

قیمت ۱۱۰ ریال

شماره ثبت ۸۹۷  
۱۳۵۷/۴/۶

عصر عمل

۵

با انتشار شماره ۵ عصر صل ، دوره اول مجله را پشت سر می گذاریم .

دوره اول را به دو معنا بکار می بریم :

اولاً : شماره عصر صل که می بایست در ظرف یکسال انتشار یابد ، به خاطر مشکلات فراوان ، چاپ و پخش آنها در فاصله زمانی بیش از این مدت طول کشیده است .  
ثانیاً ، در دوره گذشته ، با اینکه گامهایی در جهت پیشبرد اهدافی که در آغاز کار برای خود تعیین کرده بودیم برداشته ایم ، با اینحال نارسائی هایی نیز داشته ایم که در صل - و نیز در اثر تذکرات خوانندگان و رفقای علاقمند - به پارهای از آنها برخورد کرده ایم . و در آینده نیز خواهیم کوشید که نه تنها آن دسته از تذکرات بجا را مورد توجه قرار دهیم ، بلکه همچنین نارسائی ها و کمبود ها و نقایص را که در صل با آنها برخورد کرده ایم ، مرتفع سازیم .

ما در گذشته یاد آور شدیم که هدف مجله اینست که تجارب تشویک و عطسی انقلابهای جهان را در دسترس جنبش و علاقمندان به آن قرار دهد ؛ و از این رو ، هر نوشته ای که در این رابطه مفید تشخیص داده شود ، جای خود را در مجله خواهد یافت . ولی مشاهده می شود که عدم درک این هدف - شاید بدلیل عدم وضوح - بروز سئوالاتی در پارهای از اذهان شده است و از این جهت ، لازم میدانیم که در این زمینه توضیح بیشتری بدهیم .

ما خود را در مقابل جنبش خلقهای ایران متحد میدانیم . و بنا بر این ، مصابری را که برای هر حرکت خود انتخاب می کنیم ، اینست که بهمین که این حرکت به جنبشش کمک برساند یا نه . ما به حقانیت و درستی این معیار ، ایمان داریم و هر حرکت خود را با آن می سنجیم . ما در معتوای جامعه ایران مبارزه می کنیم و باید به واقعیت های عینی و ذهنی آن توجه صبیق داشته باشیم . در شرایط کنونی مبارزه ، بی توجهی به واقعیت های جامعه ایران ، ترکیب ساختن و زیر بنای فکری آن ، نصیبت بار خواهد بود . اگر نخواهیم جاودانه بصورت یک جمعیت " مارکسیست - لنینیست " باقی بمانیم ، باید به واقعیت های جامعه خود توجه کنیم . تلاش در راه یکالیزه کردن جنبش های توده ای و غیر مارکسیستی ، از صدترین وظایف هر مارکسیست لنینیست واقعی بشمار میرود . و این هدف ، جز با انعطاف ناپذیری

**فهرست**

عنوان	نویسنده	ترجم	صفحه
سرمقاله	-	-	۴
توضیح و تصحیح پروپلماتیک های مارکسیستی :			۸
■ نکاتی درباره امتالینسم و آنتی امتالینسم ■ مبارزه طبقاتی در شوروی	محمود نیکام پد سوزنی	-	۹ ۲۸
تجارب انقلابی ایران :			
■ یادداشت های زندان ( ۲ ) ■ درباره بقایای کودالمسم	یکی از مبارزان داخل سازمان چریک های فدائی خلق	-	۴۴ ۵۴
تجارب انقلابی جهان .			
■ ماهیروز میهنوم ■ سقوط ترو اجتناب ناپذیر بود ■ تئوری قیام مسلحانه ■ آخرین صاحبه پارلیک سگول انریگز	سپاک آزاده نگین خاک وین امیلو لوسو شاهرخ - د . د . مهریزی	-	۷۰ ۸۹ ۹۷ ۱۲۴
ادبیات شرقی :			
■ شعر مقاومت الف - ما از اینجائگان نخواهیم غور ب - آه ها در مقابل باجه جوارچور ■ بیداری خلق	توفیق الزهراء فدوی توفان مهاس گابلی	انوشه "	۱۳۱ ۱۳۸ ۱۴۲

استراتژیکی و نرمش های تاکتیکی ، امکان ناپذیر خواهد بود . و پتانم در این مورد چه در سبای گرانمایی ارائه میدهد .

ما میدانیم که جنبش خلقتی ایران ، يك مجموعه بی شکل یا يك شکل نیست . طبقات و اقشار مختلف ، هر يك خواستهایی دارند منبعت از موضع خاص آنها در مناسبات تولیدی و بنا بر این ، در نهایت ، متفاوت با یکدیگر . در این میان ، هر مارکسیست - لنینیست واقعی ، وظیفه دارد که ضمن طرف بهترین توجه خود به جنبش طبقه کارگر ، در مقابل جنبش سایر طبقات و اقشار جامعه - که بطور مستقیم و غیر مستقیم در سرنوشت جنبش کارگری تاثیر میگذارد - بی توجه و بی تفاوت باقی نماند .

جنبش کمونیستی در خلا نفرت میکند . در صحنه مبارزه ، این تنها کمونیست ها نیستند که حرکت میکنند . عوامل و عناصر کنگ رساننده و زبان آور فراوانند ؛ و هر کمونیست آگاه موظف است که همه آنها را زیر نظر داشته باشد و همچون شطرنج بازی ماهر ، از هر يك آنها بجای خود استفاده کند و عوامل و عناصر زبان آور اصلاح ناپذیر را طرد و منزوی کند . هم توجه به این مسئله بمعنای عدم توجه به واقعبینات یعنی شکست است .

و ما نمیخواهیم شکست بخوریم .

اگر در کشور ما هر يك از گروه های کوچک و بزرگ رزمنده ، در جنبش ضد امپریالیستی رهائی بخش ملی نقش دارند ، و اگر احتقاد داریم که جنبش ضد امپریالیستی رهائی بخش ملی ، جز لازم و لاینفك انقلاب سوسیالیستی است ( گو اینکه همه ضد امپریالیست ها ، سوسیالیست نیستند ) ؛ بنا بر این باید فراموش نکنیم که عدم توجه به حرکات کلیه نیروهای درگیر در این جنبش ، معنایی جز این ندارد که به اساسی تخریب من وظایف يك مارکسیست ، بی توجهی نشان داده ایم .

و ما نمیخواهیم نسبت به اساسی ترین وظایف خود بی توجهی نشان دهیم .

اگر برای هدای نقطه امیر " طعموس " قابل ادراک می باشد ، اگر هدای تمسیر می کنند که کار يك کمونیست فقط تحلیل جنبشهای کمونیستی است ، اگر هدای کومب نیسم و کمونیست را از جامعه و انسان ، و جنبشهای آنها ، جدا و منزوی تصور می کنند ، ما چنین پندارهائی را خام و ساده گرایانه تلقی میکنیم . زیرا همانطوریکه گفتیم يك کمونیست وظیفه دارد که ضمن طرف صده توجه خود به جنبش طبقه کارگر به جنبش های سایر طبقات و اقشار بی احتناء نماند . اگر توجه به این جنبش ها برای هدای " ناطموس " جلوه کند ، ولی يك مارکسیست - لنینیست می داند که آنها در سرنوشت جنبش کارگری تاثیر میگذارد ، و - در صورت يك رهبری درست - از

جنبش طبقه کارگر ، تاثیر می پذیرند .

نگفته مید است که این توجه - چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی - از زاویه دید و پیش مارکسیستی انجام میگردد . يك مارکسیست فی المثل نسبت به فلان جنبش ملی و غیر کمونیستی ، بی احتناء نمیماند ، بلکه میکوشد که از آن جنبش همسرا کمونیستی ، تحلیل کمونیستی ارائه دهد . اگر بخواهیم تعمق کنیم ، درک این مسئله دشوار نیست ، ولی البته نمی توان از همه انتظار تعمق داشت .

و ما نمیخواهیم با کسانی که مایل یا قادر به تعمق نیستند ، مجادله کنیم .

ما از هر گونه بحث و مناظره و پولمیک فقط بیک شرط استقبال میکنیم که " سترون " نبوده و بخاطر بر اجس و خود نمائی ، بشیوهای ناصادقانه یا لاقیدانه و غیر مسئول ، صورت نگرفته باشد . ما مناظره و جدل را جز لاینفك مبارزات ایدئولوژیک میدانیم ولی با اینهمه ، وقت پرداختن به رفع کمبود های روانی و عقده های شهرت طلبی عناصر و گروههایی را نداریم که جنبش کمونیستی را در خود خلاصه میدانند .

ما نمیخواهیم بسوی جدلهائی کشانده شویم که بجز سیاه کردن کافذ نتیجه ای ندارند .

خلاصه اینکه ما از هر نوع پولمیک ، فقط بشرط اینکه مسئله مورد جدل ، روشن و برخوردار با آن در جهت حل مسئله و بفتح جنبش باشد - و نه گل آلود کردن آب - ، استقبال می کنیم و پرداختن به آنرا وظیفه خود میدانیم و اجتناب از آنرا غفلت در انجام وظیفه .

و همینکه خود مجله ای را با يك پیش استراتژیک مشخص - و نه با قبل و قال و

بکک بوق و کرنا - منتشر میکنیم ، وارد این مبارزه ایدئولوژیک شده ایم .

در اینجا بی مناسبت نمیدانیم که به دو نکته دیگر نیز اشاره کنیم :

۱ - وجه تسمیه " صر عمل " برای هدای ایجاد ابهام کرده است و از ما خواستفاند که تعلق خود را در مورد آن بیان کنیم . قبل از هر چیز باید توضیح بدهیم که ما در " صر عمل " ، عمل را بمعنای پراتیک درک میکنیم ، نه الزاما به مفهوم اکسیون . با اشغال نه در بند پراگماتیسم می انیم و نه شیفته عمل ( اکسیون ) برای عمل می باشیم . از سوی دیگر ، احتقاد ما به عمل ، مطلقا باین معنی نیست که به مسائل و مبارزات تئوریک کم بها میدهیم . هر مارکسیست - لنینیستی که به تئوریک بهادهد به مارکسیسم پشت کرده است ، تئوری و پراتیک انقلابی ، دو جز مکل هستند ، و هر يك از این دو به تنهایی ناقص . پراتیک انقلابی بدون طرح و برنامه همانقدر برای بسک جنبش انقلابی مهلك است که تئوری انقلابی بدون عمل . تئوری در خدمت پراتیک است و بالعکس . و هر دو توانا در خدمت انقلاب ، بدون تئوری انقلابی ، هیچ جنبش

انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد. در درستی این کلام کترین تردیدی وجود ندارد. و این عبارت نیز بهمان اندازه معترض است که: بدون براتیک انقلابی هیچ جنبش انقلابی یا به مرصه وجود نخواهد گذاشت. و ما بدون براتیک انقلابی، بهترین تئوریهای انقلابی فقط در حد يك نوشته با ارزش، اعتبار خواهد داشت. تئوریا و برنامهها به تنهایی ارزش ویژه ای ندارند. تئوریا را بطور جامد و انتزاعی مورد توجه قرار دادن و از آنها دم ساختن، به واقعیتهای عینی و ذهنی يك جامعه ای اکتفا نشان دادن، قاجعه ایست که نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از جوامع تحت ستم جهان با آن مواجه بودیم. نتیجه رونوشت برداریها از انقلاب های موفق گذشته را در شکستهای خونین و در امیدهای برباد رفته بسپاریم. تئوری در عمل است که اصلاح و تکمیل میشود و میزان ارزش و عظمت خود را به نمایش میگذارد.

گفتم که ما عاشق اسلحه و شیفته عمل برای عمل نیستیم. کسی مدعی نیست که انقلاب با گروههای کوچک مسلح، با چند عطیات بانکداری و کشتن چند مزدور دشمن و چند آدم ربایی وضیره به انجام میرسد. مارکسیسم-لنینیسم ما می آموزد که انقلاب را توده ها و یک استراتژی انقلابی بوجود می آورند. و با اینهمه بر خلاف تئوری با فان حرفه ای و حرفان بی عمل عقیده داریم که آن گروههای کوچک مسلح، آن تاکتیکهای سلحانه (که در هر مرحله از انقلاب میتواند نوع و نحوه عمل آنها فرق کند) شرایط را بسرای رود توده ها به سمت انقلاب آماده می سازند.

ما عاشق اسلحه و شیفته عمل برای عمل نیستیم. براتیک انقلابی و شی مسلحانه را واقعیتهای جامعه ایران (مانند واقعیتهای بسیاری از جوامع تحت ستم امپریالیسم و ارتجاع) بر ما تحمیل میکنند. يك تئوری انقلابی نمیتواند نسبت به این واقعیتها بی اکتفا بماند؛ وگرنه بقول رفیق بزین جزئی: مانند دکامیستها "تئوری انقلابی را بجزی خود انقلابی تبدیل کردیم. و همچنان در اثر جهت گیری صرف خواهیم چرخید. مارکس میگوید: "هر گام جنبش واقعی از ده ها برنامه بهتر است". مفهوم صرف عمل را در همین عبارت مارکس میتوان یافت.

تئوری انقلابی و در خدمت براتیک انقلابی، بلکه! تئوری باقی و حرفان تئوری  
مآبانه، نه!

٢- گاهیگاه در این باره سخن رفته است که "صرف عمل" موضع خود را در قبال پاره های از مسائل روشن نکرده است. و در این رابطه، درج نوشته ها و مقالاتی از استالین، لنین، مانند ل، چه گوارا و غیره را تذکر میشوند. بنظر ما دو نکته در

اینجا وجود دارد که باید از هم تفکیک شوند. یکی ضرورت موضعگیری در قبال گرایشهای مختلف ایدئولوژیک است؛ و دومی در کنار هم قرار گرفتن نوشته افرادی با گرایشهای مختلف.

در مورد اول، ما نیز با نظر ناقدین خود موافقت داریم که هر کمونیستی باید در قبال مسائل مطروحه در جنبش کمونیستی موضع داشته باشد. در اینجا فقط این نکته را فراموش نکنیم که موضع نگرفتن در پاره ای از موارد، همواره بمعنای موضع نداشتن نیست. با اینهمه اگر درج مقالاتی مقدم بر اتخاذ موضع بوده و یا توضیحات مختصر در مقدمه آنها دارای ابهام و عدم وضوح بوده و در نتیجه، شبیه موضع نداشتن را موجب شده است، انتقاد را وارد دانسته و در آینده خواهیم کوشید که دقت لازم را بعمل آوریم تا از بروز چنین اشکالات و سوء تفاهات جلوگیری بعمل آید. اما در مورد دوم یعنی در باره نفس مسئله که عبارت از درج مقالات و نوشته هائی از گرایشهای مختلف میباشد، لازمست که توضیح مختصری ارائه دهیم. در این زمینه بنظر میرسد که موضع ما با پاره ای از - و نه همه - ناقدین تفاوت داشته باشد.

از بهترین ایرادات ما به استالین، اجازه ندادن به رشد دموکراتیک اندیشه و افکار، در درون جنبش کمونیستی، است که بصورت ساختن مقولات مکرره و مقبوله از شخصیت ها و مسائل، جلوه میکرد. این ایراد ما طبعاً بسیاری معنا صبود اگر ما خود باین شیوه توسل می جستیم. ما هیچ دلیلی نمی بینیم که در آینده بسا حفظ مواضع انتقادی خود نسبت به استالینست ها و تروشکیست ها و دیگران، اگر تحلیل قابل ارائه ای از جانب یکی از طرفداران این گرایشها در زمینه ای خاص وجود داشت، اگر آن تحلیل خاص انحرافی نبود و موجد تفکر و اندیشه بود، لاجبانه از گوش فرا دادن به آن سر باز زنیم. ما چنین شیوه ای را غیر مارکسیستی میدانیم و در خوانندگان خود آنقدر ظرفیت تعمق و تشخیص را انتظار داریم که بتوانند شکل را از محتوی، فرد را از فکر، تمیز دهند. بحسبارت دیگر، مطلق گرائی که بصورت پذیرش همه چیز از افراد خاص - ولو مبهلات - و نفی همه چیز از افراد دیگر - ولو حرف حساب - بروز میکند، بی نفع از نظر ما مطرود است. یکی از همکاران ما در همین شماره در مقاله "استالینسم و آنتی استالینسم" بدلائل و حواشی این نحوه تفکر و دید مطلق گرایانه پرداخته است.

و در اینجا به دو نکته در همین رابطه اشاره کنیم: اول اینکه ما واقفیم که نوشته ها و اظهارات افراد، مجزا و منفک از تعامیل ایدئولوژیک آنها نیست. و در درست بهمین دلیل است هنگامی که نقل نوشته ای - از فردی که در

# استالینیسیم و آنتی استالینیسیم

از: محمود نیکام

زدها سال وحدت کاذبی در زمینه مسائل ایدئولوژیک مارکسیستی در جهت حکمفرما بود. این وحدت از آن جهت کاذب بود که نه در طی يك پروسه بحث و اقتناع دموکراتیک، بلکه در طول يك دوران تحمیل و خفقان مستبدانه بوجود آمده بود. هر صدای نقادانه‌ای با برجسب "آنتی سوتیسیم" و آنتی-کمونیسم مواجه گشته و هنوز به گوش کسی نرسیده، خفه میشد. ولی این امری نبود که بتواند برای همیشه دوام یابد. این چهار چوب مفرقاتی منجمد بالاخره باید شکسته میشد و مارکسیسم فکاهی خویش را بازمی یافست. مبارزه و جدل و پولیک خلاق - در صل و در تشریح - موضع ضروری خود را کسب میکرد و جهانشمولی و احکام عام مارکسیسم را در انطباق با شرایط خاص دوران بنحوی غیر دکماتیک - یعنی به گونه‌ای مارکسیستی - ثابت میکرد. شرایط مادی و معرفتی برای شکستن این قیود بتدریج فراهم میشد: اینها که طبیعا هم در درون جامعه شوروی (بعنوان تعیین کننده سنتی معیارها) و هم در خارج از آن، در حال عمل بودند، بالاخره آشکار شدند. ولی نحوه شکسته شدن این قیود نیز تابع قوانین خاص خود بود.

هنگامیکه حرکت در يك مسیر ادامه دارد، احتیاج به حرکات غیر عادی و نعیاشی نیست. مسیر گاه به کندی و گاه به تندى، گاه با وقفه‌های کوتاه و گاه با جهش‌های بلند پیموده میشود.

ولی انسانی که مدت‌ها گرفتار بند بوده و از تحرك محروم، بمجرد آنکه دستبندها و پایبند هایش را از دست میدهد، شروع به حرکت دادن افرایشی دست‌ها و پاها میکند؛ بدون جهت معین، و به صورتی غیر عادی و نامنظم. این حرکات هر اندازه "غیر عادی" باشند، معیذاً "طبیعی" اند، قابل فهم‌اند و حتی میتوان گفت که ضروری‌اند. باید این جست و خیزها بشود

کل مورد تأیید ما نیست - را مفید می‌شماریم، در مدهای معتصر ( و بنظر خود ما کافی ) موضع خود را خطاب به خواننده اعلام میداریم.

در اینگونه حدود مسائل ایدئولوژیک و سیاسی در بسیاری از موارد تا مشخص و مهم است. و معین کردن حدود مسائلی که فی نفسه حدود نامعینی دارند، کار ساده‌ای نیست. باید مواظب این مسئله بود و ما خود به آن توجه داریم. این امر ما را وادار میکند که دقیق تر باشیم و بطور سطحی با مسائل برخورد نکنیم. و نیز به راهنمایی‌ها و تذکرات غیر مفرمانه و صادرانه کسانی توجه داشته باشیم که بطور سطحی با مسائل برخورد نمیکند.

این شیوه جهت دار ولی غیر مکتورستی است که عصر عمل برای خود انتخاب کرده است، و همچنان آنرا دنبال میکند.

### توضیح و تصحیح

تغییراتی که در ترکیب مطالب این شماره بعمل آمد، علی‌رغم اینکه چهار صفحه به صفحات این شماره افزودیم، باز ناچار شدیم ایم که بحالت تراکم مطالب، نقل يك مقدار از آنها را که برای این شماره تهیه شده بود، به شماره آینده موکول کنیم. از جمله:

- قسمت چهارم درباره اروگوئه
- مرگ شایسته تراز تسلیم است
- يك مقدار از یادداشت‌های زندان (که میبایست در این شماره پایان یابد)
- جنگ چریکی روستائی در آرژانتین

در صفحه ۱۳۸، سطر دوم، شماره چهارم عصر عمل، اشتباهی رخ داده است که خواهشمند است آن سطر را به‌یگونه اصلاح کنید:

حضرات، انتشار سرمایه و تجدید هم پروروشی بنای پارت مارکس، و آثاری از انگلس، لنین و ازان،

تا فرد اعتماد به نفسش را ، دایره بر قدرت و امکان حرکت ، بدست آورد . پس از مدتی جست و خیز است که میتوان از او انتظار حرکت " عادی " را داشت ، و این امر - صرفنظر از اشکال صوری این تشیل - ، در مورد قبودی که بسر حرکت و تکامل معرفت و ایدئولوژی - و در اینجا ، تکامل مارکسیسم - لنینسیم - وجود داشته است ، نیز صادق میباشد .

در زمینه مسایل مارکسیسم-لنینسیم ، چند عامل بیش از سایر عوامل ، به شکستن قیود کمک کردند . عده عوامل صینی و ذهنی که هر يك ، بطور مستقیم یا غیر مستقیم ، مثبت یا منفی ، در امر این تکامل مؤثر بودند ، عبارتند از :

- ۱ - انقلاب چین .
- ۲ - رویزیونیسم و آشکار شدن مسائل درونی جامعه شوروی .
- ۳ - ادامه سلطه امپریالیسم .
- ۴ - انقلاب کوبا .
- ۵ - انقلاب ویتنام .
- ۶ - انقلاب فرهنگی چین ، بعنوان ادامه انقلاب دیمکراتیک نوین .
- ۷ - مبارزات سازمان یافته و پراکنده ، خالقهای جهان .

تحلیل عطرکرد این عوامل خود بتازگی بطور جدی شروع شده است . غرض از آوردن فهرست وار شان در اینجا ، ذکر چند ویژگی آنها در رابطه با مسئله مورد بحث است . نتیجه عطرکرد این عوامل بقرار زیر است :

( ۱ ) در هم شکسته شدن اتوریته " ( کاذب ) اتحاد شوروی بمثابه تنها مرجع صلاحیتدار و تعیین کننده " راه تکامل " مارکسیسم . در این میان ، انقلاب چین و کوبا و ویتنام ، وبخصوص - در این رابطه - انقلاب فرهنگی چین نقش بسیار برجسته ای داشته اند . نگفته بید است که قائل شدن باین عطرکرد ، بمعنای تائید یا تکذیب درست این انقلاب ها نیست . اولاً بررسی هر يك از اینها ، کار ساده ای ، در حد يك مقاله ، بباتسد . ثانیاً پذیرفتن یا انکار درست يك پدیده ( بصورت تائید همه جوانب

تکذیب همه آنها ) ، شیوه ای ساده پند ازمه ، ساده لوحانه ، تافهیزیکسی و طبیعاً غیر مارکسیستی است . در این مقاله اصولاً قصد ما برداختن به یکی از جهات آنها است . نکته مورد توجه در اینجا ، عطرکرد آنها در رابطه با به مصاف طلبیدن تنکهای پیشین تفکر و یا تصور در زمینه مسایل مارکسیسم است ؛ در هم شکستن " تابوها " ، درهم شکستن تمرکز کاذب در حزل حزب کمونیست شوروی ، بدو برداختن دستورالعمل ها و نسخه های سنتی ، و در نتیجه از بین بردن سدهای طریق رشد و نمو و تکامل مارکسیسم . در گذشته ، مبارزات انفرادی و یا گروهی علیه انحرافات حزب کمونیست شوروی محکوم به شکست بودند ؛ چه مبارزه طلبان غالباً از پشتوانه " يك اعتبار ملموس برخوردار نبودند . به آسانی میشد به آنها اتهام ماجراجو ، دیوانه ، سگتاریست و حتی خائن زد . ولی عواملی که در فوق بر شمردیم اعتباری جبهه داشتند و دیگر رسم همیشگی تکفیر برای نابود کردن دست آورد هایشان کافی نبود . هنگامی که انقلاب کوبا و یا انقلاب فرهنگی چین تصورات و پندار جامد و متحجر گذشته را بدور میبرزند ، گو اینکه برای بعضی ها ، تصورات و پندارهای جامد و متحجر جدیدی می آفرینند ، معبداً برای قسمت بزرگتر بشریت ، درمی عظیم تر بارمغان میاورند ؛ نشان میدهند که احکام و دستورات اتوریته ها را میتوان بطور موفقیت آمیزی بمصاف طلبید .

آنها اتوریته ها را متلاشی کردند و سدهای راه تکامل طم ، یعنی مارکسیسم را از میان برداشتند . ممکن است استدلال شود که آنها خود بت های جدیدی بوجود آوردند ، ولی این گفته درست نیست . آنها بت شکنی کردند ، ولی اگر کسانی مایلند از بت شکن ها هم بت بسازند ، گناه از بت شکن نیست . گناه از آن جان های عقب مانده و اذهان رشد نیافته است . انقلاب های چین و ویتنام و کوبا ، در عمل و در تئوری - و صرفنظر از اشکالات و کمبودها هر يك - ، این خدمت را به بشریت کردند که راه سدود تنکر و تکامل را بگشایند .

(۲) آشکار شدن روزهیونیسیم و مسائل درونی جامعه شوروی

اگر انقلاب های چین و ویتنام و کوبا ، درس های مثبتی برای درهم شکستن قیود برجها گذاشتند ، آشکار شدن روزهیونیسیم در جامعه شوروی ، درس منفی بزرگی بود که طیرغم خودش به بشریت خدمت کرد . آشکار شدن روزهیونیسیم ، نه تنها خرسچف و داریوشتهاش را رسوا کرد بلکه نشان داد که خانه از پسای بست ویران است . اگر کسی نخواهد به حد يك انسان وامانده و سفیسه سقوط کند ، لاجرم باین مسئله میرسد که خروسچف بطور ناگهانی و کودتا وار از آسمان نازل نشد . باین نتیجه میرسد که روابط و شرایط جامعه شوروی چنان بوده است که ظهور و ادامه حیات خروسچف ها را میسر ساخته است و لهذا در بررسی خود ، به شرایط جامعه در زمان پیشینیان خروسچف میرسد (۱)

(۳) تداوم سلطه امپریالیسم . امپریالیسم - مرحله احتضار سرمایه داری - سخت جانی کاپیتالیسم را نشان داده است . لنین در سال ۱۹۱۹ انقلاب پیروز آلمان - و سپس لهستان - را بشارت میداد . این انقلاب ها به شکست منتهی شدند ؛ ایتالیا و اسپانیا که تا کسب قدرت توسط پرولتاریا فاشیست شدند ، نیز شکست خوردند . بجای حکومت کارگری ، فاشیسم سلطه بر خود را بر آلمان و ایتالیا و اسپانیا گسترده . بجای حکومت کارگری ، حکومت فاشیستی و بجای گردش بچپ ، انحراف به راست . جنگ بین الملل

(۱) - ما در این مقاله همانطور که گفتیم تنها بذکر یکی از عملکردهای هوآ ملی که در ابتدا بر سر دیم میرد ازیم ، ولی برای اینکه خواننده با این مسئله - مسئله تداوم منطقی روزهیونیسیم در شوروی - آشنا شود و نحوه برخورد کنونی کسی را که خود مدتها توجیه گر مطلق سلف خرسچف ، استالین ، بود ببیند ، در دنباله این نوشته ، تلخیصی از کتاب " مبارزه طبقاتی در شوروی " نوشته شارل بتلهایم را که توسط پل سویزی انجام شده می آوریم و در شماره های آینده نظر خود را در باره این تحلیل ( و نیز بتلهایم ) درج میکنیم .

دوم منجر به سلطه بلا منازع امپریالیسم امریکا بر جهان شد . سپس روزهیونیسیم در شوروی - دژ باصطلاح تسخیرنا پذیر سوسیالیسم - ، خود را بی پرده نمایند . این وقایع و نظایر اینها نمیتوانست موجد تعمق و تفکر جدی نشود . درست است که چین آزاد شده بود و هند و چین در شرف آزادی بود و بساز این درست است که تکامل تاریخ يك راه هموار و بی فراز و نشیب را نمی بیند و باز این نیز درست است که دگرگونی مناسبات تولیدی در نظام های ماقبل سرمایه داری بیشتر از این و حتی قرنهای طول میکشیده است ؛ معینا ، و با تمام این تفصیل ، این نکته بدیهی شده بود که امپریالیسم سخت جان تر از آنست که تصورش میرفت . البته این نیز مسلم شده بود که امپریالیسم آخرین و عالیترین مرحله سرمایه داری است . امپریالیسم در تکامل خود به چیز دیگری ، به مرحله ای بطور کیفی نوین ، دست نیافته بود . اصول عملکرد های آن ، همانهایی بودند که لنین بطور داهیهانه ای ذکر کرده بود ؛ معینا ، امپریالیسم توانسته بود با توسل به شیوه هایی نو ، احتضار خود را طولانی کند ، دروازه های بسته ای را بگشاید و جوامع بیشتری را در جهت انجام در سیستم خود ، مورد تجاوز قرار دهد .

و این امر همانقدر که بیانگر توسل امپریالیسم به شیوه های نو بود ، بهمان اندازه نمایانگر ضعف آن سیستمی بود که با سوسوسیالیسم بر جوامعی حکمرانی میکرد . بنابراین ، تحلیل عملکرد کشورهای سوسیالیستی - سوازان بالاتر ، تحلیل ماهیت آنها - ، خود را بصورت يك ضرورت اجتناب ناپذیر نشان داد و موجد تفکر و اندیشه شد . شاهد این واقعیت در ونوچکس العمل را بد نیال داشت . عد های که بروز انحرافات از مارکسیسم شوروی را ماهوی مارکسیسم مینداشتند ، از مارکسیسم روی بر تافتند . این مسئله ، در کنار عامل رفاه مادی ، عوامل تعیین کننده حرکت به راست اتحادیه های کارگری و عد های از روشنفکران " چپ " در غرب شدند . امروزه هر کس تشخیص ندهد که جنبش های کارگری اروپا ، در قیاس با اوائل قرن بیستم بشدت به راست گشایند شده اند ، در عالم توهم بسر میرد . این ، یکی از دو عکس العمل ممکن بود .



عکس العمل دیگر، شناخت دقیقتر مارکسیسم و نشان دادن این حقیقت بود که انحرافات سیستم شوروی ماهوی مارکسیسم نبوده بلکه ناشی از غل و غرامل دیگری بوده است که باید آنها را بررسی کرد، شناخت و مرتفع نمود.

البته پیدایش این دو نوع عکس العمل در مورد نیروهای صادق بود که قادر به مشاهده بودند. کسانی هم وجود داشتند - چه بسیار هم - که مایل، یا بهتر بگوئیم قادر به دیدن نبودند. آنها معتقد بودند - و هنوز هم دستند - که منشا همه مصائب را باید از خروشچف دانست. قبل از او، جامعه شوروی روی غلتک در جاده تکامل سوسیالیستی در حرکت بود؟ هرکولی متعین و خروشچف نام پیدا شد و کرد آنچه نباید کرد. چه بسا در دل تاسف میخورند - گرچه بزبان نمی آیرند - که اگر تصادفی میمون خروشچفرا از میان میبرد، تکامل سوسیالیسم بر همان جاده هموار غلطان غلطان به پیش میرفت. این هم نوعی طرز تلقی است. انگلس میگوید "هنر کار کردن بسا مفاهیم، فطری نیست... و این گفته فقط نشانه آنست که اسلاف این افراد در زمان انگلس هم وجود داشتهاند. در این رابطه باید چند نکته را نیز اضافه کرد: همه کسانی که از روابط گذشته شوروی - و بقول خود معمار آن یعنی استالین - دفاع میکنند، آگاهانه چشم بر واقعیت ها نهستهاند. عده ای فاکت های کافی در اختیار نداشتهاند. عده ای از شدت تنفر نسبت بسسه خروشچف (بدرست) به کسی که مورد دشنام او بود علاقه نشان میدهند (بنادرست)؛ و این قابل فهم است. هنگامی که خروشچف، استالین را بهاد دشنام گرفت، کسانی که عادت کرده بودند مرجعیت رهبر اتحاد شوروی را بچون و چرا بپذیرند، بی محابا به استالین دشنام دادند. هیچ نیروی سیاسی (دقت کنید: هیچ) به دفاع از استالین برخاست. عده ای دفاع از استالین را هنگامی آهسته آهسته شروع کردند که دیگر بزرگ چهره خروشچف - حتی در موضع مرجعیت - ممکن نبود. دفاع چین از استالین که سالها پس از حمله خروشچف - و آنها تا اندازه ای زیاد بنا بر مقتضیات اقتصادی

و سیاسی و نه ایدئولوژیک - انجام گرفت، طبعا کسانی را که بدرستی برای انقلاب چین احترام فوق العاده ای قائل بودند، بنادرست به موضع دفاع از استالین کشاند. تصاویر استالین - که سالها به تبعیت از مرجع و اتوریته سنتی، به گوشه ای پرتاب شده بود - آهسته آهسته (گرچه در ابتدا بسسه صورتی خجولانه) زینت آرای محافل آنها شد و اصلا هم بروی مبارک نیارند که تنها چند صباحی پیش با این عکس ها چه میکردند.

همانطور که گفتیم، در مقابل این طرز تلقی ها و طرز برخورد های گوناگون تنها يك برخورد، ماتریالیست دیالکتیکی، وجود دارد و آن اینست که مشاهده و بررسی کمبود ها و انحرافات، بطور تصنعی از ریشه و منشا و بنا آنها جدا نشود. یعنی در بررسی روابط فعلی جامعه شوروی، که مطالعه معقولش برای هر مارکسیستی جزء واجبات است، به ریشه های آن پرداخته شود و رابطه گذشته و حال فراموش نگردد. ولی همین برخورد ریشه ای هم موازینی دارد. برخورد بصورت تاریخی و تجربی صرف، بدون برخورد آری از رهنمود های تئوریک، بجای رسیدن به ریشه به گل می نشیند. ما در اینجا نمونه هایی را بدست میدهیم.

استالینیست ها، استالین را پدر بشریت، معمار ساختمان سوسیالیسم... میدانند. آنها همین برخورد را نسبت به مائوتسهدون، کم ایل سونگ، انیر خوجه و یا هر فرد دیگری دارند که مورد علاقه شان باشد. در برخورد با فضائل مائوتسهدون چنان غلو میکنند که گوئی اگر مائوتسهدون خلق کبیر ۸۰۰ میلیون چینی به پیشیزی نمی ارزید. مائوتسهدون، این انسان کبیر را تا حد يك فرشته طلکوتی سقوط میدهند. نوشته های مائو - بخششی از تئوری یکی از بزرگترین انقلابهای رهائی بخش - را بصورت اوراد، بنشابه داروی هر درد، خارج از ظرف زمان و مکان، برای شفای بیماران و جلوگیری از طشیان رود خانه ها و مبارزه با آفت، چغندر و غیره بکار میبرند؛ و مطمئسن هستیم که چند صباحی دیگر آنها را چون ورق پاره ای، به گوشه ای پرتسباب



خواهند کرد و دلیل و برهان هم خواهند آورد که مانع از کودکی برسد بوده است. لکن پیاپی هم در روزگاری نه چندان دور، جز فرشتگان مقرب بود و حالا در جهنم همزم کشی میکند. معلوم شده است که این موجود عجیب چهل سال سر حزب کمونیست چین و چند صد میلیون خلق چینی کلاه بیگذاشته و "تصادفی مبارک" باعث شده است که دستش رو بشود. چه خوب شد وگرنه ما مجبور بودیم که در گوشه و کنار بجای عکس مانع که مورد احترام بسیار ماست - عکس لنین پیاپی را - که مورد احتراممان هم نیست - ببینیم.

بهر حال، این مسئله پیچیده، انتساب همه چیزهای بزرگ به يك شخصیت و انفصال عقل یعنی کیش شخصیت، همزاد خود را هم دارد. منسوب کردن تمام محاسن، تمام شاهکارها، تمام معجزات بیک فرد، بدلیسی دارد که عبارت از منسوب کردن تمام معایب، تمام مفاسد و تمام نقصان ها به يك فرد است. و اینجاست که بعضی از کسانی که تا حال خشنود بودند، ناخشنود خواهند شد.

هنگامی که در پاره‌ای از محافل "آنتی استالینیست" بحث گرم میشود - و این البته بین نوشته‌ها و تزه‌های تروتسکی، دو پیر، جیلاس، دو چک، سد و ف و سولژنیتسن و هزار و یک چپ و راست دیگر میسر شده است (۱) - شنونده بی اختیار طیرقم خواست سخنگویان، باین تصور دچار میشود که: عجب هیولایی بوده است این استالین! الحق که يك تنه از عهده اینهمه جنایات برآمدن قدرت فوق بشری میخواهد. عجیب اینجاست که پاره‌ای از سخنگویان چنان تحت عنوان حمله به کیش شخصیت، عیان اختیار از دست میدهند که خود شخصیتی می آفرینند برآستی هرکول وار. تنها تفاوت آنهاست -

(۱) - بدیهی است که قصد ما مترادف دانستن افراد فوق نیست. تروتسکی مبلغ مارکسیسم (طیرقم همه انحرافات) که در برداشت از مارکسیسم داشت -

استالینیست ها این میشود که یکی دیومی آفرینند، و یکی فرشته. آری دیو همزاد فرشته است. اینها دوروی يك سکه اند. هر وقت که از تحلیل شخص جامعه و روابط و شرایط آن عاجز ماندیم، هرگاه که ماتریالیسم دیالکتیک، نقش شخصیت و نقش توده و رابطه آنها، را از متن روابط جامعه مجرد کردیم، خواه و ناخواه به دامن ایده آلیسم و به برطه کیش شخصیت - مثبت یا منفی - در خواهیم گلتید. و این، هشدار است برای کسانی که از حاله به چاه می افتند.

یکی از انواع آنتی استالینیسم تروتسکیستی در خور توجه بیشتری است. اینها علاوه بر آنکه دیو استالین را نشان میدهند، فرشته تروتسکی را هم آماده برای جانشینی دارند. بنظر آنها تنها اگر استالین به قدرت نرسیده بود، اوضاع بر وفق مراد میشد. تروتسکی با درایت بی نظیر و تفکر عمیق قادر بود کلیه مسائل جامعه را حل کند. هیچ مشکل مادی وجود نداشت که در مقابل ذهن تروتسکی تاب مقاومت داشته باشد. اشکال کار برای آنها ایمن

بقیه باورقی از صفحه قبل

و در مقاله بعدی، تشابه انحرافات او با استالین - و نه با يك چوبراندن آنها - خواهد آمد (مانند سولژنیتسن مرتجع ضد کمونیست، نیسنست، دعوی استالینیست ها و تروتسکیست ها که هر يك از دیگری زباله‌ای میسازد به مارکسیست - لنینیست ها ربطی ندارد. معینا باید توجه کرد که در اکثر نوشته‌های نویسندگان فوق، فاکت ها و نیز تحریف های بسیاری وجود دارد، و در پاره‌ای موارد، در صحت و اصالت مطلب ارائه شده باید تردید کرد. در تحلیل، باید از فاکت های مسلم استفاده کرد. توسل به موارد نامسلم مشکوک و بینابینی، نه تنها خود درست نیست بلکه باعث میشود که مخالفین يك نظر با توسل به سفسطه، کل قضیه را منکر شوند؛ و این امر بکرات اتفاق افتاده است. ما بقدر کافی فاکت مسلم در دست داریم و نیازی به خروارها شایعه و جستجو در سوراخ سنبه‌ها برای پیدا کردن مدرک بدیع نداریم.

است که دسته بندی های تروتسکی در مقابل دستبندی های استالینیست شکست خورد؛ اگر تنها میشد که این رابطه معکوس میشد...!

ولی برخورد مارکسیستی چنین نیست. مارکسیست اگر تشخیص میدهد که استالین انحرافات بطنی داشت، همراه آن، به این مسئله میبرد از آنکه: شرایط جامعه شوروی و جهان چه بوده اند که مجال بروز و رشد چنین انحرافات را میدادند. فرض کنیم که استالین تمام هزار و یک صفت نکوهیدهای را که به او منتسب میشود داشت. مسئله اصلی پیدا کردن صفت هزار و دوم نیست. مسئله اینست که بررسی شود که چگونه فردی با ایسین صفات نکوهیده، در راس قدرت قرار گرفت. آیا مسئله آنطور که بعضی از منقدین اظهار میدارند صرفاً در اثر توطئه های استالین بوجود آمد؟ آیا عجیب نیست که فردی که یکی از خصائل نکوهیده اش "کم عقلی" قلمداد شده، اینطور آنها، "عقل" ها را بکنار میزند؟ آیا این اجاز، معادل اعتقاد به توطئه بمشابه تعیین کننده حرکت جامعه نیست؟ اشتباه نشود، ما نمیگوئیم استالین توطئه نمیکرد. توطئه های زشتی هم میکرد. ولی آیا چه چیزی امکان پیروزی به توطئه ها میداد؟ آیا بسیاری از آنتی استالینیست ها، عسری از اعشار زحمتی را که در شعارش توطئه های استالین بخود میدهند به بررسی شرایطی که آنها را امکان پذیر میساخت داده اند؟ آیا آنتی استالینیسم برای عده های بصورت سرگرمی، برخورد به تاریخ بخاطر تاریخ، (و آنها صرفاً بصورت دیدن شخصیت ها) در نیامده است؟ آیا ایسین نحو برخورد، بهمان اندازه بررسی تاریخ شاهان، تولد و اعمال و وفات آن ها، مذموم نیست؟ باین مسئله بر خواهیم گشت.

گفتیم که مارکسیست شرایط جامعه را بررسی میکند و ریشه انحرافات را در جامعه فعلی (شخص بمشابه ضوی از جامعه) و روابط گذشته جاهل مسدود جستجو میکند. و باز گفتیم که تحت لوای برخورد "ریشه ای" انحرافات جدی هم بحرکت می آیند. مثالی دیگر بدست می دهیم: عده های پس از شمسارشی

انحرافات استالین بطریقی ایده آلیستی - یعنی به پیروی از کیش شخصیت منفی - سعی میکنند که "ریشه" های آنها بیابند؛ ولی ریشه یابی آنها هم از همان خطای متدولوژیک مبری نیست. بدین معنی که چون بدنبال "شخصیتها" حرکت میکنند، ریشه خطاهای شخصیت استالین را در شخصیت دیگری - یعنی لنین - می جویند. ابتدا، انحرافات برزنف، سپس خروجی خروشچف؛ از خروشچف به استالین و از استالین لاجرم به لنین (و از لنین قطعاً به انگلس و مارکس، گو که هنوز غنا نمیگویند) میرسند. این میشود تحلیل ریشه های برای عده های.

ممکن است همه تا آخر خطا نروند ولی آنهایی که "شجاعت" و "باز بودن نظر" کافی داشته باشند تا آخر خواهند رفت. مبارک باد!

این همان بهر گنج نشستن است که ریشه یابی نام میگیرد.

بدیهی است که ما نمیخواهیم از اندیشه مارکس و لنین یک تابو بسازیم که کسی جرأت نزدیک شدن یا نقد یا تعدیل آنها را نداشته باشد. لنین آموزگار کبیر کمونیست ها طرز برخورد نقادانه را بصورت درست نشان داد و بهین طرت هم قادر شد که مارکسیسم را تکامل دهد. حد اقل شرط برای نقد، نهم مطلب است. نقاد باید لاقط اطلاع صیق از مسئله مورد بحث داشته باشد. شرایط گذشته و امروز را بشناسد و بعد اقدام به نقد کند. عدم رعایت این شرط، معادل لاقیدی مبتذل روشنفکرانه و راجی های مهوع مدغلی، و صدبار بدتر از ابتلا، به جذام جزمی هاست. بجای از استالین به لنین رسیدن، باید از شرایط جامعه شوروی (و نیز حزب کمونیست) در زمان استالین به شرایط این جامعه در زمان لنین (حزب بلشویک) رسید. طبیعی است که انحرافات زمان استالین از آسمان نازل نشدند. در زمان لنین هم بسیاری از این انحرافات وجود داشتند و لنین نه تنها خود معترف به آنهاست بلکه تا آخر عمر بشدت با آنها مبارزه میکرد. ولی در عین حال محاسن و مزایای نیز وجود داشتند که در صورت رشد و تکامل

میتوانستند بر قسمت زیادی از انحرافات غلبه یابند. مرگ زودرس لنینین باعث بروز انحرافات نشد بلکه باعث تسامح در مبارزه با آنها و نهادن رشد آنها گردید. و نیز بهمین ترتیب است نقش استالین.

شخصیتها در تاریخ نقش دارند ولی این نقش محدود است به ظروف جامعه؛ و از طرف دیگر، ظروف جامعه نیز وجود یک شخصیت خاص را در مسند قدرت بطور غیر قابل اجتناب معین نمیکند. مناسبات اجتماعی جامعه شوروی، حکم به مرگ زودرس لنین نمود. این مرگ، از نقطه نظر "مناسبات اجتماعی" یک اتفاق بود و همینطور است بقدرت رسیدن استالین "اراده ازلی" بقدرت رسیدن وی را دیکته نکرده بود (مگر برای کسانی که عملاً قائل به اراده ازلی میباشند). بجای استالین ممکن بود شخصی بسا انحرافات کمتر بقدرت برسد و در مسیر جامعه هم تاثیرات فراوان بگذارد. (۱) این سطور برای همه افراد نیست. برای آنها نیست که مایل نیستند ناآگاهانه بجای برخورد متعادل، جدی و معقول - و منجمله بررسی انحرافات جامعه شوروی در گذشته و انحرافات شخصی استالین بمثابه گوشه‌ای از آن - باین بحثهای ساده و محفلی کشانده شوند. برای آنها نیست که میخواهند به سهم خود برای مسائل مارکسیسم راه حلی پیدا کنند، نه اینکه مارکسیسم را "حل" کنند. برای آنهاست است که در پشت نقاب آنتی استالینیسم آنها، استالینی پنهان نشده است. این عده بسیار نیستند؛ ولی اگر قرار باشد کسانی در جامعه تغییر بوجود آورند، کسانی مشکلات را حل کنند، همین عده‌اند.

گفتیم که وقتی در اثر عواملی (منجمله عواملی که بر شمرده ایم)، قبول تحمیلی

حزب کمونیست شوروی شکسته شد، راه برای تکامل مارکسیسم و نیز بسرای پیدایش انحرافات جدید گشوده شد. هنگامی که روزنه‌ای باز میشود، علاوه بر هوای تازه، زنبورها نیز بداخل می‌آیند. باید هوای تازه را استنشاق کرد و زنبورها را نابود نمود. ولی بهمین هوای تازه چیست؟

هوای تازه، امکان نقد طمی و برخورد جدی با روابط و شرایط همه جوامع - وبالطبع با همه شخصیتها - بدون هراس از تکفیر است. دیدن مشکلات، بررسی آنها، سعی در حل آنها و ارائه راههای عقلانی بسرای اجتناب از آنهاست. امتناع از پذیرش در بست هر چیز بدون برخورد نقادانه بآن، امتناع از جایگزین کردن بردگی جسمی با بردگی فکری است. امتناع از بدام کش شخصیت افتادن، امتناع از در غلظیدن به رویبونیسم در چهره‌ها و گرایشهای مختلفش، و از همه مهمتر، جدا نکردن عمل از تئوری، زندگی از تفکر، و کوشش برای تحقق آرمانهاست. و اگر این راه، اگر راه منطقی و تعقل برگزیده شود، به چیزی خواهیم رسید که علم می‌آموزد، به مارکسیسم لنینیسم بمعنای علم تکامل یابنده می‌رسیم - و نه جزم، و نه همزاد آن یعنی خیالبازی لا قیدانه. و این راه، راه علم، تنها راه رهائی بشریت است.

اکنون که امکان شکستن قیود فراهم شده است، مارکسیست - لنینیست‌ها میتوانند با فراغت و تأمین بیشتری به بررسی مشکلات بپردازند؛ ولی این مشکلات برای تمام آنها، صرفنظر از محدودده فعالیت‌هایشان، یکسانی نیست.

برای مارکسیستهای جوامع صنعتی پیشرفته، ترتیب الویت مسائل جز آنست که برای مارکسیستهای جوامع مستعمره و نیم مستعمره. گرچه همه اینها جز مسائل مارکسیسم اند و همه مارکسیست - لنینیستهای جهان باید در حل آنها اشتراک مساعی کنند، معیناً میزان آشنائی به مسائل و نیس - محدودده عمل حکم میکند که نوعی تقسیم کار وجود داشته باشد. البته منظور ما تقسیم کار در حد "تخصص افراطی" نیست، چه این خود غیر مارکسیستی

(۱) - بی مناسبت نمیدانیم که خواننده را به مطالعه مجدد "نقش شخصیت در تاریخ" نوشته پلخانف و تعمق در فهم مسئله اتفاق در رابطه با طبیعت (و نه چیزی در مقابل آن)، دعوت کنیم.

در این جریان انحرافی اجتناب کرد.

انحراف دیگر در این زمینه ناشی از عادت به دنباله روی است. کسانی هستند که بخاطر عشق و علاقه و احساسات و یا دنباله روی از انقلابی خاص، مسائل آن انقلاب و آن جامعه، تبدیل به مسائل خودشان میشود. نگارنده شاهد بحثی مفصل حول مسئله چین و رابطه با کره شمالی و اختلاف با تشا<sup>به</sup> اندیشه مائوتسه دون و کم ایل سونگ بوده است. البته این مسئله است که برای خلق های چین و کره ممکن است جالب باشد، ولی صرف وقت بسک مارکسیست ایرانی برای کشف این معضل، بقیمت از دست دادن وقت برای بررسی مشکلات جامعه ایران را به هیچ چیز جز انفصال از مسائل اصلی و اتمال به مسائل فرعی، نمیتوان حمل کرد.

در جوامع صنعتی پیشرفته که از فرط فرهی ناشی از تغذیه از خون طلـ تحت ستم قسمت بزرگی از پرولتاریا فعلا پشت سر بورژوازی حرکت میکند و در بست فرهنگ بورژوازی را پذیرفته است، مارکسیست ها مجبورند که روی عوامل زبربنائی و روینائی این انحراف، روی مسئله چگونگی ارتباط بیسن رفاه اقتصادی و پذیرش فرهنگ بیگانه و نیز تحلیل بروسه اختلال معرفتی و روانی این انحرافات (با حفظ مضمون طبقاتی آن) انگشت بگذارند.

اینها مسائل مهم جامعه آنهاست و نیز وظیفه شان برای حل این مسائل. ولی برای يك مارکسیست ایرانی، که مسائل بسیار حادتری برای تحلیل و حل در مقابلش وجود دارد آیا برداختن انحصاری به مسائل کدونی جوامع غرب، خطا شمار نمی رود؟ اگر حتی این افراد در حدی فعالیت میکردند کسه قادر به حل این مسائل بودند، ما میتوانستیم آنها را موجه بدانیم چه بالاخره مارکسیسم حد طی و مرز جغرافیائی نمی شناسد. ولی در حل حتی اینطور نیست. کار انسان از حد مطالعه ناکامل آثار مارکسیست های غربی عم فراتر نمی رود. آنان به علم و شناخت کافی برای حل همین مسائل نیز

است. منظور اینست که در عین آگاهی نسبت به تمام مسائل مهم، همسو مارکسیستی موظف است که کوشش عمده خود را صرف آن دسته از مسائلی کند که با آنها بیشتر آشناست و نیز حل آنها برای موفقیت عمل انقلابی او ضروری تر است.

برای مارکسیست های غربی، حل پاره ای از مسائل اهمیت درجه اول را دارد و حال آنکه همین مسائل برای ما در زمان حال فقط در حد کلی مطرح اند، و حل پاره ای از مسائل دیگر ضرورت درجه اول دارند. اگر باین امر توجه نکنیم، یعنی اولویت حل پاره ای از مسائل را در مقابل مسائل دیگر در نظر نگیریم، باز بنوعی انحراف دچار میشویم. این نوع انحراف بخصوص در میان پاره ای از روشنفکران جوامع عقب افتاده که در غرب تحصیل میکنند، بشدت به چشم میخورد. کشانده شدن بطرف مسائل مطروحه در غرب، بقیمت غفلت از بررسی مسائل جامعه خود. زمینه این انحراف از چند نظر فراهم است: اولاً افراد "خود بخود" ممکن است باین جریانات کشیده شوند، چون اینها مسائلی هستند که دائما در اینجا و آنجا مطرح میشوند.

ثانیاً چون اغلب مارکسیسم را در غرب می آموزند نا آگاهانه با معیار غربی به آن برخورد میکنند یعنی مسائل همان جامعه غربی برایشان مطرح - و عمده - میشوند.

ثالثاً این گرایش امریست بسیار آسان، و تن آسایان را مجذوب خود میکند. "مواد خام" بصورت کتب و جزوات و رسالات در باره آن، فراوان و در دسترس همه است؛ کافی است یکی را بخوانی و "مطلب" برای بحث مفصل و کشداری بهایی.

رابعاً - و از همه مهتر - دوری از جامعه خود، بیخبری از شرایط و حشنت زندگی خلق، تامین نسبی از فشار حکومت پلیسی، رفاه نسبی زندگی، شرایط مادی و ذهنی این نوع انحرافات را فراهم میکند. با قدری توجه و دادن هشیار بخود و یادآوری وضع خلق میتوان تا اندازه زیادی از درگیر شدن

مجهز نیستند و فقط به به گوی مارکسیست های غربی میشوند . قادر به حرکت و راهیابی نیستند . تا آخر مصرف کننده باقی میمانند .

اشتباه نشود ما مبلغ " بی معرفتی " و بی فرهنگی " نیستیم . ما در حد امکان پرداختن به این امور را برای رشد " متعادل و معقول " هر کس ضروری میدانیم ولی بشرطی که فقط در حد " متعادل و معقول " به آنها توجه شود . ما به مجسمه " معرفت " و " فرهنگ " در انتزاع از جامعه و خلق اعتقاد و احتیاج نداریم . يك مارکسیست برای زندگی برنامه دارد و از دنباله روی جریانها بصورت خود بخودی و بدون برنامه ، اجتناب میکند . بصورت منطقی برای مسائل ترتیبی قائل میشود - در این حال که نسبت به سایر مسائل بیگانه نمی ماند - و برای پرداختن به آنها ، برنامه ای وضع میکند . باری بهر جهت نبوده و بهر چه پیش آید دل خوش نمیدارد .

البته این سکه نیز روی دیگری دارد . همزاد این انحرافات هم در بند حال بودن و آتیه را بدست رویدادها سپردن است .

گاه عده ای در برخورد با مسئله ای میگویند که : " این مسئله ما نیست " و غالباً هم منظورشان اینست که این مسئله امروز ما و تا آن حد که من می بینم نیست . این برخورد فراموش میکند که کلیه مسائل مارکسیسم مسئله ما هستند . و نیز نمی داند که حد معقول تا آنجا که من فعلاً می بینم نیست بلکه تا آنجاست که با وجود مرئی نبودن ، در امر جامعه و انقلاب دخالت میکند . اگر شعار پراگماتیستی " به پل که رسیدیم از آن عبور میکنیم " شعار ما باشد ، روزی به ویرانه " پلی سیرسیم که عبور کردنی نیست . اگر شعار پراگماتیستی " فعلاً فرصت این کار را نداریم " را شعار خود کنیم ، روزی به جایی خواهیم رسید که بگوئیم کاش سرچشمه را به پیل می گرفتیم . اگر نخواهیم به سرنوشت شوروی دچار شویم ، باید همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود ، ماهیت کنونی جامعه شوروی و ریشه های انحرافات را در بیابیم و از آنها درس آدوی کنیم . برخورد نکردن و ندیدن ، در عمل ، هر دو بیک نتیجه میرسند . و اگر مادر

اینجا این مبحث را عنوان می کنیم باین علت است که میدانیم این مسائل - که مربوط به طرز تلقی از حزب ، از انقلاب و از سوسیالیسم اند - مسائل فردی ما نیستند بلکه مسائل امروز ما و مسائل امروز همه انقلابها . باشند . بنابراین ، ما پرداختن به این امور را در همان حد معقول ضروری میدانیم و به آن اقدام خواهیم کرد .

توجه به نکته حد متعادل و معقول از این نظر ضروری است که این مسائل ، نیز مانند بسیاری دیگر ، بجای جلب برخورد جدی و طمی ، دستاویزی برای بازیهای دیپلماتیک و اختلافات سیاسی شده اند . بعدی که اولاً بجای نسیر باشید بر مسئله اثراتیر می کنند و ثانیاً باعث میشوند که توجه به آنها بقیمت انصراف و انحراف از پرداختن به مسائل دیگر جنبش کمونیستی تمام شود . بهترین نمونه در همین مورد روش بعضی از ( همه آنها ) است که با حرکت از يك نقطه نظر صرفاً سیاسی و دیپلماتیک بر چند ارتز " سوسیال امریالیسم " " امریالیسم " و گذا شده اند . بجای بررسی ، شعار و بجای تحقیق ، تحریف میکنند ؛ از ابتدای کار ، انتهایشان معلوم است و سعی میکنند بخواننده یا شنوند ، را کشان کشان ، اگر شده با استدلال و اگر نشد با فحاشی و تهدید ، بدنبال تز از قبل ثابت و معین ، خود بکشانند و در جهان تنها همین رسالت را برای خود قائلند و بس . اگر دنیا را آب ببرد آنها را خواب خواهد برد . در عالم يك بعدی خویش آنقدر به پیش میروند تا سرشان به سبک بخورد . و باز هم همین عدم تعادل را در مورد پاره ای از " اشکال نیست " ها ( و باز همه آنها ) مشاهده میکنیم که چنان در عالم توهمات خود قوطهورند که هر سایه ای را شیخ استالین و هر انحرافی را مخلوق او تصور میکنند . ایمان نیز برای خود کاری نمی بینند جز بخیال خود ، دمار از روزگار استالین درآوردن و مفتاح درهای بسته را در جیب های او جستن . اینها نیز طیرغم تصور خود يك بعد بیشتر ندارند .

اینطور نیست . اگر اعتقاد به ضرورت وحدت تئوری و عمل بمعنای اعتقاد به اخلاق باشد ، چه خوب است این اخلاق - این اخلاق کمونیستی ! ولی بهر حال این " اخلاق " صرف نیست . مهمترین اصل مارکسیسم است . ضرورت وحدت تئوری و عمل است .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بر پایه این فرض يك سیستم متجانس پیگیر بسازد . اگر استالین را با توسل به این فرض که " مجبور بوده " ( چون هر چه در گذشته واقع شده غیر قابل اجتناب بوده است ) تبرئه کنیم ، مطابق این سیستم بچه حتی جنایتکاران مسلیم تاریخ مانند هیتلرها را محکوم میکنیم . مگر نه اینست که آنها هم " مجبور بود ه اند " . این نقطه نظر فراموش میکند که مطالعه تاریخ نه صرفا بقصد اطلاع از ماقوع است و نه اثبات طیت ( گو که این هر دو را هم در بر دارد ) ، بلکه بیشتر باین خاطر است که از آن درس بگیریم ، درست و نادرست را بشناسیم . از درست بیاموزیم و نا درست را تقیح کنیم ، وگرنه همه را محکوم حکم ازلی بیگناه و معصوم ، خواهیم یافت .

ما باید سعی کنیم در تحلیلهای خود چنین نباشیم . کوشش کنیم که منطقی و متعادل ، یعنی مارکسیست و متعهد باشیم .  
آیا این بمعنای اینست که ما مخالف تز " سوسیال امپریالیسم " هستیم و یا " آنتی استالینیست " نیستیم . چنین نیست ، ما معتقدیم که مناسبات تولیدی جامعه شوروی اگر نه معرف کاپیتالیسم کلاسیک ، لا اقل عمدتا نمودار نوعی کاپیتالیسم است . یعنی استروکترهای اساسی سرمایه داری حامل تغییرات آن است . ولی ما سعی میکنیم این حکم را مانند احکام دیگری که در این مقاله داده ایم ثابت کنیم ، نه با فحاشی ، نه با وکالت از جانب " ماهی های دریای خزر " ( ۱ ) نه بقیمت عدم توجه به مسائل حاد جامعه مان ، نه بیک قیمت ندیده انگاشتن یا نفی ( و یا دلسوزی ناصادقانه ) آن ، بلکه با یک تحلیل مارکسیستی . و باز ، ما شدیدترین و نابخشودنی ترین انحرافات استالین را میبینیم ولی نه در انتزاع ، نه بصورت کیش شخصیت ، بلکه با تحلیل شرایط جامعه و جنبش کمونیستی ، با جدا کردن اجتناب پذیر از اجتناب ناپذیر ( ۱ ) ، با جسارت و در عین حال با احساس تعهد ، با اجتناب از متصف شدن بهمان صفاتی که مورد نکوهش ماست ، با حفظ وحدت تئوری و عمل ، با توجه باین مسئله که این مائی که بعنوان يك کمونیست ، دیگران را زیر ذربین میگذاریم آیا خود چه قدر کمونیست هستیم . قطعا کسانی خواهند گفت که این يك برخورد " اخلاقی " است . و " اخلاق " نیز چنان مترادف با موازین بورژوازی تفسیر شده است که ناگهان ابروها از این برخورد " اخلاقی " بالا خواهد رفت . تو گوئی که کمونیست ، بی اخلاق و یا بد اخلاق است !  
( ۱ ) - عدای با تکیه بر طیت ، همه امور واقع شده را غیر قابل اجتناب میدانند . این البته نادرست است و ما تجد آگانه به آن خواهیم پرداخت . معینا باید بگوئیم که توسل به این حکم برای توجیه مناسبات جامعه شوروی و استالین بکلی خطاست . اگر کسی چنین تصویری دارد لا اقل باید بتواند



میدهد، که در سال ۱۹۳۴ با آموختن زبان روسی شروع شد، و چهل سال مطالعه را بدنبال داشت. او در طرف این چهل سال کتابهای متعددی در باره سیستم شوروی، تئوری برنامه ریزی، و گذار به سوسیالیسم نوشت. من مایلیم که یک پاراگراف کامل از نوشته بتلهایم را در اینجا نقل کنم، زیرا این نه تنها جمعبندی برخوردار اولیه بتلهایم به این مسائل است بلکه جمعبندی برخوردار اولیه من - و قطعاً، سوسیالیست های مارکسیست بیشتر دیگری از نسل ما - نیز بشمار میرود:

\* بطور اساسی علاقه مندی من به اتحاد شوروی از اواسط دهه ۱۹۳۰، باین طاعت بود که من وقایع آن کشور را اولین تجربه ساختمان سوسیالیسم میدانستم. بدون اینکه نسبت به مشکلات و تضادهای این پروسه ناهیتا باشم (و در حقیقت چگونه میشد نسبت به آن ناهیتا بود، حال آنکه من در سال ۱۹۳۶، مسائل "معاکفات بزرگ" در مسکو بودم؛ هنگامیکه هر روزه تشویش مردم مسکو و ترحمی را می دیدم که بر وجود همه مردم - از مردم ساده گرفته تا مبارزین قدیمی حزب بلشویک و کمترین - به هنگام اظهار عقیده، دستوری بود). معیناً، فکر میکردم که انقلاب اکثریت تنها ضر جدیدی در تاریخ بشریت گشوده است و هنوز هم این عقیده را دارم - بلکه همچنین فکر میکردم که انگسالیف اقتصادی و اجتماعی اتحاد شوروی، "مدلی" برای ساختمان سوسیالیسم بدست میدهد. مشکلات و تضادهای توأم با این انکشاف، بطور رقم و خات آنها، بنظر من در درجه اول بعلمت شرایط تاریخی خاص روسیه بود. من خیال میکردم که دلیلی وجود ندارد که این مشکلات و تضادهای در جای دیگر هم تکرار شوند، و فکر میکردم که اینها نمیتوانند از پیشروی کشور بسوی سوسیالیسم و کمونیسم جلوگیری کنند. (ص - ۸)

بتلهایم شرح میدهد که موفقیت های اقتصادی برنامه پنجساله اول، پیروزی بر هیئت های سرعت ترمیم خرابی های جنگ، بالا رفتن سطح زندگی، و کمک به چین سوسیالیست، همگی مؤید این نظر بودند. گرچه در مورد عدم تساوی هایی که در جریان برنامه های اولیه بوجود آمده بود نه تنها علامت کاهش چشم نمیبورد، بلکه برعکس، نشانه های فزونی وجود داشت. کنگره بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۵۶) شواهد بیشتری بد

## مبارزه طبقاتی در شوروی

نوشته: پل سویری

ترجمه: تم . ن

جلد اول کتاب جدید شارل بتلهایم اثری است که برای جنبش سوسیالیستی انقلابی جهان اهمیت فوق العاده خواهد داشت. دو جلد دیگر که سرتیب مربوط به دوران ۱۹۲۴ - ۱۹۵۳ و سالهای بعد از ۱۹۵۳ میشوند طرف یکی دو سال آینده منتشر خواهد شد. من مایلیم که در این گزارش مقدماتی به سه امر بپردازم:

(۱) تلخیص بخش هایی از مقدمه. ۴ صفحه ای مؤلف. او در این مقدمه شرایطی را که موجب تقبل این کار از طرف او شد، و نیز منظر از انجام آن را، شرح میدهد.

(۲) نشان دادن پاره ای از خطوط کلی تحلیل سال های ۱۹۲۲ - ۱۹۱۲ (از انقلاب اکثریت تا مرگ لنین) و

(۳) طرح پاره ای از مسائل تئوریک و متدولوژیک.

طرح برنامه بتلهایم

نقطه حرکت برای نگارش "مبارزات طبقاتی در اتحاد شوروی"، حمله شوروی بسوی چکسلواکی بود. بتلهایم میگوید کسانی که خود را مارکسیست میدانند، نمیتوانند بسوی "مدکوم کردن" یا "اظهار تاسف" از اقدامات سیاسی راضی باشند، آنها باید ایمن اقدامات توضیح دهند. اظهار تاسف ها و امید و آرزوها ممکن است بتوانند به مردم در تحلیل مناسب کمک کند ولی راه درمان را به آنها نشان نمیدهد. از طرف دیگر، با افتخار غل امری که از نقطه نظر منافع کارگران زبان آورند، میتوان به تکامل نیروهای سیاسی کمک کرد تا از وقوع مجدد حوادث ناگوار در آینده جلوگیری بعمل آورند. در مورد قسبه حمله به چکسلواکی، بتلهایم کاملاً ضرورت این امر را دریافت که خود را به اظهار تاسف ها محدود نکند، زیرا آنچه واقعاً مطرح است مسئله مهم ماهیت کنونی اتحاد شوروی است.

بتلهایم سپس شرحی در زمینه سوابق علاقه خود به مسائل اتحاد شوروی بدست

مبارزات طبقاتی در اتحاد شوروی: دوران اول ۱۹۱۲ - ۱۹۲۲. Paris,

Seuil - Kaspero, 1974



داد: کرجه این گنگره، تحلیلی از مشکلات و تضادهائی که در گذشته منجر به ایجاد خفایان شده بود، ارائه داد و همه سرزنشها را توجه استالین کرد؛ مبعداً، بنظر رسید که این گنگره نشان دهنده آنست که اتحاد شوروی طریق مکرر سیاسی سوسیالیستی را برگزیده است و حزب کمونیست ظرفیت انتقاد از خود را کفایت تصحیح اشتباهات شوروی است - حفظ کرده و با بدست آورده است.

در حقیقت، تمام اینها پنداری بیش نبود. سرزنش استالین بخاطر آن همه اشتباهات (گوش شخصیت) در حقیقت نشانه این بود که حزب کمونیست شوروی به مارکسیسم پشت کرده است و قادر نیست که مناسبات اجتماعی واقعی - که باعث بوجود آمدن آنهمه معانی شده بود که خود لفظاً آنها را محکوم میکرد - را عوض کند.

"بدین طریق این توضیح کاذب، نقشی را که بعهده داشت به اجرا در آورد:

استحکام مناسبات طبقاتی که قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست يك اقلیت متمرکز بگذرد" (ص ۹). تضاد هابجای اینکه تخفیف یابند، صریح تر شدند. از جمله اینکه، هم در اتحاد شوروی و هم در کشورهای همجست، بسته گاری سیستم اقتصادی تشدید یافت. این بنوعی عود، باعث ایجاد رفرفر هائی شد که منجر بودند بر از یاد نقش شکل ها و معیارهای کاپیتالیستی در اداره اقتصاد. ولی این نیز نشود آروزی نبود، و ادامه انکشاف منفی بررانبیش از انکشاف مثبت بود. تاثیر آن بر کارگران این کشورها در تمام کارگران بنادر بالتیک لهستان در دسامبر ۱۹۲۰، بخوبی مشهود شد. این قیام، در اتحاد شوروی، هم در بین کارگران و هم در میان رهبران، عکس العمل هائی بوجود آورد. رهبران شوروی مانند هم سلکان خود در لهستان، به شیوه کلاسیک طبقاتی حاکمه عمل کردند؛ یعنی از طرفی، گذشت های سطحی نمودند و از جانب دیگر، اختلاف را تشدید کردند.

هنگام با این جریانات داخلی، سیاست خارجی شوروی تغییر یافت و مشخصه این تغییر، ترک کردن چیزی است که زمانی سیاسی سوسیالیستی آن بود. فشارهای سخت و عشن - هر چند ناموفق - به چین و آلبانی وارد آمد تا به رهبری شوروی تن در دهند؛ و در عرصه جهانی، اتحاد شوروی بطور روز افزونی نقش يك "ابر قدرت" را بازی کرد و با ایالات متحد آمریکا بنشابه يك ابر قدرت دیگر، هم به رقابت پرداخت و هم از در همکاری در آمد. مشابه تحلیلهائی ظم منتج از این وضع با اتحاد شوروی را مجبور کرد که قسمت بزرگی از منابع تولیدی خود را، که بطور نسبی بیش از ایالات متحده بود به تحلیلهاسات اختصاص دهد.

این امر، بار سنگینتر و سنگینتری، بدوش مردم شوروی میگذاشت بطوریکه بالاخره رهبر این کشور را مجبور کرد که از رقیب عده خود درخواست کمک مالی و تکنیکی کنند. بنشبهام با بررسی این جریانات نتیجه میگیرد که:

"در نظر گرفتن این تحولات (که اشغال چکسلواکی یکی از آنها بود)، مرا به بررسی مجدد گذشته اتحاد شوروی کشاند، زیرا غیر ممکن است که تصور کرد مسیری که این کشور برگزیده صرفاً "مشولیت شخصی" عده ای از رهبران است. به قدرت رسیدن این رهبران و امکاناتی که برای تعقیب این سیاست در دسترس آنها قرار میگیرد را باید بر اساس ماهیت روابط اجتماعی کنونی سلط در اتحاد شوروی - روابطی که در طی يك دوران طولانی شکل گرفتند - تشریح کرد. از اینجاست

لزوم تحلیل این روابط." (صفحات ۱۱ و ۱۲)

بنشبهام سپس شرح میدهد که چگونه او هنگام اقدام به این کار تحت تاثیر تجسارب و تاثیرات خویش از انقلابهای کوبا و چین - و بخصوص انقلاب فرهنگی چین - قرار داشت. ویسی بتدریج به رد آن نوع "مارکسیسم" رسید که عده های طولانی در اروپا غالب بود و لنین آنرا "اکنونیسم" مینامید، یعنی به يك نوع تفسیر تشویک که بطوریکجانبه دگرگونی مناسبات اجتماعی را تابع انکشاف نیروهای مولده میکرد. (باید اضافه کنم که تا همین اواخر این نوع اکنونیسم در محافل مارکسیستی، چه در اروپا

همانطور که بنشبهام - بصورت دیگری - نشان میدهد، تمحیت دگرگونی مناسبات اجتماعی از انکشاف نیروهای مولده، بصورتی فوق العاده کوتیمبنانه (و بنحو فاحشی غیر مارکسیستی) برداشت میشده است؛ بطوریکه از "نیروهای مولده" صرفاً علوم، تکنولوژی، ماشین آلات و غیره در نظر گرفته میشد و خود کارگران ایداً مورد توجه قرار نمی گرفتند. نتیجه این امر، تاکید زیاد بر انکشاف ابزار تولید است - و با بهای آن، تضافل از عناصر انسانی که بدون آنها، آن ابزار حکم اجسام مرده ای را دارند. اگر "نیروهای مولده" چنان تعبیر شوند که بطور وضوح برای موجودات انسانی ارجحیت قائل بشوم قطعاً این نتیجه بدست خواهد آمد که نفس ابدیه جدا کردن نیروهای مولده از مناسبات اجتماعی، نضر مشخصه و در حقیقت ضروری ایدئولوژی بورژوازی میباشد. بنشبهام کاملاً بدقی است بگوید (ص ۲۳) که اکنونیسم "شکلی است که ایدئولوژی بورژوازی در درون بنیه در صفحه بعد

وجه در امریکا و احتمالا در سایر نقاط جهان نیز، غالب بود. بتلهايم در اوائل سال ۱۹۶۹ نوشته‌ای را تمام کرد که در آن، يك تحليل نقادانه از جامعه شوروی، حمل آورده و نشان میداد که "امروزه تحت پوشش مالکیت دولتی" در جامعه شوروی روابط استثماراری وجود دارد که شبیه روابطی است که در سایر جوامع سرمایه داری حاکم میباشد؛ با این تفاوت، که شکل وجودی این روابط و ویژگیهای خاصی دارد. (ص ۱) معینا، وی تصمیم گرفت که این نوشته را منتشر نکند، زیرا از نظر زمینه تاریخی دارای نقائصی بود و وی قانع شده بود که يك تحليل دقیق تاریخی شوروی می‌باشد:

"شرایط کنونی اتحاد شوروی را بدون تشریح گذشته این کشور نمیتوان فهمید. این کافی نیست که مناسبات و عملکرد غالب امروزی را در جامعه شوروی روشن کنیم، باید پرسید که از چه راه و بر اثر چه مبارزات و تضادهایی، اولیسن دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل به کشوری شد که سیاستی امپریالیستی اعمال میکند و در استفاده از نیروهای مسلح خود برای دخالت در کشورهای دیگر، بمنظور دفاع از منافع ابر قدرتی خویش، تردید روانی دارد.

"بنا بر این تحلیل دگرگونی هائی که در اتحاد شوروی بوجود آمده است در تحلیل نهائی لایق به اهمیت تحلیل وضع کنونی آنست. تحلیل دگرگونیها منبع جاننشین ناپذیر آموزشی خواهد بود که میتواند به انقلابهای پرولتری دیگر کمک کند تا از طی چنان مسیری اجتناب ورزند. راهی که نه تنها به سوسیالیسم، بلکه به يك نوع خاصی از سرمایه‌داری منجر خواهد شد که بهمان اندازه، شکل "کلاسیک"، متعمر و متجاوز است. . . . تجربه شوروی بر این نکته تاکید میکند که مشکلاتین کار، سرنگون کردن مناسبات اجتماعی قدیم است - مناسباتی که بر روی آن، يك سیستم استثماری، مانند سیستمی که تصور میشود - کاملا سرنگون شده است، مجدد بنا میشود - و سپس، جلوگیری از برقراری مجدد این مناسبات بر مبنای عناصری از مناسبات قدیمی که در مناسبات جدید نیز ادامه مییابند. "

(ص ۱۵)

بدین دلایل است که بتلهايم مطالعه "هفت طلبانه" تاریخ شوروی - که مجلد مورد بحث

مارکسیسم بخود میگرد. " و او بدرستی اضافه میکند که این ایدئولوژی ریشه در مناسبات اجتماعی بهرروازی دارد و فقط با از بین رفتن طبقات نابود میشود.

ما، اولیسن صوه آنست - را آغاز کرد. بقیه مقدمه، مصروف دادن يك "دید عمومی" ازنگل اثر شده است و قابل تلخیص نیست، و من تنها بذکر ملاحظات کوتاهی در حول پاره ای از نکات عمده آن قناعت میکنم.

شاید نکته مرکزی که مرتباً تکرار میشود ماهیت انحرافی "مارکسیسم متعجری" است که در طول قسمت اعظم "تاریخ شوروی" وجود دارد و بمنظر بتلهايم: "اگر بناست کسیه ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی دوباره غصلت انقلابی خود، باز یابند، ضرورتیست که با آن قطع رابطه شود." (ص ۱۲). در این رابطه، او اذیت خاصی به تصورات غلط در زمینه: (۱) پایه های مناسبات طبقاتی، (۲) نقش نیروهای مولده، و (۳) زوال تدریجی دولت، قائل است.

در مورد مناسبات طبقاتی، مهمترین انحراف از مارکسیسم اینست که با آنها بهمانه چیزهائی بصورت حقوقی تعریف و معین شده، برخورد شود. این نوع برخورد، نه تنها این نتیجه گیری را، که گوئی از بین رفتن مالکیت خصوصی در وسائل تولید، بمعنای از بین رفتن بهرروازی است، مجاز میسازد بلکه حتی آنها را اجتناب ناپذیر می نماید. بتلهايم قسمتی از اظهارات استالین را در سال ۱۹۳۶ خطاب به هفتمین کنگره شوراها نقل میکند:

"دیگر طبقه سرمایه دار در صنعت وجود ندارد. طبقه کولاک در کشاورزی وجود ندارد. تجار و سفته بازان در بازرگانی وجود ندارند. بدین ترتیب، طبقات استثمارگر ناپسود شده فاند." (ص ۱۸) بعلاوه این دید از طبقات و مناسبات طبقاتی که اساساً بر مبنای سیستم تعلق است باین معنی است که بجز با برقراری مالکیت خصوصی در وسائل تولید،

ضمناً لازمست بگویم که این اثر، آن نوع تاریخی نیست که تاریخ سازان حرفه‌ای تحویل میدهند. علاوه بر اینکه بتلهايم يك هدف صلی (سیاسی) بسیار خاص را دنبال میکند، يك نقد آن چشمگیر تحقیق در مطالب دست اول مانند آرشیوها، مجلات معاصر و غیره وجود دارد. البته بتلهايم از نطق ها و نوشته های منتشر شده، رهبران بلشویک و اسناد حزب استفاده بسیاری برد، ولی در مورد سایر مطالب، منابع او بیشتر ادبیات وسیع مونوگرافیک در باره اتحاد شوروی و تاریخ شوروی است. این ادبیات تخصصی (که عمدتاً بوسیله تاریخ نویسان حرفه‌ای نوشته شده‌اند)، نه تنها برای کارهای تحلیلی - نظری کارهای بتلهايم - ضروری هستند بلکه طت وجودی و توجیه خود را در همین نوع کارها مییابند. لایق از نقطه نظر مارکسیست ها، تاریخ برای تاریخ بهمان اند از هنر برای هنر بمعناست.

هیچ طبقه استثمارگر جدیدی نمیتواند بوجود آید .

بر خلاف این نظر ، موضع مارکسیستی حقیقی اینست که طبقات وجود خود را در منا<sup>سبات</sup> تولیدی واقعی دارند ؛ و تنها از طریق دگرگونی این مناسبات است که استروکتسور طبقاتی را میتوان تغییر داد و یا در موارد نهائی طبقات را از بین برد . يك قسمت بسیار بزرگ از این مجلد اول - و شاید حتی در جلد های بعدی بیشتر از این - وقف نشان دادن این امر شده است که این مناسبات تولیدی در شوروی ، در حالی که دچار تعدیل های مهمی شده اند ، بطور ریشه ای دگرگون نگردیده اند ؛ و بدینگونه این امر امکان پذیر شده است که که يك طبقه جدید حاکمه - که بتلپهایم آنرا "پروژوازی دولتی" میخواند - بجای پروژوازی قدیمی روسیه تزاری بوجود آید . زمین در قدرت آخر این مقاله ، به این مسئله طبقات در اتحاد شوروی ، باز خواهم گشت . سخن آخر اینکه : چیزی که میتوان آنرا تئوری حقوقی طبقات نامید ، بهیچ وجه يك انحراف از مارکسیسم خاص است<sup>لینن</sup> و حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت تسلط او نبود . این انحراف در بسیاری دیگر از افرا<sup>د</sup> که در زمینه های دیگر کاملاً مخالف استالین بودند و بخصوص در تروتسکی و طرفدارانش نیز وجود داشت . تا همین امروز تروتسکیست ها با سر سختی بر سر این عقیده هستند که اتحاد شوروی يك جامعه طبقاتی نبوده و نمیتواند باشد ، باین طقت که مالکیت خصوصی وسائل تولید وجود ندارد .

در مورد موضع دوم ، که در فوق آمد ، بتلپهایم مینویسد : "تزدوم نبودار ساده گزائی در مارکسیسم است که در دهه ۱۹۳۰ در بخش اروپائی بین الطل سوم رایج شد ؛ و آن عبارت از اولویت انکشاف نیروهای مولده بود . این تز ، انکشاف نیروهای مولده را بشناهد "موتور تاریخ" قلمداد میکند . (صفحات ۲۰ - ۲۱) مزیت بزرگ این دید ، از نقطه نظر رهبران شوروی ، این بود که در ظاهر راهی برای بیان تمام دردسرها و تضادهائی که عارض کشور بود ، بدست میداد ؛ نیروهای تولیدی هنوز بعدی عقب مانده و تکامل نیافته اند که پیشروی به طرف يك جامعه سوسیالیستی متجانس و با کار کرد هموار را میسر نمیسازند . گرچه شالوده ساختمان چنین جامعه ای توسط جایگزینی تملك خصوصی وسائل تولید به تملك دولتی و تعاونی ، ریخته شده است ( طبقات استثمارگر دیگر وجود ندارند و لهذا ، استثمار وجود ندارد ) ، ولی خود ساختمان بدون از دیاد و بهبود قطعی نیروهای مولده ساخته نخواهد شد . از اینجا بود شمارهای آن دوران ؛ "تکلیک" تعیین کننده همه چیز است " و "سابقه و سبقت بر پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری" (ص ۲۳) .

گرچه بتلپهایم چنین اظهاری نمیکند ولی بنظر میرسد که این دقیقاً اشاره بهمان چیزی باشد که چینی ها "اقتصاد را در موضع رهبری قرار دادن" می نامند . چینی ها در مقابل این شیئی ، شیئی خود را دارند ؛ "سیاست را در موضع رهبری قرار دادن" . منظر آنها دادن الویت به دگرگون کردن انسانها و مناسباتشان با یکدیگر است . این بنویه خود حاکی از تشخیص این امر است که طبقات متخاصم بصورت بالفعل با بالقوه در دیکتاتوری پرولتاریا به بقای خود ادامه میدهند ( وگرنه دیکتاتوری يك طبقه برای چه بود ؟ ) و نیز حاکی از تشخیص این حقیقت است که سیاست مبارزه طبقاتی باید تا آخر ادامه یابد . باید اضافه کرد که "سیاست را در موضع رهبری قرار دادن" ، بمعنای کم بهما<sup>د</sup> دادن یا غفلت از انکشاف نیروهای مولده نیست ؛ برعکس این بهترین ، و در تحلیل نهائی ، تنها راه انکشاف نیروهای مولده است که باید در سوسیالیسم برای رسیدن به کمونیسم تکامل یابد .

بتلپهایم در اینجا نیز - چون در مورد تئوری طبقات - نشان میدهد که هم استالین و هم مخالفینش در این انحراف از مارکسیسم سهیم بوده اند . بخصوص تروتسکی حتی افراطی تر از استالین معتقد به الویت نیروهای مولده بود . تروتسکی مینویسد : "قدرت و ثبات رژیمها در تحلیل نهائی بوسیله میزان نسبی بارآوری کار معین میشود . انکشاف سوسیالیستی برای يك اقتصاد سوسیالیستی که از نظر فنی در حال سبقت از کاپیتالیسم باشد تقریباً بطور اتوماتیک تضمین میشود" ( ص ۲۷ ) . امام از پندارها !

اکنون بآ توجه به مسئله زوال دولت مشاهده میکنیم که تئوریسین های شوروی با مسئلهای مواجه هستند که برای آن در ستون کلاسیک مارکسیستی نه تنها راه حل ، بلکه حتی معادلی نمی یابند . بنا بر نظر مارکس ، انگلس و لنین ، دولت بشناهد يك دستگاه سرکوب ( که مجهز به نیروهای نظامی ، پلیس ، زندان و غیره است ) ، طقت وجودی خود را از دست میدهد و شروع به زوال میکند ؛ و این زوال ، همراه - و بطور تقریبی متناسب - با از بین رفتن تقسیم جامعه به طبقات استثمارگر و استثمار شونده است . از آنرو که دولت شوروی هیچ علائمی دال بر ضعف شدن - ناپدید شدن که جای خود دارد - نشان نمیداد - این فاکت ، در تضاد چشمگیر با این ادعا بود که از بین رفتن مالکیت خصوصی وسائل تولید ، آنتاگونیسم های طبقاتی را از بین برده است . استالین جواب حاضر و آماده ای برای این مسئله داشت : اتحاد شوروی ، محصور در يك جهان سرمایه داری متخاصم است و اکنون برای حفظ کشور از حاسوسان ، خرابکاران و تروریستهای که دائما از طرف امپریالیستها

بمنظور سرنگون کردن رژیم انقلابی و برگرداندن طبقات حاکمه قدیم به قدرت، اجازات میشوند وجود دولت ضروری است. بطلبیم به این ادعا جواب میدهد: چرا برای این کار، به يك دستگاه سرکوب عظیم و گسترش یافته احتیاج است؟ اگر این ادعا حقیقت داشت که هیچ طبقاتی منافع خود را در حمایت از فعالیتهای ضد انقلابی نمی دید، پس چرا خود توده ها این کار را بعهده نمیگرفتند؟ با توجه به شدت فوق العاده سرکوب و شکنجه های آن، و تضادهای که مشخصه آن بود، مشکل بتوان از نتیجه گیری بطلبیم اجتناب کرد! نتیجه گیری منی بر اینکه این مسئله بهتر فهمیده خواهد شد\* اگر این فاکتورها را در رابطه با فعالیت سرویس های جاسوسی خارجی و اعمال اتباع شوروی، بلکه در رابطه با يك مبارزه طبقاتی، که در همین حال بر حرارت و کوره است، قرار دهیم.\* (ص ۲۹). تروتسکی نیز در مقابل همین مسئله ( زیرا او نیز تزارین رفتن طبقات استثمارگر و استثمار شونده را پذیرفته بود )، يك توضیح متفاوت و صرفاً اقتصادی برای ادامه موجودیت دولت، ارائه میداد: تا زمانی که انکشاف نیروهای مولده در سطحی پائین است، چیزی که منسازج بقا\* فردی مینامد ادامه می یابد و مردم را طبعه یکدیگر قرار میدهد و برای جلوگیری از تلاشی اجتماعی به وجود دولت احتیاج است. بدیهی است که این توضیح با دیدگاه تروتسکی منی بر الویت نیروهای مولده، که در بالا بدان اشاره شد، کاملاً سازگار است. بطلبیم پس از بررسی سه انحراف اساسی از مارکسیسم ( وجود طبقات، نقش نیروهای مولده و مسئله زوال دولت )، که نشانه طرز تفکر مقامات رسمی شوروی و نیز مخالفین آنها در سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود، چنین می افزاید: بررسی گذشته، بدون تردید به فهم این مسئله کمک میکند که کسانی که تزه های فوق را قبول کرده اند ممکن نیست بتوانند يك تحلیل مارکسیستی از جامعه شوروی بدست دهند ( و تا همین اواخر این امر - لا اقل در اروپا - در مورد اکثریت قاطع کسانی صدق میکرد که معتقد بودند انقلاب اکتبر عصر جدیدی در تاریخ بشریت گشوده است. اساس چنین تحلیلی نادیده انگاشتن مناسبات طبقاتی و تاثیرات مبارزه طبقاتی نیست بلکه برعکس، در نظر داشتن این نکته است که مسئله مورد بحث، مناسبات و مبارزه ایست که نه تنها برای زمان حاضر، بلکه برای آینده تا زمانی که جامعه بدون طبقات، یعنی جامعه کمونیستی ساخته شود - اهمیت تعیین کننده ای دارد. ( ص ۲۹-۳۰ )

ولی او بلافاصله اضافه میکند که " این بررسی هنوز برای جواب دادن به سؤال زیر غیر مکنی است: پروبلما تیک "اکنونیستی" که، تزه های فوق قسمتهایی از آن هستند،

چرا نقش ایدئولوژیک خود را بازی کرده است و هنوز هم میکند؟" ( ص ۳ )  
 بطلبیم در واقع در بقیه مقدمه باین سؤال جواب نمیدهد ولی کلید های خوبی بدست میدهد. او باین نکته توجه میکند که تفکر اکنونیستی در زمانهای مختلف و موقعیت های اجتماعی مختلف، شکل های مختلفی بخود میگیرد. این طرز تفکر گاهی در چهسره راست ( مانند سوسیال دموکراسی ) خود می نمایند و گاه در چهسره "چپ" ( مانند تروتسکیسم )، در هر مورد مشخص، مسئله تنها تشخیص جوهر اکنونیستی نیست بلکه اینست که آنرا به موضع و منافع يك طبقه خاص و یا يك گروه در يك طبقه مربوط کرد. چیزی که میتوان آنرا شکل کلاسیک اکنونیسم در جنبش طبقه کارگر خواند، روزیونیستی است که - در صل، اگر نه همیشه در سخن - در حزب سوسیال دموکرات آلمان در دهه های قبل از جنگ جهانی اول رسوخ کرد. بطلبیم که اینرا شکل راست اکنونیسم میخواند، اضافه میکند که:

این مربوط بود به وجود يك دستگاه سیاسی و ترید یونیونی قوی در حزب که در دستگاه های دولت آلمان مدغم شده بود. رهبران این دستگاه نیرومندی این پندار را بوجود می آورند که رشد کار سازمانی آنها و تحصیل خواست ترید یونیونی در طول زمان، شرایط را برای بر انداختن سرمایه داری فراهم خواهد کرد. دلیل آنها برای جسمیدن به این تو هم، بیشتر از این نظر بود که این توهم آنها را قادر میساخت که موقعیت خود را در جنبش کارگری آلمان حفظ کنند، بدون اینکه خطرانی را تحمل نمایند که در هر اقدام انقلابی وجود دارد. ( ص ۳۴ )

بطلبیم برای نمونه دادن از اکنونیسم "چپ" ( و یا بقول او " راست های چپ" )، به

— در جای دیگر هم نشان دادیم که روزیونیسم آلمان در واقع نوع اروپائی فابیانسم انگلستان بود. رابطه مستقیم بین این دو جریان، ادوارد برنشتاین، تئوریسین اصلی روزیونیسم آلمان بود که سالها در تبعید، در انگلستان، در تماس نزدیک با فابیان ها بسر میبرد. هنگامی که وی به آلمان بازگشت، جزوه مشهور خود بنام سوسیالیسم تحولی را نوشت که صرفنظر از استعمال واژه های مارکسیستی ( که در جو آلمان اجباری بود ) کاملاً مطابق با سنن فابیانسم بود. مراجعه کنید به " اقتصاد سیاسی فابیان " در ص ۳۰۵ حاضر بنابه يك تاریخ، صفحات ۳۰۵ - ۳۱۶.

گرایش‌هایی اشاره می‌کند که خود را در حزب بلشویک در زمان "کمونیسم جنگ" بروز دادند. یکی از این گرایش‌ها، گذار مستقیم به کمونیسم از طریق کنترل شدید همه چیز، منطبقه کارگران را تجویز میکرد. دیگری، در واقع، میخواست که سازمانهای اقتصادی کارگران (اتحادیه‌های کارگری)، کنترل دولت را بدست گیرند. بتلهايم مینویسد که در واقع:

"این دو برداشت، نقش تعیین کننده مبارزه طبقاتی ایدئولوژیک و سیاسی، و ضرورت وجود يك حزب مارکسیست لنینیستی را (در صورتیکه این مبارزه بخوابد) خوب رهبری شود که يك خط سیاسی سیاسی صحیح داشته باشد، متکر میشوند. مفهوم اول میکوشد که دولت را بجای رهبری سیاسی و ایدئولوژیک پرولتاریا قرار دهد و مفهوم دوم میکوشد که بجای این رهبری، عمل سازمانهای تریس-پوتیونی را مستقر کند." (ص ۳۴)

بتلهايم این دو نوع اکتونومیسم را ناشی از رشد "يك قشر از مدیران، کارگزاران اقتصادی، برنامه‌ریزان، گردانندگان امور مالی و غیره"، پس از انقلاب اکتبر در حزب بلشویک میدانند که اینها خود هر يك منافع و بینش خاص خود را داشتند. "بدین طریق همانطوریکه خواهیم دید این شکل‌های جدید، خود را در جبهه راست و "چپ" - بر طبق شرایط خاص مبارزه طبقاتی و مشخصات قشرهای مختلف طبقه کارگر که میتواند به آنها يك پایه اجتماعی بدهد - می نمایانند." (ص ۳۴)

چیزی که در مورد تمام انواع اکتونومیسم، چه راست و چه "چپ"، صادق می باشد، این است که آنها همه بطور عینی منافع و دید کوتاه مدت یا متوسط مدت يك بخش خاص و بسا بخش‌هایی از جامعه را در نظر میگیرند؛ و از اینرو، تقسیم اجتماعی را تقویت کرد، موجوداتی میکنند. از طرف دیگر ویژگی اصلی مارکسیسم آن بیکرهای از افکار است که منافع دراز مدت همه جمعیت را در نظر میگیرد و برای تحقق آنها رهنمود میدهد. این منافع دراز مدت، بسا منافع کوتاه مدت و متوسط مدت هیچ طبقه یا قشر موجود - و حتی پرولتاریا - منطبق نیست. زیرا جوهر این افکار دقیقاً اتحاد تمام طبقات و تقسیم بندیهای دیگری از جامعه است که باعث برخورد منافع میشود. از اینرو، انقلاب پرولتری پروسهای نیست که پرولتاریا بوسیله آن منافع خود را بمشابه يك طبقه در نظر میگیرد؛ بلکه پروسه‌ایست که میخواهد توسط آن خودش را بمشابه يك طبقه از بین ببرد. که این البته متضمن از بین بردن سایر طبقات نیز هست. نقش رهبری کنندهای که مارکسیسم به پرولتاریا میدهد از دو فاکتور غیر قابل انکار مرچشمه میگردد؛ اول اینکه پرولتاریا در کاپیتالیسم، لزوماً و بطوری غیر قابل اجتناب، قربانی استثمار

و غیر انسانی کردن است و تنها بوسیله انقلابی که تا باخر دنبال شود میتواند از این سرنوشت‌رهایی باشد. دوم اینکه نیروی سرنگون کردن سرمایه را بطور بالقوه داراست. اما این فاکتورها هیچ تضمینی نمیدهند که پرولتاریا موقعیت خود را درک کرده و برهنسای آن عمل کند. زیرا قبل از هر چیز باید مارکسیسم را در برگرسه و جذب کند؛ و این کار را فقط از طریق سازمان سیاسی و مبارزه بی امان تحت رهبری یک حزب پیشاهنگ مارکسیست اصل، میتواند انجام دهد. از آنجا که در بهترین حالت، این يك پروسه بسیار طولانی پیچیده و مشکلی است، بدیهی است که فرصتهای بسیاری برای ارتکاب اشتباه، انحراف از مسیر و پهنش به خطا بوجود خواهد آمد. و همیشه - یا لاقلاً برای مدتی بسیار طولانی - عناصری که ریشه در گذشته دارند، آماده‌اند که از این اشتباهات و گامهای بخطا بهره برداری کنند، عقربهای ساعت را به عقب برگردانند و مواضع ممتاز و مناسبات استثمار را دوباره برقرار سازند. در اینجا است که انواع مختلف اکتونومیسم به صحنه وارد میشوند: ساده‌گرایی‌ها و انحرافات از مارکسیسم که اجازه میدهند این عناصر خود را بصورت انقلابی نشان دهند - و غالباً خودشان هم صمیمانه معتقد باشند که انقلابی هستند - در حالیکه در واقع کسار ضد انقلاب را میکنند. وظیفهای که بتلهايم برای خود معین کرد، و در آن تا حد زیادی موفق شده اینست که توضیح دهد چگونه و چرا در اتحاد شوروی، اکتونومیسم بر مارکسیسم غلبه یافت و منجر به ترك جاده سوسیالیسم بالاخره برقراری کامل جامعه پرولتاریائی نسوع جدید گشت.

بتلهايم در ده صفحه آخر مقدمه کتاب، يك طرح مقدماتی بسیار مفید از نقره‌استالین در این پروسه ارائه میدهد. استالین نه در حزب بلشویک بوجود آورنده مارکسیسم اکتونومیسمی - که بعد از شروع برنامه پنجماله اول کاملاً خود را نمودار کرده بود - بود و نه اینکه او آنرا به حزب تحمیل کرده بود. در حقیقت او دقیقاً نظریاتی را بیان و منعکس می کرد که در تمام سطوح حزب وجود داشتند؛ ولی پرستیژ فوق‌العاده او بعنوان رهبر و سخنگوی اصلی انقلاب روسیه پس از مرگ لنین، به فرمولها و ابرازهای او وزنه بیشتری میداد. بتلهايم، بنظر من بدرستی، استدلال میکند که اعتبار استالین بیشتر نه بخاطر مقام رسمی او بعنوان رهبر کل حزب، بلکه باین دلیل بود که از لحاظ پاره‌ای از جنبه‌های مهم، او همان مواضعی را انتخاب میکرد که لنین داشت و با در سالهای آخر حیاتش اتخاذ کرده بود. مواضعی که با احساسات و خواستههای اکثریت عظیم اعضا حزب مطابقت میکرد. این امر، در مورد دفاع شده از تز سوسیالیسم در يك کشور، از همه صادق تر بود، تزی که برای

حزب - بجای اینکه صرفاً قدرت بجمید و به امید روزهای بهتر باشد - وظائف معین می کرد و در حقیقت باعث بوجود آوردن تغییرات و دگرگونیهای بسیار وسیع و از نظر تاریخی بسیار مهم شد. البته باید گفت که نتیجه کار، ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی نبود ولی کشور بآن اندازه نیروی صنعتی و نظامی پیدا کرد که هیتلرسم را شکست دهد و برای جلوگیری از يك تجاوز امپریالیستی موفق طیه انقلاب چین - که هنوز بسیار ضربه پذیر بود - يك کمک احتمالا تعیین کننده بکند. اینها دستاوردهای غول آسایی در مقیاس جهانی است که میتوان گفت اهمیت آن برای انقلاب جهانی، از تاثیرات منفی انحراف شوروی از سوسیالیسم، بیشتر است. بظنهام بدرستی می افزاید؛ در حالیکه قهرمانی و فدائیکاری خلق شوروی بود که این دستاوردها را ممکن ساخت، اعتبار و پرستیژ فوق العاده ای که همراه با آن بود، بطور غیر قابل اجتنابی نصیب استالین شد.

بظنهام می افزاید که اکنون همواره در کشورهای سرمایه داری پیشرفته قویتر از روسیه بره است و بنابراین جای شگفتی نیست که تجربه شوروی باعث شده که این امر، حتی پیش از پیش، در جنبش های کارگری و کمونیستی اروپای غربی برای خود جا باز کند. ولی وی همچنان تاکید میکند که اکنون طرز تفکر اکنونیستی در مورد ساختمان سوسیالیسم شدت متزلزل شده است. دو عامل در این مسئله اهمیت تعیین کننده داشته اند:

عامل اول، انقلاب چین است که نشان میدهد که سطح پائین انکشاف نیروهای مولده با، مانع غیر قابل عبور برای دگرگونی سوسیالیستی روابط اجتماعی نیست و لزوماً يك پروسه "انباشت اولیه" و تشدید عدم مساواتها را همراه نمی آورد، و نیز نشان داد که کوشش برای ساختن پایه های مساوی سوسیالیسم در ابتدا و به عقب انداختن امر انکشاف نیروهای اجتماعی منطبق با آن، منجر به شکست خواهد شد، و باز این نکته نشان داده شد که دگرگونی سوسیالیستی رهنا باید با انکشاف نیروهای مولده توأم باشد و این دگرگونی، شرط خصلت سوسیالیستی انکشاف اقتصادی است.

عامل دوم که طرز تفکر اکنونیستی را متزلزل کرد مستقیماً از تجربه شوروی بر میخیزد. سطح پائین نیروهای مولده، همیشه بخانه "توضیح" تمام تضادهای مشکلات و شکست های اتحاد شوروی بکار صرفت، ولی چنین وضعی، دیگر وجود ندارد. اتحاد شوروی دو صحن قدرت صنعتی جهان شده است و حتی در بعضی از رشته های علوم و تکنولوژی، قدرت اول است. در همین حال پدیده های که اکنونیسم میکوشید توسط عقب ماندگی اتحاد شوروی توجیه کند - و از اینرو، تصور میشد که سئله ای گذرا باشد - بجای آنکه از بین برود،

صیق تر شده است. در اینجا قسمتی از نوشته رسای بظنهام را عیناً نقل کنیم. تمام کسانی که خود را سوسیالیست و مارکسیست میدانند این قسمت را باید دقیقاً مطالعه کرده و بخاطر بسپارند:

"انتباهاتی که در گذشته وجود داشت و گفته میشد که شرایط زمان و نیازهای مبرم، انباشت آنها را "تحمل" کرده است، امروزه بطور رسمی، بخشی از سیستم مناسبات تولیدی را تشکیل میدهند؛ سیستمی که "ساختمان پایه ها" مادی کمونیسم قرار است که در آن صورت گیرد. مسئله، اکنون اصلاح این سیستم توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی نیست بلکه تقویت آن است. امروزه مسئله اجازه دادن به کارگران شوروی برای کنترل جمعی استفاده از وسائل تولید، طرز استفاده از محصولات، و کنترل فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروی و اعضاء آن نیست. کارخانه ها توسط مدیرانی اداره میشوند که روابط آن ها با کارگران "شان"، رابطه فرماندهی است؛ و خود این مدیران، فقط در مقابل مافوق خود مسئول هستند. موسسات کشاورزی نیز به همین صورت اداره میشوند. بطور کلی، خود تولید کنندگان هیچ نقشی در امر ندارند و با بهتر بگوئیم، فقط زمانی با آنها مشورت میشود که از آنها میخواهند پای پیشنهادهایی را مهر بزنند که در جایی دیگر، در "مدارج بالای" دولت و حزب، تهیه شده است.

توانین اداره موسسات شوروی هرچه بیشتر بصورت کشورهای کاپیتالیستی "پیشرفته" در میآید و بسیاری از "مدیران" شوروی در مدارس بازرگانی ایالات متحده آمریکا و ژاپن تعلیم میبینند. چیزی که قرار بود بطور روزافزون باعث بوجود آمدن مناسبات اجتماعی سوسیالیستی شود، عملاً باعث ایجاد مناسبات اساساً سرمایه داری شده است، تا آنجا که تحت نقاب "برنامه های اقتصادی" این توانین انباشت کاپیتالیستی - و از اینرو سود - است که نحو استفاده از وسائل تولید را معین میکنند.

تولید کنندگان بصورت کارگران مزدور باقی میمانند تا باعث ارزش پائین وسائل تولید شوند. آنها مانند سرمایه جمعی که توسط يك دولت بهرژوایی اداره میشود هل میکنند. این بهرژوایی (مانند هر طبقه سرمایه داری)، بقول مارکس، بهر "کارگزاران سرمایه" (اصطلاحی که وی بعنوان مشخصه



طبقه سرمایه دار بکار میرود را تشکیل میدهد. حزب براس قدرت، به کارگران شوروی، چیزی بجز تجدید تولید نا متناهی این مناسبات اجتماعی ارائه نمیدهد. این حزب، در حقیقت حزب "کارگزاران سرمایه" است که هم از نظر داخلی و هم از جهت بین المللی چنین عمل میکنند. برای کسانی که میخواهند از حقایق بگریزند، زندگی امید هائی را از بسین برده است که در زمینه استحکام (وحتی گسترش) دستاوردهای انقلاب برولتری در اتحاد شوروی وجود داشت. امروزه، برای اینکه درک کنیم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل به چه چیزی شده و این دگرگونی چگونه انجام یافته است ضروری است که بفهمیم چگونه این آرزوها بر باد رفته اند. اینها دو هدف این نوشته هستند. طرح هدفهائی که بنظر من بدلائل

مختلف ضروری میباشند؛ (صفحات ۴۱ - ۴۳)

هند  
قسمت آخر این مقدمه بما میگوید که این دلایل کدامند. اول آنکه بسیاری از مردم میخواهند با حقایق روبرو شوند. آنها هنوز هم اتحاد شوروی را با سوسیالیسم یکی میگیرند. این مسئله برای مبارزات طبقه کارگر، بخصوص در کشورهای صنعتی، گران تمام میشود. نمونه شوروی برای کارگران این کشورها جذاب نیست و "توضیحاتی" که رهبران حزب کمونیست این کشورها - منی بر اینکه وضع ما با شوروی "مقاوت" خواهد بود (نویسنده فرانسویها مانند روسها نیستند و غیره) - میدهند، فقط کسانی را قانع میکند که میل به قانع شدن داشته باشند؛ معادله اتحاد شوروی مساوی است با سوسیالیسم، باقی کارگران را فراری میکند.

دلیل دوم - که بدون تردید به دلیل اول وابسته است - نیاز فوری به افشا و مبارزه طبقه آکونومیس است که بر ایدئولوژی جنبشهای طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته، تسلط شده است. این تسلط در کشورهای عقب مانده نیز در شکل "چپ" وجود دارد. وضع اتحاد شوروی بوضوح تمام نشان میدهد که چنین تئوریهائی بکجا منتهی میشوند و از اینرو، تحلیل این تجارب، یک "درس منفی" غیر قابل چشم پوشی برای کسانیست که میخواهند برای سوسیالیسم مبارزه کنند، و درین حال، خود را از این تئوریهائی شوم رها سازند. البته بخصوص آن مبارزینی از احزاب رومیونیست باید این درس را فرا گیرند که عدم قابلیت

آنها در درک اتحاد شوروی باعث اخلال شدن شان شده است. این طبعی اکنون بقدری عمیق است که مانع تجدید تفکر در کل مسئله برانگیختنهای رومیونیستی میشود. در این پروسه، هیچ نکته ای مرکزی تر از این نیست که یک کوشش برای درک گذشته و حال اتحاد شوروی بعمل آید. در ضمن این صورت، تنها راه، محبوس ماندن بی شعر مبارزات پرولتری و خلقی در محدوده فریاد آشنای رومیونیم انتخاباتی، مبارزات تریبیونیستی ظاهرا مستقل از سازمانهای سیاسی، و گرایش به جریانانات خود بخودی، خواهد بود.

خوشبختانه عوامی دست اندرکارند که زمینه امیدواری را فراهم می کنند؛ یکی از اینها بحران بی سابقه سیستم کاپیتالیستی جهان است؛ این بحران، از نظر اقتصادی، شکل اولیه بحران وسیع پولی بین المللی را بخود گرفته است؛ از نظر ایدئولوژیک، به صورت امتناع بخشهای مهمی از مردم کشورهای پیشرفته (بخصوص کارگران جوان و دانشجویمان و زنان) از ادامه پذیرش شکل هائی از انقباد است که سرمایه داری به آنان تحمیل کرده است؛ از نظر سیاسی، اوج گیری مبارزات ملی و انقلابی را در بسیاری از کشورهای عقب مانده، مسبب شده است. عامل امیدوار کننده دیگر، در این موقعیت، درسهای مثبتی است که - در مقابل شکست شوروی - میتوان از ساختمان سوسیالیسم در چین گرفت؛ در اینجا زندگی - یعنی مبارزه - توده ها برهبری یک حزب مارکسیست - لنینیست اصیل - نشان داده است که میتوان مسائلی را که در دگرگونی روابط اجتماعی بوجود میآیند، حل کرد. مارکسیسم لنینیسم بدینوسیله یک حدت تازه یافته و یک سلسله از مسائل را بطریقی که فقط توسط عمل سوسیالیستی میسر است روشن کرده است. (ص ۴۶)

بتنهایم بالاخره نوشته را با درود به کارگران اتحاد شوروی خاتمه میدهد. اینها مجبور به عقب نشینهای خطیری شده اند؛ ولی مبارزه پرولتاریا و دهقانان ادامه دارد و بالاخره - بعد از همه وقفه ها و انحرافات - که نمیتوان اکنون درباره آنها نظر داد - بطور قطعی منجر به برقراری قدرت کارگران جماهیر شوروی و از سر گرفتن ساختمان سوسیالیسم خواهد شد. (ص ۴۶)



پلان زندان قصر ( بروی . مدت اقامت در اینجا از یکماه متجاوز است . با اینکه مدتها  
از بازجویی افراد میگذرد ، هنوز از سادگی ترین امکانات برخوردار نیستند . در آن موقع  
( ۰۰۰ ) ، روزی فقط يك ساعت از حیاط جهت هواخوری میشد استفاده کرد . که  
گاهی این هم انجام نمیکرفت . تمام اتاق ها از شیشه و حشرات دیگر پر بود . بگورز  
رفقا از این وضع به رئیس زندان ( سرگرد زمانی ) اعتراض کردند ، آن ایستگاه با آن قیافه  
ضحکی که با کلاه و بگ مانندش پیدا میکند ( بعضی از یلیس هاء شخصیت خود را  
در بزرگی کلاه خود ، می بینند ) ، بار به غیغبا انداخته و گفت : " شما ها خیال  
کردید زندان یعنی چه ؟ اگر در خارج بشما گفته اند که زندان چنین و چنان  
است خلاف به عرضتان رساندند

آن ایله خبر نداشت و مهتر اینکه شعورش راند داشت که بفهمد ، تعاریفی که از  
زند ان میشود ، آنهایی نیست که او با فکر ناهش اش درك کرده است . اگر از زندان  
تعریف میشود ، نه بخاطر راحت بودن ، راحت خوابیدن ، و خوب خوردن است .  
اگر این راحتیا را میخواستی چه نیازی بر رفع آن در زندان بود . در خارج هم این  
این راحتیا های خرد و بزرگ می توانست برایت معاضل شود . پس اگر شخصی در  
زند ان احساس خوشی ولذت میکند ، همانا بدین باید آری عملی فرد در رابطه با  
ایده تولوژی اوست . دیگر اینکه زندگی در کار رفتاری همدل و همراز بست که اکثر  
آنها را از قبل نپشناخته ولی پس از چند برخورد ، آنچنان نسبت با آنها احساس  
قربت و نزدیکی میکند که گویی سالهاست با یکدیگر بوده اند . اکثراً بیکهزارم این  
روابط را فرد نمیتوانسته حتی با خانواده خود که سالها در راز و ریزه يك سقف با  
ایشان زندگی کرده ، احساس نماید . آن شخص ایله شعورش راند داشت بفهمد که  
اگر اعتراض میشود ، آنهم برای تامین حداقل احتیاجات ، نه از آن جهت است  
که قبلاً خائنین و در راس شان شاه خائنین ، نماینده ۲۵۰۰ سال ظلم و جور به  
ملت را نمی شناخته است . بلکه بخاطر اینست که در اینجا اعتراض کس کردن  
فراموششان نشود .

بجز آن با اصطلاح قرنطینه که خوابگاه پاسانهای سیاسی ست ( ۸ - پلان زندان قصر )  
شش بند دیگر وجود دارد که عبارتند از : بند يك که با قرنطینه يك حواسط مشترك  
دارند ( البته در زمانهای متفاوت از آن استفاده میکنند ) ، و غالباً زندانیانی را که  
مدت محکومیتشان از يك سال کمتر و یا هنوز مشخص نشده است ، در این بند نگاه  
میدارند . بند دو و سه يك ساختمان دو طبقه است ( ۳ - پلان زندان قصر ) ،  
که از حیاط ( ۱۳ - پلان زندان قصر ) مشتركی استفاده می کنند و برای زندانیانی

## یادداشتهای زندان ( ۲ )

نوشته : یکی از مبارزان داخل

### در باره زندان قصر

با وجود یک ضد انقلاب برای نگهداری افراد از زندانهای قزل قلعه ، اوین و کسپه  
استفاده می نماید ، بازگشت زندانی آنچنان است که جاحتی برای خوابیدن هم کافی  
نیست . در حیاط ، حد اکثر يك سوم افراد میتوانند با همد بگورزش کنند . به علت نبودن  
جاد زندانهای عمومی مانند قصر ، بخاطر سنگینیهای روز افزون و تصاعدی ساواک ،  
سبب شده است که عدده زیادی که مدتها با بازجویی شان تمام شده و بیرونده هایشان  
تکمیل است ، بدادگاه نبرند ( ۱۱ ) . کم نیستند کسانی که به علت جانبداری در قصر  
( جهت طی مراحل دادگاه ) و یا در پشت نوبت دادگاه مانند ن ، بیش از حد مرسوم  
محکوم شده اند . عدده ای از رفقا که پس از شش ماه در انتظار نوبت ماندن ، بدادگاه  
رفته بودند ، به ۹ ماه زندان محکوم شدند . اینان از مسئولین دادگاه شنیده بودند  
که : " اگر قبل از سپری شدن ۶ ماه بدادگاه آمده بودند ، از ۶ ماه بیشتر محکوم  
نمیشد ولی چون چند روزی بترآمدید ، جهت روند شدن مدت محکومیتتان ، سه ماه  
اضافه گرفته اید " ! . . .

زندانیانی که - چه از شهرستانها و چه از کسپه و قزل قلعه وغیره - به قصر آورده میشوند ،  
از يك با اصطلاح قرنطینه باید بگذرند ( ۱۲ ) . این قرنطینه سریشی میباشد برای  
مخفی کردن کمبود جاد در قصر . محل قرنطینه که عموماً در مسجد بزرگ قصر و یا گاه در  
زندانیهای عادی است . و خاصیتش ابتدا به بیماریهایی میباشد که نداشته ای ا  
شبهستان این مسجد را اختصاص بسند این با اصطلاح قرنطینه داده اند . در  
اینجا زندانیان معمولی را هم می بینیم ، با دانش آموزانی نیز برخورد خواهی کرد  
که به علت نداشتن تومان برای پرداخت جریمه عبور از خیابان ، در شب استخوان  
به آنها آورده شده اند و پس از چند روز استشار و بیگاری ، خارجشان میکنند . ناگفته  
نماند که در این قرنطینه به بهانه ای که جیره غذایی هنوز تمسین نشده است ،  
زندانی باید خرج خوراک خود را از جیبش بدهد ( ۱۳ ) . بعد از این قرنطینه که  
چند روز یا چند هفته طول میکشد ، و باره به علت کمبود جا باید بیک قرنطینه دیگر ( ۳ -

است که مدت محکومیتشان بین یک تا پنج سال می باشد . بند چهار و پنج ( یعنی D و E - پلان زندان قصر ) ، در اینجا زندانیان نگهداری می شوند که بین ۵ تا ۱۰ سال محکومیت دارند . در بند ۱ ، زندانیان حبس ابد در آن نگهداری میشوند ، که از قرار معلوم ساختمانش همانند سایر بندها قدیمی نیست بلکه تازه سازی باشد . این بند برای مواعی در نظر گرفته شده که از طرف مجامع بین المللی جهت ملاقات بازندانینان ، بدولت فشار آورده میشود و احيانا ممکن است با آن موافقت شود . بدین ترتیب آنجا را با مقاداری رنگ و روغن تزئین کرده و در بجد اگانه ای بسرایش نصب کرده اند که به محوطه قصر راه دارد و از همین جاست که این نمایندگان را وارد پلا خارج می نمایند ( ۱۴ ) . ترتیب تقسیم بندی ها به نسبت طول اقامت در زندان به این خاطر صورت میگیرد تا کسانیکه طول محکومیتشان کتر است نتوانند از تجربیات کسان دیگر استفاده نمایند . بهمین علت است که کسانی را که از شهرستانها و یا زندانهای دیگر تهران و یا کمیته میآورند ، از میان آنها آن عده که مدت محکومیتشان زیاد میباشد در قرنطینه در اطاق ( 4 ) نگهداری کرده و بعد مستقیما آنها را به بندهای بالاتر انتقال میدهند .

تشکیلات اداره کننده زندان سیاسی : در گذشته ، زندان سیاسی بوسیله تشکیلات اداری قصر که رئیس آن معمولا یک سررتیب است اداره می شد . که در آن زمسان زندانیان سیاسی از امکانات بیشتری برخوردار بودند ( برخورداری از کتاب و رادیو ، حق بحث و سخنرانی ، تشکیل اجتماع بیش از ۲ نفر ، سرود خواندن ، بوسیدن یکدیگر به هنگام ورود و خروج راه اربابون و تسهیلات زیاد در هنگام ملاقات با افراد خانواده و راداشتن ) . پس از واقعه ۵ تیر و برخورد بین رفقا و ضد انقلاب ، کار اداره کننده زندان سیاسی را عوض کرده و کادری مستقل از تشکیلات قصر را بوجود آوردند و افسرانی را که در رابطه مستقیم با ساواک بودند ، مسئول اداره آنجا نمودند . اینها در ظرف این چند ماهی که به قصر آمدند ، هر روز فشار خود را بر زندانیان بیش از پیش تشدید میکنند و هفته ای حداقل دو بار تمام اطاقها را بهم زدند و جنسی کتابهایی را که اکثر ادرج و کتابهای درسی است و خود اجسازه آوردند نشسان را هاده اند بر میدارند ، و پس از مدتها سختی چندتای آنها را پس میدهند . حتی پس از اجازه ورود کتابهای درسی ، ماهها آنها را در انبار نگهداری میکنند . برای قطع ارتباط هرچه بیشتر رفقا با خارج از ساختمان زندان سیاسی ، یک حمام کوچک با چهار در ، دوش در داخل محوطه زندان ( H - پلان زندان قصر ) ساخته اند تا مانند سابق رفقا را به حمام اصلی قصر نبرده و بدینوسیله آنها را از ساختمان زندان

خارج نکنند . خوابگاه پاسبانان زندان سیاسی - که از نظر تشکیلاتی تابع کسادر زندان سیاسی میباشد - را در داخل زندان ( اطاق 8 - پلان زندان قصر ) ، قرار داده اند . برای انجام مسائل تشریفاتی درمافی ، جهت خارج نمودن رفقا برای استعاده از بیمارستان قصر ، اطاق ۲ - ( پلان زندان قصر ) را تعیین کرده اند . آنها برای کوچکترین مساله ای رفقا را به هال G ( پلان زندان قصر ) ، که معروف به " هشت " است ، برده و شکنجه می دهند ( مشت و لگد ، دست بستن قبانی زندان ، فحش های شنیع دادن ، شب تا صبح در زیر سرما نگهداشتن و غیره . . . ) ، تا ثابت نمایند که دست کسی از همکیشان خود در " ساواک " ندارد . این کار به منظور جلوگیری از آگاهی دادن به پاسبانان توسط زندانیان ، هفته ای در حدود دو بار جلسات سخنرانی برای آنها ترتیب میدهد ( عین همین برنامه در کمیته هم وجود داشت ) ، و در این سخنرانی ها سعی میشود ذهن آنان را با استفاده از حساسیتهایشان بشدت نسبت به بچه ها خراب کنند ( ۱۵ ) .

این کار بر ریاست مردک پستی بنام " سرگرد زمانی " و به معاونت شخصی کثیف تراز او بنام " سروان وزیری " و یکعده ستوان تعلیم دیده در اسرائیل و سرگروه بان های رذل اداره میشود . این کار کثیف حتی خود را موظف میداند که دفاعیه های رفقا را در شب قبل از دیدگاه بخواند و در صورت تیکه آنها را مطابق میل نیافت ، اگر توانست با اعمال فشار آنها را عوض میکند . وقتی علیه هم همه این رفتارها را سیر حال و پیشانی می دیدند برای درهم شکستن روحیه آنها ، دست به اعمال دیگری زدند مثلا سعی کردند بزرگ تلویزیون در بند هائی بگذارند که تلویزیون نداشته اند . برای آنکه رفقا را شریک جرم کنند ، گفتند که پول آنتن را از زمین زندانیان جمع کنید ( ۱۶ ) . رفقا به درخواست کار زندان برای جمع کردن پول جهت خرید آنتن ، ترتیب اشرف دادند . بالاخره تلویزیون را آوردند ( بدون آنتن ) و آنرا خلاف میل رفقا در قسمت انتهای راهرو ، نصب کردند و به پاسبانهای داخل بند گفتند : نظرباینکه عسده زیادی از زندانیان علاقمند بدیدن تلویزیون هستند ( ۱۷ ) ، و آنرا از وقتی که برنامه دارد تا ساعت ۱۰ شب ، که وقت خواب است ، روشن نگاهدارند و فقط کانال اصلی را ( که مزخرفات آن از دیگر کانالها بیشتر است ) بگیرند .

مختصری راجع به بند ۱ ( که بندهای ۲ و ۳ نیز شایه آند ) :

بند یک ( یعنی B - پلان زندان قصر ) ، از یک راهرو ( Q - پلان زندان قصر ) بعرض ۲ متر تشکیل شده است که نصف این عرض را تخت های سه طبقه ( I 2 -

پلان زندان قصر ( اشغال کرده است ) این تخت‌ها بخاطر جادادن تعداد هر چه بیشتر زندانی خود استفاده قرار می‌گیرند ) . در طول این راهرو ، اتاقها (II - پلان زندان قصر ) قرار دارند که هر ض تمام آنها یکسان و در حدود ۳ متر است . گاه طول آنها از یک انسان معمولی نیز کوتاه تر است . شخص در هنگام خوابیدن در شب ، به علت نبودن جابجایی مجبور است که در سمت پارکت دراز بکشد و گاه پایش را روی دیوار قرار دهد . تعداد نفرات این بند که بیش از صد نفر میباشد باید از قسمت IO ( پلان زندان قصر ) که دارای دو توالت و دو دستشویی است ( برای شستن صورت و ظروف و لباس ) استفاده نمایند . این اتاقها ( II - پلان زندان قصر ) هر کدام دارای سوراخی با اندازه ۵۰ x ۵۰ ( 33 - پلان زندان قصر ) ، در قسمت بالای دیوار بودند که فقط بعنوان یک منفذ هوا واحدی بکار می‌آمد ، ولی نورش چند نبود که حتی در ساعات نیمروز هم شخص با استفاده از آن بتواند مطالعه کند ( لامپهاییکه از سقف آویزان بود ، در تمام مدت برای این امر مورد استفاده قرار میگرفت ) . بعد ها ( K - پلان زندان قصر ) این سوراخ ها را هم با دیوار گرفتند و اتاق ها بدون هیچگونه منفذی بخارج باقی ماندند . در هنگام شب ، تنفس در آن ها بدشواری صورت میگرفت . برای خواب ، از تختها که - برای همه معدودی از افراد وجود دارد - بگذریم ، باید روی زمین ، در کف اتاقها راهرو ها - که سرد و نفاک هستند - ، فقط با دستپوش خوابید .

راهنمای پلان زندان قصر

- ۱- ورودی به زندان سیاسی از محوطه قصر .
- ۲- درهای آهنی ( باید توجه داشت که در زندان فوق درهای آهنی وجود ندارد )
- در شماره ( 2 ) ، درهای اصلی محسوب میشود
- ۳- اتاقهای با اصطلاح " بند قرنطینه " که بوسیله در ( 2 ) با حیاط جدا نگاه داشته میشود .
- ۴- اتاق . اکثر زمانی که زندانیان سیاسی پرسابقه یا معروف را که از شهرستانها یا کمیته ویژه می‌آوردند به اینجا منتقل میکنند تا بعد به بند های ۴ و ۵ برده شوند .
- ۵- یک قسمت بلند تراز حیاط که در طول حیاط ادامه دارد ، عرض آن یک متر و ارتفاعش از زمین حدود چهل سانتیمتر است
- ۶- حیاط مشترک ماهین اتاق ( 4 ) ، بند قرنطینه ( 3 ) ، بند یک ( B ) و پاسانها ( 8 ) . ساعات متفاوتی برای استفاده از آن .

- ۷- محلی برای دستشویی و ظرفشویی و غیره با دو شیر آب و سه توالت مشترک بهیمن پاسانها ( ۸ ) و بند قرنطینه ( 3 ) و اتاق ( 4 ) میباشد .
- ۸- محل خواب تمام پاسانهاست که در زندان سیاسی کار میکنند . بدبختها خیمه ندارند که خودشان هم زندانی هستند .
- ۹- راهرویی به عرض ۲ متر که در بخش ( F ) کاملاً مشخص نیست و اساساً حسدس ترسیم شده است .
- ۱۰- توالت و دستشویی بند یک ( دو توالت و دو دستشویی برای بیش از صد نفر ) .
- ۱۱- اتاق ها ( سلولها ) . بجز چند تایی آنها بقیه عرضشان آنچنان کم است که یک نفر در جهت آن برای خواب جا نمیگیرد .
- ۱۲- تختهای سه طبقه که در راهرو قرار دارند ( البته از اینها بدین خاطر استفاده می کنند که بتوانند افراد بیشتری را جای دهند )
- ۱۳- حیاط بند ۲ ( I5 و I8 ) . حیاط بند ۳ و ۴ و ۵ ، اکثری برای بند ۱ از ( I8 ) استفاده میشود .
- ۱۴- در آهنی ، فقط مواقعی که زندانیان بند های قرنطینه یا بند یک و یا بند های سه و چهار راه حمام ( H ) میروند از آن استفاده میکنند .
- ۱۵- فضائی که بین بند های ۴ و ۵ و ۱ مشترک میباشد و تلویزیون در آنجا قرار دارد که البته اکثر افراد های ( 2 ) رابطه را قطع میکنند .
- ۱۶- ساختمان بند شش .
- ۱۷- سرپنجه حمام داخل زندان سیاسی .
- ۲۰- حمام با چهار دره دوش .
- ۲۱- برج نگهبانی ( دیده بان ) ، که در شب با نور افکن محوطه قصر و مخصوص زندانیان سیاسی را روشن میکنند ، و از جاده قدیم شمیران دیده میشود .
- ۲۲- اتاق دکتر با وسائل دندان سازی ، اولاً بدلیل اینکه دکتر میتواند در اسامی زندان داخل شود و دیگر اینکه بخاطر مسائل درمانی ، زندانی را از محوطه زندان خارج نکنند
- ۲۳- اتاق افسر نگهبان
- ۲۴- اتاق رئیس زندان
- ۲۵- اتاق معاون زندان
- ۲۶- محل سابق ملاقات که بعداً قسمت ( K ) بدان اضافه شد ، برای ساختن این محل جدید ، پنجره های 33 را ( یک پنجره برای هر اتاق ) که ابعاد کمی داشتند





( حدوداً ۵۰ x ۵۰ سانتیمتر ) ، کور کرده و دیواری جلوی آن کشیدند ، و اکنون اتاقها بند ۱ جز یکی ، که درست و بگراست ، از داشتن منفذ بخارج جهت تهویه محرومند و در هنگام شب ، تنفس بانوجه به تعداد زیاد نفرات در اتاق بسختی تمام صورت میگيرد .

۲۷- محل استقرار زندانی جهت ملاقات .

۲۸- دوری تف تویر سیمی که در وقت ملاقات ، پاسانها جهت " گوش ایستادن " در وسط آن حرکت میکنند .

۲۹- محل ملاقات کنندگان .

۳۰- دوری ملاقات کنندگان .

۳۱- پله از نندیک به بند دو ( طبقه دوم )

۳۲- محل استقرار تلویزیون اجباری .

۳۳- پنجره کوچک ۵۰ x ۵۰ سانتیمتر در قسمت بالای دیوار اتاق .

۳۴- محل استقرار پاسانی که واسطه است بین پاسانهای داخل بند و پاسانهای زیر هشت و قسمت های دیگر .

حواشی

( ۱۱ ) در درسی ارتش با وجودیکه هر روز از سه اردگاه بدوی و در اردگاه تجدید نظر برای افراد سیاسی استفاده میکند و هر یک از اردگاهها روزانه ۲ تا ۳ گروه و گاه بیشتر را با اصطلاح محاکمه میکنند ، مع الوصف از شدت و کثرت کار ، " وکلای مدافع " سه پارتنی بازی میبرد ازند .

( ۱۲ ) در قصر که میانی هرگاه از تو سوال شود که چه نوع زندانی هستی ، اگر در جواب بگوئی : سیاسی ، بجانم میافتند که : تو خائنی ، خرابکاری ، وطن فروشی و . . . نام حکم سیاسی را بر خود نگذار . کسانی که بخاطر مطالعه يك کتاب دستگیر شده اند ، در اینجانازه متوجه میشوند که خرابکار ( چريك ) هم هستند چه ملکت جانایی ! اصلا زندانی سیاسی ندارد ! . . . تازه متوجه میشود هرکاری که بکند ، حتی مطالعه فلان کتاب " منوعه " ، " کردی و رفقای مبارزی قرارش میدهند که با اقدام سلحانه در مقابل دستگاه قد علم کرده اند !

( ۱۳ ) در مواقعی هم که جیره داده میشود ، روزی نیست که مقداری ازند اراند زدنند

( ۱۱ ) این برنامه دو سال قبل بدین ترتیب روی داد : وقتی يك هیئت خارجی پس از مدت ها فشار بدولت توانسته بود برای ما زندید باوین برود ، قبل از ورود نمایندگان آن ، برای هر يك از زندانیان تخت خواب راحت جداگانه ، چراغ خواب و مطالعه و کتابخانه و غیره قرار داده بودند . وقتی که هیئت خارج شده ، فردایش تمام وسایل را جمع کردند . ( ۱۵ ) با یکی از پاسانها که توانسته بود بهم صحبت کنیم ( البته چون ساده تراز دیگران بود ) میگفت :

- اینها که در اینجا نماز میخوانند ، در بیرون که بودند نماز نمیخواندند و حالا برای گول زدن نمازخوان شده اند . . .

میدانید که در قصر نماز جماعت خواندن ( یعنی بیش از یک نفر ) ممنوع است . هرگاه دو نفر در کنار یکدیگر نماز میخوانند ، همین پاسانها که خود احساسات مذهبی دارند ، بحالت مطالبی که در جلسات سخنرانی در مغزشان فرو کرده اند ، با مشت و لگد در وسط نماز به جانشان میافتادند و آنها را برای تنبیه بیشتر کسان کسان به زیر هشت میبردند . بیشتر نگهبانان دارای اعتقادات مذهبی هستند ( در کمیته ، در ماه رمضان ، بجز در نگهبان که زخم معده داشتند ، بقیه شان روزه میگرفتند ) . شاید انتخاب نگهبانان مذهبی از زندانیهای سیاسی بیشتر بخاطر بهره ای باشد که از صداقت و سادگی و تطمیع شدنشان - بخاطر همین اعتقادات مذهبی آنان - میبرند .

( ۱۶ ) در اینجا خودشان در چارتناقض شدند ، بدین معنی از یکطرف میخواستند که رفقای پول آنتن را دستجمعی بزداخت کنند ، از طرف دیگر ، فعالیت گروهی را ممنوع کرده و اجتماع بیش از دو نفر را با خستونت برهم میزدند و غیره با جمع کردن پولها را نزد یک نفر بعنوان مادر خرج ممنوع کرده بودند . حتی بخیال خود برای اینکه زوابط رفقا قطع یا کمتر شود ، همیشه شعارشان این بود که پولها را نباید بانک کنید ، یعنی نباید آنها را رو بهم بگذارید . علیرغم این دستور ، رفقایك کون سخنی و با مسئولین مربوطه تشکیل دادند : هر چه پول وارد بند میشود ، بین جیب لباسهای هم تقسیم میکردند و هر کس اخلاقا خود را موظف می دانست که در صورت نیاز با مشورت مسئول برود اشتغال نماید . این مسئول ، هر چند وقت یکبار تغییر میکرد . چون دیدند که زور الکی میزنند و نتیجه ای نیگیرند ، از سختگیری در این زمینه چشم پوشیدند . ناگفته نماند که جهت نفت و نان هم ، که جیره زندان کافی نبود ، اجبارا رضایت دادند که رفقا برای تامین آنها بین خودشان پول جمع کنند .

# در باره بقایای فئودالیسم

نوشته از: سازمان چریکهای فدائیی خلق

نوشته زیر با این توضیح توسط سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) در اختیار ما قرار داده شده است:

"... مطلب ضمیمه پس از چاپ سری تحقیقات روستائی سازمان چریکهای فدائیی خلق، بدست ما رسید و لهنه اناکون چاپ نشده است. چون ممکنست تجدید چاپ کتب فوقی مدتی بتعویق افتد، ضروری بود که ترتیبی اتخاذ شود که چاپ این نوشته بهوقتی ترتیبی بنا بر این آنرا بهمین صورت در اختیار شما قرار میدهم... بدیهی است که هنگام انتشار مجدد سری تحقیقات، این نوشته بعنوان ضمیمه آنها چاپ خواهد شد."

## فصل اول

### در باره بقایای اقتصادی فئودالیسم

مردانیم که در نظام فئودالی و فئودال بر زمین و آب مالکیتی کامل و بر جان و دارائی رعیت مالکیت ناقص دارد و از طریق بهره‌ها کاری (بیگار) و جنسی و پولی او را استثمار میکند. بنابراین بهترین ملاک برای شناخت روابط تولید فئودالی و همان بهره سه‌گانه فئودالی (کاری و جنسی و پولی) است که از طریق "جبر غیر اقتصادی" از رعیت گرفته میشود. در نظام سرمایه‌داری کارگر را از طریق جبر اقتصادی استثمار میکنند زیرا او مجبور است برای سیر کردن شکمش در مقابل

مزدی معین کار کند. اما رعیت از نظر "قانونی" و مجبورا است که بهره کاری و جنسی و پولی باریاب بدهد.

در ایران قبل از اصلاحات ارضی و شکل اساسی بهره و بهره‌جنسی بود که البته همراه با آن بهره کاری نیز به مقدار نسبتاً کم وجود داشت. برخی از رعیتها نیز (به ندرت) اجاره بهای معین پولی و جنسی میدادند. اما همانطور که گفته شد و شکل اساسی بهره همان بهره جنسی بود.

قبل از اصلاحات ارضی در ایران سه نوع مالکیت فئودالی وجود داشت:

۱- خالصه (مالکیت فئودالی دولت)

۲- وقف (مالکیت فئودالی موسسات خیریه و مذهبی)

۳- ملکداری (مالکیت فئودالی شخصی)

مهمترین این سه نوع مالکیت فئودالی و ملکداری بود. یک نوع مخصوص وقف هم وجود داشت به نام "وقف خاص" که در واقع همان ملکداری بود. در زمین‌های ملکداران و یا خود ملکدار مستقیماً از روستائیان بهره مالکانه را میگرفت و یا مباشر او. در زمین‌های خالصه و وقف هم معمولاً اجاره‌دار (فئودال واسطه) از رعیتها بهره مالکانه می‌گرفت.

بهره مالکانه چنانکه گفتیم و اغلب جنسی بود و یعنی پس از برداشت محصول و آنرا به چند قسمت تقسیم می‌کردند. آن وقت فئودال سهمی از آنرا می‌برد و رعیت هم سهمی. این روش تقسیم محصول را "سهم‌بری" می‌نامیدند. برخی از مالکان نیز (اغلب خرده مالکان) از رعیتها اجاره بهای معین پولی یا جنسی نیز میگرفتند و که البته شکل اخیر بهره‌کش (اجاره معین) خیلی کم رایج بود. در کنار هر یک از این سه بهره‌کشها و به بیگار بردن کشاورزان نیز وجود داشت. یعنی رعیتها گذشته از دادن بهره مالکانه جنسی و یا پولی و "وظیفه" داشتند که تمام کارهای مالکان را از کار ساختمانی گرفته تا نوکری خانه و بدون دریافت مزد و انجام دهند. از همه اینها گذشته و رعایا در ایام سال، به عنوان‌های مختلف برای ارباب هدیه‌های گوناگون می‌بردند. این هدیه‌های گوناگون را "عوارض مالکانه" می‌گفتند و از زمان دکتر مصدق به بعد تقریباً از میان رفت. بردن این هدیه‌ها هیچوقت شکل داوطلبانه نداشت و بلکه مقدار سالیانه آن مشخص و معلوم بود.

رعیتها به دو صورت به تولید کشاورزی می پرداختند: یا اینکه هر رعیت قطعه زمینی در دستش بود که خود مستقلا به تولید کشاورزی می پرداخت و به ارباب بهره مالکانه میداد و یا تمام اهالی روستا بطور دسته جمعی و اشتراکی تولید می کردند و یکجا هم بهره مالکانه می برداختند که به آنها "جماعت روستائی" می گوئیم. ماشین در تولید روستائیان مطلقا دخالتی نداشت. فقط معدودی واحد تولیدی که مدرن کشاورزی وجود داشت که در دست ثروتمندان بود.

در کنار کشاورزی، دامداری نیز وجود داشت و به آن وابسته بود و مقداری از فرآورده های دامی کشاورزان برای مصرف خودشان بود. قسمت عمده دامداری کشور در دست چادر نشینان قرار داشت. روی هم رفته دامداری کشور دارای شکلی ابتدائی بود و دامداری مدرن به ندرت وجود داشت. هر کشاورز چند تا گاو و گوسفند در خانه داشت و یک یاد و الاغ برای حمل و نقل و غیره. البته این وضع هنوز هم در مسوول دامداری روستائیان وجود دارد و اصلاحات ارضی تغییرات چندانی در ماهیت آن نداده فقط به علت محدود پتهای مختلفی که ایجاد کرد ( مقررات حفظ مراتع و غیره ) تعداد دام های کشاورزان را کاهش داد. منتها باید به یاد داشت که بعد از اصلاحات ارضی تعداد دامداری های بزرگ مدرن خیلی زیاد شده ولی این دامداری های مدرن هنوز سبب برچیدن دامداری سنتی نشده.

در باغها نیز روابط تولید سهم بری و مزد بری و گاهی هم اجاره داری برقرار بود.

اصلاحات ارضی و روش سهم بری از محصول را در زمین و بساغ تقریبا از بین برد و اکنون فقط در برخی از زمین های که طبق شق تقسیم بر اساس بهره مالکانه ( در مرحله دوم و سوم اصلاحات ارضی ) سهم ارباب شده است، این رسم همچنان باقی مانده که البته نمونه آن بسیار کم است. اجاره داری خود نیز اگر چه در جریان مرحله دوم توسعه یافت و لسی می بایست با اجرای مرحله سوم از میان برداشته شود. بیگار و عوارض مالکانه ( بردن هدیه های گوناگون ) نیز تقریبا بطور کلی از میان رفت. اجاره داری کلان هم که منافاتی با اصلاحات ارضی ندارد و تازه پس از اصلاحات ارضی تا حدودی رواج یافته.

ما بر اساس مشاهدات مستقیم خود می توانیم بقایای اقتصادی

فتودالینم را به دو دسته درجه اول و درجه دوم تقسیم کنیم.

**الف : بقایای درجه اول فتودالینم**

این دسته از بقایای فتودالینم را می توان به چهار نوع تقسیم کرد:

- ۱ - سهم بری از محصول در زمین های که در جریان اصلاحات ارضی سهم مالک شده است ( البته فقط در بعضی از این زمین ها ) و یا در برخی از زمین های خرده مالکی
- ۲ - سهم بری و اجاره داری در باغ
- ۳ - اجاره داری خرد در زمین که قاعدتا باید در جریان اجرای مرحله سوم اصلاحات ارضی از بین برود
- ۴ - مزد بری جنسی.

این روابط که رویهمرفته به میزان خیلی کم در روستاهای ایران رواج دارد، چون سیر تکاملی روابط تولیدی سرمایه داری را در جامعه کند میکند و از سرعت توسعه اقتصادی بطور کلی می کاهد، بدینجهت طبیعی است که امپریالیزم ذاتا با ادامه وجود آنها مخالف باشد و در جهت از بین بردن نشان بکوشد. از بین رفتن این روابط سبب رشد شدید روابط پولی در روستا و رونق بازار مصرف، انعطاف پذیری نیروی کار و آزاد شدن بیگاری پنهان می گردد که این همه برای توسعه اقتصادی مورد نظر امپریالیزم و در نتیجه افزایش درآمد های افسانه ای سوز و آزاری بزرگ، لازم و حیاتی است. اما از طرفی امپریالیزم در نابود کردن این روابط قاطعیت به خرج نمیدهد و به گدیی این کار را میکند. به طوری که اکنون پس از ۱۲ سال که از شروع اصلاحات ارضی می گذرده باز بقایای کما بیش از این روابط در گوشه و کنار کشور می توان دید. علت این امر این است که امپریالیزم در مبارزه قاطع با این روابط پروای بمرانها اجتماعی متعاقب آن را دارد. در ظاهر ممکن است علت ادامه وجود این روابط سخت جانی خود آنها به نظر برسد، ولی علت اصلی مداری حساب شده امپریالیزم است. به هر حال شناخت یک این روابط در رابطه با نظام موجود و برای کار ما اساسا لازم است.



عقبماندهترین روابط یاد شده که در عین حال عقب ماندهترین شکل توزیع محصول در اقتصاد کشاورزی ایران نیز هست، سهم بری از محصول در زمینهای زراعی، خیلی کم رایج است و در باغها به مقدار بیشتری دیده می شود که آنها از سال ۱۳۵۰ به بعد، رژیم شروع به از بین بردن کرده است. سهم بری از محصول در زمینهای زراعی در چرخه مراحل اول و دوم اصلاحات ارضی اساساً از بین رفت و فقط به مقداری محدود در قالب صورت جدیدی به نام "واحد های سهامی زراعی" (۱) باقی ماند (شامل ۱۴۰ هزار خانوار) که آنها در مرحله سوم اصلاحات ارضی از بین رفت و یا باید از بین برود. اکنون بقایای سهم بری در زمینهای زراعی فقط به دو صورت آنها به مقداری خیلی کم وجود دارد: یکی اینکه در مرحله دوم و سوم - یکی از شقوق قوانین این دو مرحله هم این بود که زمین بین ارباب و رعیت به نسبت بهره مالکانسه تقسیم شود. البته در این مورد، زمین به نسبت دلخواه مالکان تقسیم شد که این خود مسئله دیگری است و فعلاً مورد بحث ما نیست. در زمینهای که سهم مالک شده بود، اغلب به وسیله خود مالک یا به وسیله سرمایه دار دیگری (اجاره داران کارفرما که بعداً از آنها بیشتر سخن خواهیم گفت)، سرمایه گذاری شد و روابط تولیدی سرمایه داری برقرار گردید؛ ولی در مقدار خیلی کمی هم از این زمینهای سهم مالک، به علت اینکه یا زمین ناچیز بود و ارزش سرمایه گذاری نداشت و یا فئودال دارندة آن لیاقت بورژوا شدن را نداشت و باره روابط سهم بری برقرار گردید. این فئودالها بعداً کشاورزانی را به رعیتی خود انتخاب کردند که خودشان هم تکه زمینی داشته باشند. آنها هرگز خوش نشینها را به رعیتی انتخاب نمی کردند، زیرا می ترسیدند که آنها بعداً ادعای حق نسبی بر زمین بکنند.

یک صورت دیگر از سهم بری در زمینهای زراعی که تاکنون کمابیش باقی مانده سهم بری در برخی زمینهای خرده مالکی است. این شکل

۱- با "شرکت های سهامی زراعی" اشتباه نشود. "واحد های سهامی زراعی" مربوط است به مرحله دوم اصلاحات ارضی. بسیاری از اطلاعات بیشتر به سری تحقیقات روستائی چریکهای فدائی خلق مکتبهای شماره ۲ و ۳ مراجعه شود.

از سهم بری هم که البته به مقدار خیلی کم و محدود وجود دارد عبارت از این است که برخی خرده مالکان که خود به تنهایی قادر به اداره زمین خود نیستند از نیروی سایر افراد ده خود (زن، مرده بچه) استفاده میکنند. و در مقابل سهم کمی از محصول را به آنها میدهند.

چنانکه گفتیم، سهم بری در زمینهای زراعی که فقط به دو صورت یاد شده یافت میشود، بطور کلی خیلی کم و محدود است و درآمد آن برای کشاورزان نقش فرعی دارد. این رابطه تولیدی هم اکنون خسود بخود در نتیجه رشد روابط پولی در ده در جریان نابودی است.

سهم بری در باغ هم از همان آغاز مرحله دوم اصلاحات ارضی قرار بود از بین برده شود ولی به دست فراموشی سپرده شد، تا اینکه چنانکه گفتیم در سال ۱۳۵۰ دولت تصمیم به از میان بردن آن گرفت و قانونی در مورد تعیین مهلت انجام آن به تصویب رسید. بسیاری باغداران هم اکنون هم روابط سهم بری در باغهای خود را با کلسک و ظاهر سازی قانونی، پنهان میدارند. مثلاً لیست حقوق جعلی بسیاری باغبانان سهم بر خود، تهیه میکنند و ماهیانه از آنها امضا میگیرند یا سند های دروغی گوناگون درست می کنند. نمونه این کار را میتوان در باغهای روستای دوساری از شهرستان جیرفت دید. ولی با این حال، نمونه این کار کم است و باغداران ترجیح می دهند که باغیان خود را مزدور و یا اجاره دار کنند تا به عواقب بدی دچار نشوند.

اجاره داری در اقتصاد و کشاورزی ایران بطور کلی به دو شکل رایج است: اجاره داری خرد و اجاره داری کلان. نوعی از اجاره داری که در اینجا مورد نظر ماست اجاره داری خرد است. اجاره داری خرد، یک رابطه تولیدی فئودالی است و فاصله چندانی با سهم بری ندارد. اجاره داری خرد، در جریان اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی توسعه زیادی پیدا کرد، ولی در جریان مرحله سوم اصلاحات ارضی، دولت بمبارزه با آن برخاست و تقریباً هم از بین رفت و منتها تعداد زیادی از کشاورزان اجاره برد از سابق فعلاً قسط برد از دولت شده اند و تا ده پانزده سال

۱- برای اطلاع بیشتر به "درباره اصلاحات ارضی و نتایج

مستقیم آن" سری تحقیقات روستائی چریکهای فدائی خلق مراجعه شود.

دیگر باید تسطی پیدا کنند. اکنون اجاره داری خرد، فقط گاهی در برخی زمینها و باغهای خرد مالکی دیده میشود و البته در باغ خیلی بیشتر است.

اما در مورد اجاره داری کلان. اجاره داری کلان که در واقع نوعی از سرمایه گذاری سرمایه داران در بخش کشاورزی است در اینجا زیاد ربطی به بحث ما پیدا نمی کند. ولی برای روشن شدن وجه تمایز آن با اجاره داری خرد، بد نیست کمی به تشریح آن بپردازیم. اجاره داری کلان پس از انجام اصلاحات ارضی (مرحله دوم و سوم) رونق زیادی پیدا کرده است. این امر بدان دلیل است که بسیاری از فئودالها قادر نبودند زمینی را که در جریان اصلاحات ارضی سهم خودشان شده بود با سازمان تولید جدید اداره کنند. به عبارت ساده تر، کله های فئودالی آنها نمی توانست برای گرداندن سازمان تولیدی سرمایه داری اندیشه کند و ناچار کارفرمایان وارد تری به عنوان اجاره دار وارد عمل شدند و زمینها را از فئودالها اجاره کردند. این کارفرمایان مستأجر در زمینهای مورد اجاره خود سرمایه گذاری کرده اند و روابط تولید سرمایه داری برقرار نموده اند و از این نظر سازمان تولیدی آنها هیچگونه بقایایی از فئودالیزم در بر ندارد. اما آنچه که به عنوان بقایایی از فئودالیزم در این مورد باید از آن یاد کرد، وجود خود فئودالها است که قسمتی از درآمد را به عنوان مال الاجاره تصاحب میکنند و در سازمان تولیدی جدید (سرمایه داری) هیچ نیازی به وجود آنها نیست و تولید بدون آنها هم دقیقاً به همان صورتی که هست میتواند ادامه پیدا کند. البته بتدریج پس از مدتی، اجاره داران کارفرما خود آنان را از میدان بدر خواهند کرد و جایشان را خواهند گرفت، مثلاً در جیرفت که عده ای از سرمایه داران بزدی به عنوان اجاره داران کلان وارد کار تولید کشاورزی شده اند، دارند فئودالها را به این صورت از میدان خارج میکنند که نخست آنان را به نحوه های مختلف وامدار خود می کنند و سپس زمینهایشان را در ازای اصل و فرع وام از آنها میخرند. به هر حال، این مسئله در هر صورت ارتباطی با کار ما ندارد و در این مورد رابطه کشاورزان با کارفرما (اجاره دار) برای ما مطرح است. یکی دیگر از بقایای درجه اول فئودالیزم مزد بری جنسی است. مزد بری جنسی، در واقع با سهم بری و اجاره داری فرق اساسی ندارد زیرا سازمان

تولیدی و آثارها زمان تولیدی را از چنگ کشاورز بیرون می آورد و او را به کارگری تبدیل می کند که کار خود را به کارفرما می فروشد. این امر خود سازمان جدیدی به سازمان تولیدی میدهد و در زندگی و معیشت کشاورز نیز تغییراتی ایجاد می کند. با این حال، زندگی کشاورز را تقریباً در همان سطح فئودالی نگه می دارد و در حرکت سازمان تولیدی هم گندی ایجاد می کند. مزد بری جنسی، از توسعه مبادله جلوگیری و تقریباً می توان گفت مبادله را از بین میبرد. کشاورز، مزدی را که بصورت جنسی می گیرد (اغلب گندم) خود به مصرف می رساند و مقدار ناچیزی از آنرا می فروشد تا قند و چای و لباس بچرد. به عبارت دیگر، مصرف مزد بری جنسی محدود است به نان قند و چای. همین وسوسه روشن است که چنین مصرف محدودی چیزی است در حد همان خود مصرفی فئودالی. به عبارت دیگر، در این صورت کشاورز مصرف کننده هیچیک از کالا های شهری (به جز قند و چای و لباس بسیار مختصر) نیست. از کالا های روستائی نیز مصرف کننده گندم است. احتمالاً در خانه اش دو یا سه گوسفند و بز هم وجود دارد که خودش مصرف کننده فرآورده های آن است. در روستاهائی که مزد بری جنسی رایج است تقریباً بازار مصرف وجود ندارد و این خود عنصری فئودالی در اقتصاد روستا است که به هیچوجه مورد علاقه امپریالیزم نیست. تنها فایده ای که این مزد بری برای استثمارگران دارد این است که اولاً نیروی کار ارزان و سربه راهی است که مصرفی محدود و سستی دارد. ثانیاً شکل راکد و بی تحرک این روابط (از نظر اقتصادی) به هر حال برای دولت بدست نشاندن خود یک تعادل اجتماعی است.

لازم به یاد آوری است که مقدار مزد بری جنسی در ایران خیلی کم و آن هم به دلیل مشکلاتی که دارد، در جهت نابودی است. از این گذشته، مزد بری جنسی را سرمایه داران خیلی سریع می توانند به مزد بری پولی تبدیل کنند. آنچه مسلم است، این رابطه تولیدی مسئله خاصی را برای ما ایجاد نمی کند. و از نظر برنامه ما، مسئله مزد بران جنسی، جزئی از مسئله کارگران کشاورزی بطور کلی خواهد بود.

### ب - بقایای درجه دوم فئودالیزم

آنچه گفتیم در مورد بقایای درجه اول فئودالیزم بود. یعنی روابطی

که تقریباً به همین صورت در فنود الیزم وجود داشته و اکنون هم وجود دارد. چنانکه نشان دادیم این بقایا هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی کم اهمیت است و خود بخود در شرف نابودی قرار دارد. بقایای اقتصادی دیگری از فنود الیزم وجود دارد که فقط برخی از عناصر سازنده آن فنودالی است و به عبارت دیگر روابط بورژوازی است که معیارها و ملاکها و چاره اندیشی های فنودالی آنرا ایستا کرده است و به عامل گند کننده توسعه روابط سرمایه داری تبدیل نموده. این دسته از بقایای اقتصادی فنود الیزم را که برعکس دسته پیش مقدار آن بسیار زیاد و از نظر دوام و دیرپا تر است، بقایای درجه دوم فنود الیزم می نامیم که خود به سه نوع تقسیم میشود.

۱. خرده مالکی

۲. دانداری سنتی

۳. صنایع دستی خانگی

برخی از محققان بورژوازی تصور می کنند که معنی اصلاحات ارضی در کشور های نیمه مستعمره و نیمه فنودالی، این است که مالکیت های بزرگ از میان برداشته شود و مالکیت های کوچک جای آن را بگیرد. ممکن است این کمابیش جزئی از برنامه اصلاحات ارضی برخی کشورها و در حکم قدم اول برنامه اصلاحات ارضی آنان هم باشد. ولی مفهوم و ماهیت اصلاحات ارضی بهیچوجه ایس نیست. اصلاحات ارضی یا از جانب یک انقلاب دموکراتیک انجام می گیرد و یا از جانب امپریالیزم؛ که در هر دو صورت تلاشی است برای عقب زدن یک روابط تولیدی و نشان دادن یک روابط تولیدی دیگر برجای آن. سخن از داشتن قطعات بزرگ و کوچک زمین نیست، بلکه مسئله این است که چه روابطی بر اقتصاد کشاورزی حاکم است.

در اصلاحات ارضی ایران که از جانب امپریالیزم انجام گرفت، هدف این بود که روابط تولیدی سرمایه داری برجای روابط تولیدی فنودالی، که سدی برای توسعه بیشتر منافع امپریالیزم شده بودند، بشینند. اصلاحات ارضی، فنودالها را اساساً به بورژوا تبدیل کرد، سرمایه داران داخلی و خارجی را به سرمایه گذاری در کشاورزی کشاند و خلاصه، واحدهای کشاورزی سرمایه داری به وجود آورد. حال اگر در این میان، خرده مالکی هم کمابیش توسعه یافت، این امر ناگزیر بود. اگر امپریالیزم یک مرتبه دهقانان را کاملاً

پرولتاریزه می کرد (البته تا حدود زیادی این کار را کرده است)، عظیم ترین بحران های اجتماعی را برای خود بوجود می آورد که ممکن نبود بتواند از چنگ آن بگریزد؛ بدینجهت مجریان پرولتاریزه شدن دهقانان کمی طولانی تر شد. اکنون، خرده مالکی دهقانان بهیچوجه باب میل امپریالیزم نیست. خرده مالکی سبب پائین ماندن راندمان کار و عقب ماندن تکنیک های کشاورزی، وجود بیکاری پنهان و هدر رفتن نیروهای تولیدی از جمله نیروی کار انسانی، پائین بودن سطح تولید و ناهما هنگ ساختن برنامه ریزی اقتصادی خواهد شد؛ و این همه، مخالف منافع امپریالیزم است. تولید خرده مالکان خودکار، بیشتر صرف مصرف خودشان می گردد و مقدار کمی از آن می فروشند.

که آن هم تقریباً شکل کالا ندارند. بطور کلی می توان گفت که خرده مالکان خود کار، نه کالای چندانی تولید می کنند و نه مصرف کننده کالاهای سرمایه داران هستند. روابط پولی ناچیزی در زندگی خرده مالکی وجود دارد و همین امر است که از توسعه روابط تولید سرمایه داری جلوگیری می کند.

برعکس روابط پولی سبب رونق اقتصادی سرمایه داری و به قول اقتصاد دانان بورژوا "پس اندازهای مرئی و نامرئی" اختیاری و اجباری می گردد و در نتیجه، کار انسانی را مترایم می کند و به صورت سرمایه درمی آورد. در تولید خود مصرفی و در واقع محلی برای پس انداز و تشکیل سرمایه وجود ندارد. کوتاه سخن آنکه، کشاورزان خرده مالک، در شرایط کمونی فقط خودشان را زنده نگه میدارند و هیچ فایده ای برای امپریالیزم ندارند. اقتصادشان تقریباً خود مصرفی و فقط سهم ناچیزی از نیازهای مصرفی جامعه را تأمین میکنند. قدرت خرید خیلی کمی دارند، یعنی کالاهای امپریالیستی را هم خیلی کم می خورند و نیروی کارشان هم در اختیار کارخانه های سرمایه داران وابسته به امپریالیسم نیست، پس از نظر اقتصادی هیچ دلیلی وجود ندارد که امپریالیست ها موافق بقایای کشاورزان خرده مالک باشند؛ فقط از

۱. اقتصاد دانان بورژوا به قول خودشان بر اساس "تحلیل ماکرو اقتصادی انواع مالیات، تورم و هرگونه کاهش از مقدار مصرف افراد جامعه راه حال به نفع هر کس می خواهد باشد (دولت یا سرمایه دار) پس انداز اجباری می نامند زیرا آنها جامعه را به عنوان یک کل واحد در نظر می گیرند که در واقع در مالکیت سرمایه داران است.

نظر سیاسی است که بهر حال به ادامه وجود آنها فتوا می دهند تا آنها را کم کم به کارخانه های خود جذب کنند .

با آنکه خرده مالکان جز خرده بوزواری بحساب می آیند ولی از این نظر وجود خرده مالکی را می توان از بقایای درجه دوم فتودالیزم دانست که شیوه فنی تولید بسیاری از خصوصیات روابط تولیدی خود را از فتودالیزم به میراث برده است؛ مثلاً شیوه دستی سنتی تولید و شکل تولیدی فتودالیزم واحد تولیدی کوچک و خود مصرفی و مبادله جنسی و محدودیت روابط پولی و غیره. لازم به یاد آوری است که کشاورزان خرده مالک در حدود کمتر از نیمی از خانوارهای روستائی ایران را در بر می گیرد و ولی مقدار زمین تعداد زیادی از آنان آنقدر کم است که در واقع با بی زمینی تفاوت چندانی ندارد. بطوری که در واقع بیش از ۲۰٪ خانوارهای دهقانی ایران را نمیتوان خرده مالک نامید. تازه خرده مالکان باید تا سالهای سال، تسطهای کلان زمین بپردازند. بطوری که گفتم، روز بروز شرایط برای زندگی کشاورزان خرده مالک ایران سختتر می گردد و در جریان رشد روابط تولید سرمایه داری، این پدیده رو به نابودی است<sup>(۱)</sup>.

اما برخورد ما با خرده مالکی چیست؟ طبیعاً در مرحله انقلاب دموکراتیک، ما از خرده مالکی حمایت می کنیم و آن را رشد می دهیم؛ ما خرده مالکان را به خودداری از پرداخت هرگونه قسط دولتی دعوت می کنیم؛ در مواردی مسئله تجدید تقسیم زمین را پیش می آوریم برای خرده مالکان هم پاری (کتو پراتیو) های ککی برای خرید مواد مصرفی و فروش محصول و تهیه وسایل تولید بوجود می آوریم. در مرحله انقلاب سوسیالیستی، با تشویق دهقانان فقیر و میانه حال به ایجاد داوطلبانه همپاری (کتوپراتیو) های تولیدی در ضمن مبارزه با خرده مالکان مرفه خرده مالکی را بکلی از بین می بریم.

یکی دیگر از بقایای درجه دوم اقتصادی فتودالیزم وجود دامداری سنتی است. دامداری سنتی اکنون هم در میان روستائیان بوم نشین و هم در میان چادر نشینان رایج است. روستائیان هر یک کما بیش چند گوسفند و بجز و گاهی هم یک یا چند گاو در خانه دارند که در درجه اول آنرا برای فروش

(۱) برای اطلاع بیشتر به سری تحقیقات روستائی چریک های فدائی خلق

نگهداری می کنند (دامداری داشتی) و در ضمن از شیر و شام آن هم استفاد می نمایند. دامداری برای روستائیان ایران در حکم یک زندگی حداقل است، یعنی چشم امید آنها به یک یا چند بز یا گوسفند است که اگر از کشاورزی نداشته و درآمدی هم از کار عملی و غیره بدست نیاورده و یک یا چند تا بزر و گوسفند خود را بفروشند و گد می یا آردی برای نشان بخرند یا با آن وام خود را بپردازند تا دوباره بتوانند وام یا جنس نسبی بگیرند.

چادر نشینان نیز با گاو و گوسفند خود به دنبال آب و علف می روند و هر سال کیلومترها راه کوچ می کنند و به شکلی ابتدائی وقت انگیز زندگی مینمایند روشن است که زندگی کوچ نشینی از تکامل نیروهای تولیدی جامعه جلو می گیرد و در نتیجه دشمن تکامل روابط تولید سرمایه داری است. از نظر مسایل سیاسی و نظامی هم کوچ نشینی باب میل امپریالیزم و دولت دست نشانده نیست و معمولاً تلاشهایی هم برای بوم نشین کردن چادر نشینان می کنند؛ ولی به علت اینکه تلاشها تا کنون در جهت ساختن و ایجاد سکونتگاه و غیره بوده و توجهی به تغییر زیربنای اقتصادی زندگی آنان نداشته و در نتیجه موفقیتی هم بدست نیاورده و فقط رشد روابط تولیدی سرمایه داری به خودی خود سبب جذب تعدادی از چادر نشینان و در نتیجه بوم نشین شدن آنها شده و نه اقدامات احمقانه رضا شاهی. برای چادر نشین اگر مدرنتر شدن خانه هم ساخته شود و تسهیلات زندگی شهری هم در اختیار او باشد باز او مجبور است که آنها را رها سازد و با دامپایش به دنبال آب و علف بدود. این ضرورت اقتصادی زندگی او است.

رویه گرفته دامداری سنتی را از این نظر میتوان جز بقایای فتودالیزم به حساب آورد که عقب ماندگی شیوه فنی تولید و کمبود شدید روابط پولی و شکل خود مصرفی اقتصاد را تقریباً بهمان صورت که در جامعه فتودالی وجود دارد، حفظ کرده است و فقط تغییر ناچیزی در آن ها ایجاد نموده. دامداری سنتی از نظر اقتصادی بهیچوجه با منافع امپریالیزم سازگار نیست؛ زیرا این نحوه دامداری گذشته از این که نیروی کار بسیار زیادی را به خود

مشغول می کند و به منابع طبیعی جامعه نیز لطمه میزند و مثلاً مراتع را بطور غیر

اقتصادی مصرف می کند. به درختان و گیاهان جنگلی (به ویژه درختان کوتاه مثلاً بادام کوهی) زیان می رساند و تازه بهیچوجه قادر نیست که نیاز مصرفی جوامع رشد یابند شهری را تأمین نماید. از طرف دیگر شاغلان دامداری سنتی به دلیل سطح پایین

زندگی و اقتصاد خود مصرفی و قدرت خرید کالاهاى سرمایه‌دارى را ندارند . بدینجهت است که دولت نمایندۀ بورژوازی کمپرادور دست نشانده امپریالیزم روز بروز امکان دآمداری سنتى را محدود تر مى‌کند . چراگاههای آنها را مشخص‌تر و محدود مى‌کند و سعی مى‌کند نسل بزرگ از میان بردارد (به دلیل اینکه بسز بسوی شاخه درخت مى‌برد) و بالاخره با سرمایه‌گذاری‌های عظیم دآمداران صنعتى از نظر اقتصادى به رقابت با دآمداری سنتى بر مى‌خیزند . اما از نظر سیاسى، دولت نمى‌خواهد که دآمداران سنتى کاملاً از میان بروند زیرا درآمد ناچیز و مخور نمیر دآمداری سنتى، آخرین امید روستائیان و عشایر فقیر و بی‌کسار است . بسیاری از خانوارهای روستائى و عشایرى اگر همان يك یا دو بزرگوسفندان نباشد ، از گرسنگى و بیچارگى در آستانه مرگ قرار مى‌گیرند و در این صورت بدست کم، خطر اخلال در نظم وجود دارد . بدینجهت دولت دست نشانده دآمداری سنتى را ضعیف مى‌کند ولی بیکباره آنها را از میان بر نمیدارد . مسلماً سیاست ما در جریان انقلاب دموکراتیک ، حمایت از مافع دآمداری سنتى است . از بین بردن دآمداری سنتى بوسیله ما در جریان مرحله سوسیالیستى انقلاب به انجام خواهد رسید .

در تأمین معیشت روستائیان فقیر و میانه حال، صنایع دستى خانگى نیز کمابیش نقشى دارد . درآمد حاصل از صنایع دستى خانگى، خیلی کم است ولی آنها مانند دآمداری سنتى، در حکم آخرین تلاش برای نمردن از گرسنگى است . صنایع دستى نیز در مرحله انقلاب دموکراتیک مورد حمایت ما خواهد بود و باید رشد کند ، و راسیونالیزه شود و انگل‌ها از آن حذف گردد .

البته در بخش صنعت و بازرگانى سنتى که بیشتر در شهرها است ، بقایای اقتصادى فئودالیزم وجود دارد . پیشه‌ورى‌های خرد و سنتى و مبادله‌جنسى کالا، خود از بقایای اقتصادى فئودالیزم در بخش بازرگانى است و نیز صنایع دستى، از بقایای اقتصادى فئودالیزم در بخش صنعت است . پیشه‌ورى خرد و سنتى که بیشتر منکسى به کشاورزى است ولى صنایع دستى که اکنون برخى از رشته‌های آن (مانند صنعت قالی) بوسیله سرمایه‌داران رشد داده شده مستقل است و اگر مکانیزه نشود در جریان رشد مناسبات سرمایه‌دارى محکم به فنا است و از بین خواهد رفت که البته عمر رژیم وصال به آن ، نخواهد یافت .

۱۰. زنى روستائى با خشم فروخورده خود و کجکاوى بخیال خودش زیرکانه‌ای به يك مخاطب دانشناس مى‌گفت : " شاهنشاه دشمن منم . نه " .

القصد و بقایای درجه اول فئودالیزم ، چنانکه گفتیم ناچیز است و خود بخود در شرف نابودى است و بطورى که اساساً لازم نیست در برنامه ما داخل گردد . اما بقایای درجه دوم . چنانکه گفتیم بقایای درجه دوم فئودالیزم مستقیماً روابط تولیدى فئودالیزم نیستند ، بلکه میراث فئودالی با خود دارند . این بقایا بسر خلاف بقایای درجه اول در روستاهای ایران خیلی رواج دارند ، خرده مالکسى که ظاهراً شامل نیمی از دهقانان مى‌شود ، ولى در واقع فقط در حدود ۲۰٪ خانوارهای دهقانى را مى‌توان خرده مالک نامید . دآمداری سنتى و صنایع دستى خانگى هم که تقریباً شامل تمام خانوارهای دهقانى ایران مى‌شود . بنابراین، تقریباً در کلیۀ روستاهای ایران ما با آن روبرو هستیم . مسایل مربوط به بقایای درجه دوم فئودالیزم در واقع مربوط به خرده بورژوازی روستا است . بقایای درجه دوم فئودالیزم البته در طى رشد مناسبات سرمایه‌دارى هم در مدتی نسبتاً طولانى از بین خواهد رفت ولى خوشبختانه عمر رژیم آنقدر دوام نخواهد داشت و در نتیجه، مسایل مربوط به آنها ما باید حل کنیم .

### فصل دوم در باره بقایای اجتماعى و فرهنگى فئودالیزم

روشن است که در اینجا نیاز مشخص به بررسی دقیق بقایای اجتماعى و فرهنگى فئودالیزم وجود ندارد ، ولى اشاره به برخى مطالب کلی در این باره لازم به نظر مى‌رسد .

از بین رفتن روابط تولید فئودالی به روشنى اجتماعى و فرهنگى فئودالیزم نیز ضربه‌ای اساسى و قاطع وارد ساخت . هم اکنون نیز از بین رفتن بقایای اقتصادى درجه اول فئودالیزم - پروسه‌ای که در شرف انجام است - قسمت اعظم بقایای اجتماعى و فرهنگى را با خود از بین خواهد برد ، ولى باز هم عناصرى از آن را برجای باقى مى‌گذارد که مدتی کما پیش سخت جانی خواهند کرد ، علاوه بر آن ، چون بقایای اقتصادى درجه دوم فئودالیزم، برخلاف بقایای درجه اول، در شرایط حکومت سرمایه‌دارى در عرض پنج یا شش سال نابود شدنى نیست و از طرفى، این بقایا مقدار زیادى از سنت‌های فرهنگى و اجتماعى فئودالیزم را با خود دارد در نتیجه، هنوز هم در روستاهای ایران بقایای زیادى از مناسبات اجتماعى و فرهنگى فئودالیزم وجود دارد که البته در انواع مختلف روستاها متناسب با درجه رشد



روابط تولیدی، مقدار آن متفاوت است. این بقایای اجتماعی و فرهنگی ه از آنجا که در توسعه روابط تولید سرمایه‌داری گندی‌هایی ایجاد می‌کند، مورد مخالفت شدید امپریالیزم است که با هایپوی بسیار به آن می‌تازد و روشنفکران بزرگ منشانه آنرا مسخره می‌کنند و آن را یک پدیده قائم به ذات می‌پندارند و به "جهالت مردم" تعبیرش می‌کنند که بتصور خودشان علت اصلی فقر و عقب ماندگی است.

به هر حال، بقایای اجتماعی و فرهنگی فئودالیزم، چنانکه گفتم در انواع مختلف روستاها متفاوت است. روستاهائی هستند (اگر چه بندست) که حتی بقایای درجه اول فئودالیزم در آنجا حاکم است. برخی از روستاها نیز هستند که روابط سرمایه داری‌شان رشد بسیار زیادی کرده و بقایای اقتصادی فئودالیزم در آن‌ها وجود ندارد. در این میان، روستاهای بنیابینی نیز وجود دارد.

پیش از این یاد شد که در اکثریت نزدیک به تمامی روستاهای ایران بقایای اقتصادی درجه دوم فئودالیزم وجود دارد. بنابراین، کما بیش بقایای اجتماعی و فرهنگی فئودالیزم هم در تمامی روستاهای ایران مشاهده میشود. این بقایا اگر چه کم و محدود است ولی صرفاً در اثر برخورد با عوامل اجتماعی و فرهنگی خارج از ده نمی‌توانند نابود شوند، چون پایه مادی آنها یعنی بقایای اقتصاد (اگر چه درجه دوم) فئودالیزم هنوز وجود دارد. تشبثات رژیم هم برای مبارزه با بقایای اجتماعی و فرهنگی فئودالیزم در این روستاها به عنوان یک پدیده قائم به ذات نمیتواند موفقیتی داشته باشد.

روستاهائی نیز هستند که روابط سرمایه داری در آن‌ها رشد زیادی کرده و در نتیجه، بقایای اقتصادی فئودالیزم در آنها نابود شده یا تقریباً از بین رفته. مثلاً سهم بری و اجاره داری در آنها وجود ندارد و به جای آن روابط مزد بری نشسته و خرده مالکی نیز سهم کمی در اقتصاد روستا دارد یا اصلاً ندارد. در این روستاها تکنیک‌های نوکشاورزی رواج یافته و در هر یک از آنها لااقل شخم را با تراکتور می‌زنند. در این روستاها، پیشرفت فنی تولید، از طرفی سبب ارتقا ذهنی روستائیان شده و از طرف دیگر، روابط مزد بری سبب توسعه و نیز انحطاط مصرف می‌گردد که خود همراه با دیگرگونی‌های فرهنگی روستا است. از سویی، شکل جدید تولید نیاز به حفظ سنت‌های گذشته دارد و از سویی دیگر، ورود و عملکرد وسیع پول در زندگی روستائی و شکل زندگی روستائی را عوض کرده و سبب تضعیف و از بین رفتن بسیاری از سنت‌ها شده. اکنون که شکل فئودالی تولید در این روستاها از بین رفته و دیگر اداره کننده سازمان تولیدی و سنت‌ها و معیارهای تولیدی فئودالی

نیست تنها عامل اقتصادی که ملاک‌های فئودالی را در زندگی فرهنگی و اجتماعی روستائیان این روستاها حفظ می‌کند. محدودیت مصرف است. مزد کم فقط زندگی بخور و نمیری برای روستائیان فراهم می‌سازد و در نتیجه، مصرف کالاهای جدید و متنوع برای آنها غیر مقدور است و همین امر سبب می‌شود که شکل زندگی بسرایی بارهای غنی تر فرهنگی و اجتماعی بسیار محدود باشد. مثلاً خانواری که مصرفی فقط نان و قند و چای و لباس و اثاثیه بسیار ناچیز است و زندگی خود را فقط با چند سنت ابتدائی اداره می‌کند. چنین زندگی حتی به ذره‌ای به اصطلاح "عقل معاش" هم نیاز ندارد. مصرف خود دارای یک باز فرهنگی است. به عبارت دیگر، هر کالایی با خود، فرهنگی به خانوار می‌آورد. استفاده از چراغ نفتی، خراب شدن آن و علت این خراب شدن و اینکه استاد چراغ‌ساز به خوبی آن را درست می‌کند، برای مصرف‌کننده رشد فکری و فرهنگی ایجاد می‌کند. کاری که مصرف‌کننده همین از آن عاجز است. اینکه چرا چراغ نفتی خراب می‌شود و چگونه دوباره درست می‌شود، برای روستائی رابطه علت و معلولی را به طور علمی و عینی مطرح می‌سازد. به سادگی میتوان دید که مذهب در روستاهائی که کشت دیمی برقرار است قوی تر است و در روستاهائی که از چاه و تلمبه استفاده می‌کنند ضعیف‌تر و بی‌اهمیت‌تر. خلاصه و پائین بودن سطح زندگی و مصرف کم و محدود و خود شرایطی مادی است که به حفظ بقایای اجتماعی و فرهنگی فئودالیزم حتی در روستاهائی که روابط سرمایه‌داری برقرار است کمک می‌کند. اما این مسئله‌ای است که اساساً ما باید آن را کنار بگذاریم و زیرا روشن است که بالا رفتن سطح زندگی کارگران روستائی از طریق راه رشد سرمایه‌داری که فعلاً در جریان است به گندی بسیار انجام خواهد گرفت و اعتلای فرهنگی آنان از این طریق، چیزی نیست که ما روی آن حساب کنیم. ما باید به شرایط مادی دیگری برای از بین بردن بقایای اجتماعی و فرهنگی فئودالیزم بیندیشیم. آن شرایط و مبارزه طبقاتی است که فعلاً به علت شرایطی مشخص در میان توده‌ها در حال رکودی موقتی است. رشد مبارزات طبقاتی در جریان خود و فرهنگ انقلابی توده‌ها را رشد خواهد داد و بقایای فرهنگ کهنه را نابود خواهد ساخت. به گفته مارکس: "انقلاب فقط از آن رولان نیست که تنها وسیله و از گون ساختن طبقه مسلط است، بلکه از این لحاظ نیز ضرورت دارد که طبقه انقلابی تنها از راه انقلاب می‌تواند خود را از شر تمام کثافات گذشته رها سازد و به بنیانگذاری نوین جامعه توانا گردد".<sup>۱</sup>

۱. مارکس: ایدئولوژی آلمانی.

۱- "صورت حساب" استعمار فرانسه در دوره (۱۹۵۴-۱۹۴۶)، قبل از زره رزن

بزانو در آمدن دین بین فو:

- ✱ ۹۲۰۰۰ کشته و مفقود ،
- ✱ ۱۱۰۰۰۰ مجروح و معلول ،
- ✱ ۲۸۰۰۰ زندانی ،
- ✱ ۹۳۰۰۰۰۰۰۰ فرانك (معادل فرانك فرانسه در ۱۹۷۵) هزینه های  
بر باد رفته بنامی .

به ارقام فوق چند حاشیه بیفزائیم :

- از ۹۲۰۰۰ کشته و مجروح ، فقط ۱۹۰۰۰ نفر فرانسوی بوده اند ، و بقیه : یساز  
سربازان یوسی بوده اند ( ۴۳۰۰۰ ) و یا از مستعمرات افریقای فرانسه ( از جمله از  
افریقای شمالی : الجزایر ، تونس و مراکش ) به ویتنام کشانده شده بودند ( ۳۰۰۰۰ -  
نفر ) .



در جستجوی حریف عده ولحظه مناسب . . .

جیب ، نبرد " دین بین فو " ی ۹۵۴ اراند ارك میبند . درست چپ او و  
قام و آن دونگ وهوشی مین مشاهده میشوند .

## ما پیروز میشویم



(Desast de KONK

از روز دوم سپتامبر ۱۹۴۵- روز عقد قرارداد  
تسلیم ژاپن و کنار رفتن وی از ویتنام ، روزیکه هو  
شی مین ، پیشوای کبیر خلق ویتنام اعلام  
استقلال کرد - ، تا روز ۳۰ آوریل ۱۹۷۵- روز  
پیروزی مطلق ویتنام بر بزرگترین و مخوف ترین  
قدرت امپریالیستی جهانی و درهم شکسته  
شدن ماشین عظیم جنگی و نظامی اش - قریب  
سی سال میگذرد .

هیچ واژهای در هیچ زبانی نمیتوان یافت که بتواند میزان عظمت و آگاهی ایمن  
خلق حماسه آفرین تاریخ جهانی را بیان کند . انسان ویتنامی ، با تحمل بنصـور  
نیابردنی ترین مصائب ، ثابت کرده است که برای کسب پیروزی و بدست آوردن  
استقلال و رهائی خود ، به بهائی که باید بپردازد ، اندیشه نمیکند . لزدادن ملیونها  
قربانی ، واهمه ندارد ( ۱ ) . انسان ویتنامی همچنین ثابت کرده است که هیچ  
قدرتی در جهان وجود ندارد که بتواند يك خلق مصمم به پیروزی را بزانو در آورد .  
استعمار و امپریالیسم هم نشان داده است که برای سرکوب خلقها ، قادر است که بهائ  
مقاومت شوم خود را پرداخت کند . ما در سطور زیر برای نشان دادن این امر بذكر  
چند رقم اکتفا میکنیم . ولی قبلا به دو نکته اشاره میکنیم : اول اینکه ، استعمار و امپریالیسم  
تا آنجا که بتواند ، نه از جیب خود بلکه از کیسه خلیفه میبخشد . دوم اینکه ، دست  
و دل بازیش ، حد و مرزی دارد ، بیحد و حساب نیست ، و تئیکه " صورت حساب " بالا رفت  
جرمیزد ، تا آخرین دینار و تا " پای جان " پیش ترمیرود ، هر جا که هو ارا پس دید از جا  
رزن و غلط کردن گفتن ، شرم نمیکند .



— همین نسبت را کم و بیش میتوان در رقم ۱۰۰۰۰ نفر مجروح و مفلوج و ۲۸۰۰۰ نفر زنده انی، بدین سرمایه از یکطرف و سرمایه‌های بی‌شماری از طرف دیگر، مشاهده کرد و معنای "از کیمه خلیفه کشیدن" بخوبی بین برد.

۶۳ میلیارد فرانک فرانسه: ۷۳ میلیارد از بودجه کشور فرانسه و ۲۰ میلیارد از کمک مستقیم ایالات متحده آمریکا، تامین شده است. البته در رقم کلی ۹۳ میلیارد فرانک فرانسه، ارقام مهم مستقیم‌های فوج و بازنشستگی و فرامات نفیض عضو، افزایش مد اوم این مستقیمها (هریاریه تبال افزایش هزینه زندگی) که دولت فرانسه پرداخته و هنوزی پرداخته و منظور نگردد به است.

۴- "صورت حساب زاندارم بین المللی، امپریالیسم آمریکا، قبل از غلط کردن گفتن در (انویه ۱۹۲۳) (قرارداد صلح پاریس) و پاپراگند آشنیدن در آوریل ۱۹۲۵

فلا توضیح بدیم که "صورت حساب" امپریالیسم آمریکا با حاضر نیه مالی بیشتر، قدرت نظامی عظیم تر، امتیهای سری ناپذیرتر، ادعای وقیداند تر، البته بر مراتب سزاکین تر از "صورت حساب" استعمارگران فرانسویست. ما در زیر فقط بدگرچند رقم انگفا مرکتیم:

۱- اولین I. G در دسامبر ۱۹۱۱، در میدان نبرد ویتنام کشته شده است، و از آن پس: ۳۶۰۰۰ کشته و مجروح و مفقود (این رقم ۳۶۰ هزار نفره فقط میزان خسارات جانیسی آمریکا در ویتنام را نشان میدهد. بدیهیست که میلیونها کشته و مجروح ویتنامی و "متحدین" امپریالیسم، در این رقم بحساب نیامده است.)

در اینبار و "انگوت" (۲) را بنظرشان میرسانیم:

— جرالده فورد، پس از سقوط سایگون، طی مصاحبه ای خطاب به "روح" کشته شدگان آمریکائی در ویتنام، اعلام داشت: "فداکاری کشته شدگان (در ویتنام)، بیهوده و هبت نبوده است و باید از آنها بخاطر همه آنچه که برای آزادی انجام داده اند، تشکر کرد."

— شلزینجره وزیر دفاع آمریکا، باینکه در روشی کم نظیره نیروهای مسلح آمریکا تبرک گفت و خطاب به آنها اعلام داشت: "شما در میدان نبرد (ویتنام)، پیروز شده اید." و بنا به مثل معروف در وقتیکه حافظه میشود، بدون اینکه بیادش بیآورد که دو سه روز قبل از این "پیام"، باقی ماندگان نیروهای نظامی و جاسوس آمریکا، که این بار، اونفورم نظامی را از تن درآورد و بعنوان مشاور و کارشناس، کت و شلواری پوشیده بودند، باچه خفتی از ویتنام فرار کرده اند، اضافه کرد: "شما میدان نبرد را با افتخار ترک گفته اید."

\* ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار هزینه بود هوشده نظامی (که میتوانست ۵۰۰۰ دلار بهر یک از ۲۰ میلیون نفر جمعیت ویتنام جنوبی برسد - رقمی که ۲۰ بار بیشتر از حد متوسط درآمد سالانه یک مکزیک، ۲۰ بار بیشتر از حد متوسط درآمد سالانه یک هند، میباشد. البته رقم ۳۰۰ میلیارد دلار، در سطح بنیه اقتصادی ایسالات متحده، کمتر چشمگیر است. زیرا این رقم، بیست درصد از درآمد خالص سالانه آمریکا را تشکیل میدهد. با اینحال، "صورت حساب" حتی برای کشوری نظیر آمریکا، دانست "بحد غیر قابل تحمل و کمر شکنی" میرسید، بویژه وقتی که به بحرانهای مالی، کسرواوزه پرداخته، سقوط دلار، بیکاری شدید - ۹ میلیون نفر، یانه درصد از جمعیت فعال کشور -، در شرف تشنه ترین کشورهای جهان توجه کنیم.)

\* ۷۶۰۰۰۰ تن بعب که بروی در دست ویتنام ریخته است (این رقم سه برابر سر بیشتر از کیمه بمب هائیت است که هواپیماهای آمریکائی و متفقین، در تمامی صحنه های عملیاتی، در سر تا سر دزه جنگ دوم جهانی، بکار برده اند.)

\* نابود شدن ۳۷۰۰ هواپیمای بمب افکن و فریب ۵۰۰۰ هلیکوپتر (البته طبق آمار پنتاگون - که معمولاً باید آمارهایش را چندین برابر کرد.)

\* ۱۰۰ هزار نفر از نظامیان آمریکائی پس از امضا "قرارداد صلح پاریس" از زندان آزاد شده و بکشور خود برگشته اند. بعضی از آنها، بیش از هفت سال در زندانهای انقلاب بیون ویتنامی، اسیر بوده اند.

\* هزاران هزار نفر از افسران و درجه داران و سرمایه‌های آمریکائی از خدمت فرار کرده اند (البته پنتاگون تعداد آنها را فقط ۳۰۰ نفر برآورد میکند!) و ۵۰۰۰۰ نفر از افسرهای خدمت امتناع ورزیده اند. و هبها هزاران نفر از فراریان از خدمت در کشورهای خارجی، بویژه در کانادا و سوئد، بسر میبرند و فقط ۲۰ هزار نفر از اینها، پس از اعلام عفو نوسان بوسیله جرالده فورد، بکشور خود بازگشته اند.

به "صورت حساب" فوق، باید میلیارد ها دلار اسلحه و تجهیزات را اضافه کرد که پس از شکست آمریکا و نوکران محلی اش، بدست انقلاب بیون افتاده و بنحویکه ویتنام انقلابی را میتوان یکی از قدرتمندترین نظامی آسیا بشمار آورد. پنتاگون ارقام زیر را بدست میدهد:

بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار اسلحه و تجهیزات، از جمله: ۵۰۰ زره پونز، ۱۵۰ هلیکوپتر جنگی، ۵۰۰ هواپیمای جنگی، ۱۰۰ تانک، تعداد زیادی فرودگاه و پایگاه نظامی، بنادر و وسایل مخابراتی مدرن و غیره...

امپریالیسم آمریکا، تمام شیوه ها و شکرهای جنگ اختیاطی؛ جنگ مخصوص و جنگ محلی را با تمام قدرت و موی اجرا کرد. رهبران جنبش انقلابی ویتنام، با مهارت و هشیاری تحسین انضیب و مقابل هر فن حریف، یک بدل شایسته را ابداع کردند و خلق ویتنام، با زیرکی خیره کننده ای آنها را بکار بست، هر حمله امپریالیسم را با یک ضد حمله مناسب، نقض برآب کرد. مدتها میدان آزمایش سلاحهای مسدود و ضد افراد بود، بعدها بصورت آزمایشگاهی درآمد که در آن شیوههایی مورد آزمایش قرار میگرفت که بتواند یک رژیم وابسته را، علی رغم تمایلات مردم آن، بر سر قدرت نگه دارد. باری، تمام ظرفیت های مخوف نظامی (غیر انسانی) ایالات متحد در مقابل اراده یک خلق، بی اثر ماند. برای آمریکا دو راه پیشتر باقی نمانده بود: یا خطر یک جنگ اتمی و کلیه عواقب وخیم آنرا بپذیرد و تمام ویتنام، لائوس و کامبوج را با خاک یکسان کند، و پایه شکست و ناتوانی خود در مقابل خلقهای متحد و جنبش اعتراضی نماید. سال ۱۹۷۵ در پیر سال ۱۹۴۵ نیست و آمریکا نیز بیکر تنها قدرت جهان بشمار نمیرود. امپریالیسم آمریکا از زمین توانست، در بکار گرفتن آخرین "حربه"، اختلافی شریک نمیکرد. امپریالیستها، از مدتها قبل، احتمال استعمال سلاحهای اتمی تاکتیکی (وحشی استراتژیکی) را از نظر دور داشتند، ولی پس از چرنوبیل و فوج و تفریق کردن آنها مشاهده کردند که از مایه ضرر میکنند. در اینجال، چاره ای جز این نداشتند که راه دوم را انتخاب کنند و راه اعتراف به شکست خفت انگیز بزرگترین قدرت نظامی تاریخ در مقابل یک کشور کوچک، بپذیرد. نیست که روزنامه ارتش ویتنام شمالی، پس از شکست دادن و بیرون راندن بانکی ها از ویتنام، و تکیه تاریخچه پیروزیهایی ویتنام را بررسی میکند، این تیتیر بر معنی را بر بالای سر مقاله خود قرار میدهد قدرت بزرگ ویتنام (در مقابل این اصطلاح: قدرت بزرگ ایالات متحده).

هانری کی سینجر، در جاتی در مورد ویتنام اعلام کرده است: ایالات متحده بدترین نمونه، در بدترین مناطق، با بدترین وسائل را برای اثبات توانایی خود در مقابل جهان کمونیست، انتخاب کرده است.

او در یک مصاحبه مطبوعاتی نتیجه میگیرد: ویتنام، یک تجربه درد آلود بود، جراح فور، دو روز پس از شکست مطلق آمریکا در ویتنام، پس از برنامه فرار

آخرین باقی ماندگان کارشناسان آمریکائی در ویتنام، چنین اعلام داشت: "این عملیات به فصلی از تجربه آمریکا خاتمه بخشید". و در طی یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که: "روسای جمهور، کنگره و ملت آمریکا، از گذشته درس گرفته اند". و برای اینکه نشان بدهد از این گذشته چه درسی گرفته است، در پایان مصاحبه خود اضافه کرد: "ایالات متحده از نظر نظامی و اقتصادی همچنان با قدرت باقی میماند... ما همچنان از دست خود حمایت خواهیم کرد و در مقابل هر دشمن احتمالی خواهیم ایستاد". البته رئیس باند امپریالیستها، این عبارت را برای دلداری "دوستان" (بخوانید: نوکران و دست نشاندهگان) خود اضافه کرده بود، زیرا که آنها پس از اول کردن نوکر سرسپرده ای چون تئو بوسلیه امریکسا از سر نوشت خود سخت بو حشمت افتاد بودند.

اماد رس واقعی که امپریالیسم آمریکا در ویتنام آموخته... و اگر شاکر گوئی نباشد، نباید باین زود بیهوشی فراموش کند... را میتوان در این عبارت یکی از روزنامه های هائوئی جستجو کرد که سالگرد پیروزی عملیات دین بین فو، و پیروزی عملیات هوشی مین (۳) را در مقابل هم قرار میدهد:

"نبرد دین بین فو، به نظام فئودالی فرانسه خاتمه داد، نبرد هوشی مین، دین بین فو، امپریالیسم آمریکا بود... نبرد هوشی مین، در حال بلورده در آوردن جهان است... ایالات متحده، پس از این عارضه، نماند تنها خواهد. توانست سلامت خود را بازیابد. آمریکاییان بکوت خواهد توانست نقش وانداوم بین المللی را ایفا کند و باین حقیقت پی برده است که اعتبارات او، پایان ناپذیر نیست. استراتژی کلسی آمریکا، بهم ریخته شده است. موفقیت ها و پیروزیهایی ماعمیقاً و نحو ساعدی بر انقلاب و پیشرفت در آسیای جنوب شرقی و در سرتاسر جهان، اثر خواهند گذاشت. این درهم ریخته شدن استراتژی کلی آمریکا را میتوان در عبارت زیرکی سینجر، که در روزنامه ۱۹۷۵، طی یک مصاحبه تلویزیونی به زبان آورده است، مشاهده کرد:

"اعزام نیروهای آمریکائی، برای مبارزه علیه خرابکاری و بلواگری، بدون تردید، بدترین وسیله بوده است".

و در نبال آن، در همین مصاحبه، اضافه کرده است: "من بطرف این فکر کشانده شده ام که دخالت نیروهای نظامی آمریکا برای مقابله کردن با آن (یعنی: خرابکاری و بلواگری) در داخل یک کشور، بدترین وسیله میباشد، زیرا که این امر، یک عنصر خارجی را وارد جریان میکند. اگر ما میخواهیم به حکومتهای دوست خصوم باری برسیم، اصلح اینست که در خارج از جریان باقی بمانیم تا بتوانیم ظرفیت

مقاومت و موقعیت آن حکومت را مستحکم کنیم و کنگره های لازم را در اختیارش قرار دهیم ، پس اینکه نیروهای امریکائی را به آن کشور فرستیم .

تا به این یک جنبه از رسم ریختگی استراتژی گئی امریکاست . جنبه دیگر ، اختلاف شدیدی بین نمایندگان و جناح از انحصارات بین المللی میباشد : وزارت خارجه و وزارت دفاع امریکا . این اختلاف ، بویژه در زمان درخواست اعطاء اعتبارات اضافی به رژیمهای تیو و لون نول از طرف کی سینجر - فورد ، و مخالفت شدید کنگره و وزارت دفاع با آن ، به اوج خود رسیده بود . تقارن نظر کنگره و وزارت دفاع نیز در ولست متفاوت داشت ( ۱ ) . وزارت دفاع ، با اینکه با اصل دخالت نظامی امریکا موافقت بود ، ولی در ضمن عقیده داشت : اکنون که موقعیت کامیج و ویتنام بجائی رسیده است که دفاع کردن از آن با سلاحهای غیرانسانی ، ناممکن است ، امریکا باید توجه اش را معطوف به سایر نقاط جهان در آسیا ( آسیای جنوب شرقی ، خاورمیانه ) ، آفریقا ، اروپا ( بویژه پرتغال ) و امریکای لاتین نماید - متوجه کشورهای بیشماری که موقعیت امپریالیستهای از طرف جنبشهای انقلابی ، شدیداً مورد مخاطره قرار گرفته است . در زمانی که وزارت خارجه امریکا ، دخالت مستقیم نظامی این کشور را در کشورهای توسعه یافته ترین و سبیله میخواند ، درست در همین زمان ، وزارت دفاع آن کشور همچنان از این ترس شدت دفاع میکرد . نمونه اش صاحب وزیر دفاع امریکا در مورد کره میباشد که نه تنها موضوع دخالت نظامی امریکا را پیش میکشد ، بلکه حتی کره شمالی را تهدید بدخالت اش میکند .

نتیجه مبارزه جناحهای مختلف انحصارات بین المللی هر چه باشد ، خلقهای هند و چین به امپریالیسم امریکا ، درست و درمیان شیر فهم کرده اند که :  
۱ - امکانات امریکا نامحدود نیست ، و این کشور بگرانی نتواند آنچنان باخسوش خیالی ، نقل و انتقالات بین المللی را ایفا کند . منشا " دکترین نیکسون " را نیز باید در همین نکته جستجو کرد .

۲ - هیچ قدرتی در جهان وجود ندارد که بتواند در مقابل یک خلق مصمم به استقلال و رهائی خود ، مقابله کند . این نکته را یکی از بی گانه ترین مترجمین فرانسوی نیز در یک کتاب ( ۲ )

نیز رویک مینویسد : " چیزی که در هم ریخته شده این فکراست ، که ایالات متحده میتواند از طریق زور و نیروی نظامی ، نظم چیزها را در قاره آسیا تعیین کند " .  
هنوز به تهاوت لازم است که " استراتژی " های امریکائی از شوک شدید روانی ، رهائی یافته و بتوانند حواس خود را جمع و جور کنند . هنوز تا مدتها ، " کاپوس ویتنام " ، خواب

و آرام شان را آشفته خواهد کرد .

Die Presse ، چاپ وین ، از یک شوک روانی " دیگر حرف میزند ( این شوکی است که روحیه نوکران محلی امپریالیسم را خرد کرده است ) : " اگر همانطوریکه کی - یینجر میگوید قرار در پاریس " مرده " است - اگر یک چنین حادثه ای برای یک قدرت بزرگ جهانی پیش بیاید - ، پس قرار در های دیگر چه ارزشی میتوانند داشته باشند ؟ شوک روانی ، در همینجا است . . . .

اینها از جمله هدف ایالتیست که خلق ویتنام با تحمل باور نکردنی ترین مصائب و قهرمانیها افسانه مانند خود ، به خلقهای هنوز تحت ستم امپریالیسم جهانی و ارتجاع و اخلاس ، تقدیم داشته است .

ژنرال سالان فرمانده کل ارتش فرانسه در هند و چین ، فرمانده عالی نظامی فرانسه در الجزایر در زمان استعمار فرانسه ، و رهبر فاشیستهای O.A.S پس از استقلال الجزایر ، که پس از آنکه شدن از ویتنام و الجزایر ، هنوز خواب هند و چین فرانس " و " الجزایر فرانسه " را می بیند و قول خودش ، سی سال از عمرش ( ۱۹۵۴ - ۱۹۲۴ ) را در ویتنام گذرانده است ، بعد از پیروزی انقلابیون در جنوب ویتنام ، با صد و اعلامیه ای ، " زنگ خطر " را بعد از آورده است : " حواسان را خوب جمع کنیم . کمونیستها ، در حال حاضر ، دارند پیروز میشوند " .

ژنرال ، خیال خود را در این چند صباحی که از عمر شان باقی مانده ، مشوش نفرموده و خون شان را بچوش نیاورند . چه اگر باقی عمر شان وهم مسلکان شان در گوشه و کنار جهان ، لاینقطع صرف بعد از آوردن " زنگ خطر " گردد ، چیزی عوض نخواهد شد ، و چرخ تاریخ به عقب بر نمیگردد .

**ما پیروزی شویم !**

فجریه " صلح با افتخار " نیکسون ، تجربه ای بود که یک پانزدهمی لنگید : این به صلح بود و نه افتخاری را بهر آه داشت . پس از فرار او صلح پاریس نیز ویتنام همچنان بصورت عده ترین جنگ امریکا باقی ماند . در فاصله ۷۵ - ۱۹۷۳ تعداد از گفته شدگان جنگ ، بیشتر از تمام جنگهای بود است که در یک چنین فاصله زمانی ، در یک جای دیگر از جهان ، وجود آمده است . در سال ۱۹۷۴ ، ایالات متحده به رژیمهای هند و چین مانند از باقی نقاط جهان مجبوراً ، کمک کرد ، است ( چهار میلیارد دلار ) . این کمک ، ۸ درصد از بودجه رژیم بود و ۱۰ درصد از بودجه رژیم

لئون نیل را تشکیل میداد . پس از امضا قرار در صلح ، ژنرال تیو ، با حمایت بیدریخ بیک جناح از امپریالیستهای امریکائی ، برزاه برقراری صلح ایجاد اغلال کرد و همچنان بجنگ ادامه میداد . وادعا میکرد که : " تا آخرین فشنگ ، تا آخرین دانه پرنج ، خواهد جنگید " . روزی که سبوره استعفا شد ، در نطق قبل از فرار خود ، رفتار غیر انسانی " و " جانانه ژنی های نفرت انگیز " ایالات متحده را افشا نمود . بیچاره نمیدانست که مهلت نوکرش سرآمد و موقع آنست که با اردنگی ، عذرش خواسته شود و مانند اشغالهای قبلی ، به زباله دان تاریخ پرت گردد .

معاون رئیس جمهور ، تران وان هوانگ ، این خواجه پیر حرمسرای استعمار ، بریاست جمهوری انتخاب شد . ولی " ریاست " او یک هفته نیز طول نیانجامید . بنفح ژنرال مین خپله ، گذارفت . هوانگ در هنگام تعویض " قدرت " ، اعلام داشت : " یک صفحه از تاریخ ورق خورده است ، صفحه جدید آن بوسیله ژنرال مین نوشته خواهد شد " ( ژنرال مین خپله ، از بدبختی ، ناتوان گند خود را بچیناند ، با افسوس مشاهده کرد که " صفحه جدید تاریخ " همچنان سفید مانده است ) . هوانگ ، بدنبال آن اضافه کرده است : ما بار در کردن راه حل نظامی ، راه سازش طلسمی ، همبستگی و بالاخره صلح را انتخاب کرده ایم " . همین خواجه حرمسرای یک هفته قبل از آن ، اعلام کرده بود : " تا آخرین سرباز ، برای متوقف کردن گروههای کمونیست خواهیم جنگید " .

نوبت صحبت به ژنرال مین ، " رئیس جمهور جدید " ، رسید . او خطاب بسربازان چنین گفت : " شما باید از سرزمین باقی مانده مان دفاع کنید ، از صلح دفاع کنید ، روحیه خوبی را محفوظ دارید " .

ولی در روز بعد ، در ۲۹ آوریل ۱۹۷۵ ، وقتی که تمام درهای " مذاکره " را بر روی خود مسدود کرد ، بهمان ارتش در هم ریخته و از هم پاشیده ویتنام جنوبی ، چنین دستور داد : " در میان آرایش ، سلاحها را بر زمین بگذارید ، و هر جا که هستید همانجا باقی بمانید " . او در همین نطق را دیوتلوویزیونی اضافه کرد : " من از سربازان بسرانر حکومت انقلابی موقت ویتنام جنوبی نیز میخواهم که اسلحه را بر زمین بگذارند . ما در اینجا ، منتظر حکومت انقلابی موقت ویتنام جنوبی میباشیم تا در زمینه نشانیات انتقال قدرت - در میان آرایش ، و منتظر جلوگیری از خونریزی هستیم - ، با آن ، آکره کنیم .

ژنرال هانه ، معاون ستاد ارتش ( ۶ ) که یک افسر بازنشسته است ، طی اعلامیه ای

خطاب به نیروهای ویتنام جنوبی چنین پیام فرستاد : " سربازان ، فرماندهان هنگ ها ، فرماندهان واحد ها ، نیروهای منطقه ای ، نیروهای دفاع ملی ، نیروهای مناطق دفاع از خود ، من ژنرال تگومین هوئو هانه ، معاون ستاد ارتش ، در هیات ژنرال وین لوك ، رئیس ستاد ارتش ، از سربازان ، ژنرال ها ، افسران و هیات مختلف ، میخواهم که دقیقاً فرمان ریاست جمهوری ویتنام جنوبی در زمینه آتش بس را رعایت کنید . فرماندهی نظامی آماده است که با فرماندهی ارتش حکومت انقلابی موقت ویتنام جنوبی تماس برقرار کرده و برای جلوگیری از خونریزی درخواست آتش بس نماید " .

صرهنگ بوئی تن ، که پس از امضا قرار در صلح پاریس ، بعنوان سخنگوی هیات نمایندگی ویتنام شمالی در کمیسیون نظامی چهار جانبه ، در سایگون انجام وظیفه میکرد ، در شماره ۲ ماه مه ۱۹۷۵ روزنامه کوان دو آنهان دان پیوسته ارتش ویتنام شمالی ، شرح جالبی از تسلیم ژنرال مین را ارائه میدهد که مادر اینجا چند سطر آنرا نقل می کنیم :

" ژنرال مین به یکی از افسران ما می گوید :  
 - ما از صبح امروز با بیصبری منتظر ورود شما هستیم تا نشانیات انتقال قدرت را انجام دهیم .  
 افسر به او جواب میدهد :  
 - تمامی قدرت از پائین تا بالا را انقلاب است که با حملات ، باقیبام هایش تسخیر کرده است . ارتش و دستگاه اداری ( سایگون ) بطور کامل در هم پاشیده شده است . نمیتوان قدرتی را انتقال داد که از چنگ تان در رفته است . شما الساعه باید خود را تسلیم کنید . . . "

ما قهرمانیهاوند اکا ربهای عظیم خلق کامبوج و نقش برجسته و تعیین کننده " خمرهای سرخ " در پیروزی انقلاب را مورد تحسین قرار میدهیم و سهم این کشور کوچک را در برانسو و رآوردن امپریالیسم امریکاد در هم ریختن استراتژی او ، شایان توجه میدانیم ، مسابه نقش مهم سپهاتوک از ۱۹۷۰ به بعد ، و به کمکهای برجسته چین بود های به انقلاب بئو کامبوجی واقفیم . ما همچنین به این امر از عان را ریم که شوروی ( بدلیل حمایت چین از خمرهای سرخ ) نه تنها کنی به انقلابا بیون کامبوجی نکرده است ، بلکه -

یکی از معدودترین کشورهای آسی بوده است تا رژیم لون نول را تقریباً به دم گور  
 شایعت نگردید ، اعضا " سفارتخانه خود را از پنوم پن فرانخوانده بود .  
 با توجه بد عوامل فوق ، علی رغم اینکه رهبران کامبوجی پیروزه خیر سامفان ، بارها  
 بیطرفی یا عدم تمسید ( ۷ ) کامبوج را اعلام داشته اند ، هنوز زود است که بتوان  
 در این باره اظهار نظر دقیق و قضاوت صریح کرد .  
 اما انتخاب ویتنام از بریز ، يك انتخاب روشن بود و آن : عدم دخالت در منازعات  
 چین و شوروی و جانبداری از یکی آنها ، پیروزه استقلال مطلق در تصمیم گیریهای  
 خود . این امر را بارها ، پیروزه در سال ۱۹۷۲ ، با اثبات رسانیده اند . در این  
 سال ، نیکسون ، برنامه مقدمات تحولی فرمز به چین ، و تشنج زدائی ( Detent )  
 را در جیب خود داشت و به مسکو و یکن سفر کرد ، تا با این " رشوه " چین و شوروی  
 را مجبور سازد که بروی ویتنامی ها برای کنار آمدن با آمریکا فشار بیاورند . چین  
 و شوروی درین هنگام تجربه بزرگی بدست آوردند و ویتنامی ها درست در همین زمان ،  
 باید که حمله عظیم سرتاسری نشان دادند که بالغ اند ، به وکیل و به قیم و امرونیس  
 کن احتیاج ندارند . درستی بجای خود ، ولی به احدى اجازه ندادند که در  
 باره سرنوشت شان تصمیم بگیرد و با به سازش و مصالحه تن در دهند . ویتنام  
 معتقد به مارکسیسم - لنینیسم و طرفدار انترناسیونالیسم پرولتری ، " سونیست "   
 نیست ، ولی صاحب عالی ملی او نه در یکن و نه در مسکو ، بلکه در ویتنام بود .  
 ویتنامی ها تصمیم می شود . سی سال مبارزه بی امان ، تاملر عجیب ترین صاحب  
 و قربانی دادن میلیونها انسان ویتنامی ، چنین حق انکار ناپذیری را بوجود آورده  
 بود . ویتنام ، بایابدون چین و شوروی ، همچنان به مبارزه خود ادامه خواهد داد  
 ولی بد احدى اجازه نمی دهد که بجایش تصمیم بگیرد .  
 جواب ویتنامی ها سخت و دندان شکن بود . رفتن چینی و روسی متوجه شدند که  
 بهتر است حق رفاقت و احترام خود را نگه دارند . خشم و یوانه وار نیکسون از نتس  
 برآب شدن توطئه او از یکطرف ، و شدت حملات انقلابیون که داشت شیرازه رژیم  
 دست نشاندہ را از هم می گسیخت از طرف دیگر ، سبب شد ، امپریالیسم سیسل  
 هواپما های ۵۲ خود را به شمال و جنوب بفرستد . به هیچ چیز حتی به  
 سفارتخانه ، بیمارستان و مدرسه نیز رحم نکند ، فرقی بین هدفهای تنظیمی و  
 غیرنظامی نگذارد . بامین گذاری کردن آبهای ساحلی و بنادر ، ویتنام را در  
 محاصره کامل درآورد . انقلابیون ، با انهام از این سخنان هوشی من کبیر ، که  
 شش سال پیش در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۶ ، ابراز شده بود : " هانوی و هایفونگ میتوانند

نارسی و شوند ، این امر خلق ویتنام را از مبارزه دلسرد نخواهد کرد . . .  
 هیچ چیز با ارزش تر از استقلال و آزادی نیست " ، در مقابل این توحش جدید امپریا  
 لیسم ، قهرمانانه مقاومت نشان دادند .  
 برای امپریالیسم امریکا راهی جز این در پیش نماند که با خود ویتنامی ها به مذاکره  
 بپردازد . در اینحال قرارداد صلح پاریس به اعضا رسید . . .  
 پیروزی عظیم انقلاب بیون ویتنامی در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ ، چین و شوروی را بسا و دلیس  
 مختلف ، زیاد خوشحال نکرد .  
 چینی ها از پیروزی ویتنامی ها کمتر از پیروزی خمرهای سرخ در کامبوج احساس  
 شادمانی کرده اند . با آنکه ویتنامی ها با انتخاب يك سیاست هوشیارانه و مؤثر  
 کوشید فاند که خود را از منازعات چین و شوروی برکنار نگه دارند ، استقلال خود را  
 محفوظ نگه دارند ، با اینحال ، چینی ها گمان می برند که از نظر انقلاب بیون ویتنامی  
 کفه " یك کم " سنگین تر از کفه آنهاست . ما در اینجا نمیخواهیم وارد  
 بحث " یك کم " سیک تر یا سنگین تر و کفه ترازشیم . فقط یک نکته را به  
 اشاره تذکر داده ورد می شویم : کفه کمکهای نظامی و اقتصادی روسها نیز  
 " یك کم " سنگین تر از کفه کمکهای نظامی و اقتصادی چینی ها بوده است .  
 روسها نیز از پیروزی انقلاب بیون ویتنامی کمتر خوشحال شدند . رهبران منابع رسمی  
 شوروی ، هیچگاه علاقه خود را به رعایت و احترام به قرارداد صلح پاریس مخفی نکردند  
 اند . اینان ، برای اینکه به برنامه تشنج زدائی ( Detent ) یا لات  
 متحده لطمه ای وارد نیاید ، ترجیح می دادند که بجای گرفتن قدرت از طریق  
 نظامی ، يك حکومت موقت ( مثلا به رهبری ژنرال مین ) در سایگون بوجود آید که با  
 انقلاب بیون ویتنامی به پای میز مذاکره بنشیند .  
 پس از پیروزی انقلاب بیون ویتنامی در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ ، روزنامه های شوروی تا روز سوم ماه  
 مه ( یعنی تا چهار روز پس از تسخیر سایگون ) ، از پیروزی انقلاب بیون تشافل کردند .  
 در این روزه پرودا ، مقاله ای را وقت " پیروزی بزرگ و قهرمانانه انقلاب بیون جنوب  
 ویتنام بر " رژیم عروستان سایگونی " کرد . در سرتاسر این مقاله که " شادمانی  
 بزرگ خلق شوروی " را بیان میکرد ، حتی بکنار نام ایالات متحده به بقم نیاورد و سه  
 پیروزی خلق ویتنام بر امپریالیسم امریکا يك کلمه اشاره نکرد .



علت این عدم هیچان و کم لطفی و کشور بزرگ سوسیالیستی را باید در نکات سیاسی جستجو کرد که در دستور فوق یاد آور شده ایم . ویتنام نه چین است ، نه شوروی ؛ بلکه ویژگی های خود را دارد . توقع نسخه برداری ، اطاعت از اوامر و کسب دستور ، و توقع دنبال روی ، يك توقع بیجا است .

تجربه ویتنام می تواند برای انقلاب بیون آزاد جهان ، بصورت يك تجربه گرانبها برآید . تجربه نافرجام و وحش ، مشکوک بود ؛ تجربه تینو عوضی در آمد ، تجربه کوبا ، بسیاری از امیدواران را بریار داد .

اگر به نیتی که ما از ویتنام داریم ، درست باشد ؛ اگر ویتنام راهی را که تاکنون دنبال کرده است ، ادامه داده و مانند دیگران ، در بین راه ، از خطوط معدوم مارکسیسم لنینیسم منحرف نگردد ؛ اگر مشکلات عظیمی که در حال حاضر در زیر پای ویتنام قرار دارد ، او را مانند دیگران مجبور به کج روی نکند ؛ تجربه ویتنام ، بسیاری جنبش سوسیالیستی جهان ، يك تجربه گرانبها خواهد بود .

بهبود قسمت که اکنون ، پس از شوروی ، چین و کوبا ، بسیاری از چشمه های ویتنام در دوشه شده است .

رژیم شاه که اند از رژیم تپو ، فاسد و جلاور است ، میتواند میلیارد ها دلار از دست آورد ، نفت را صرف تخریب معدون ترین سلاحها کرد و وابلهانه بپندارد که بدینوسیله خواهد توانست مسیر تاریخ و اراده خالقهای ایران ، منطقه را تغییر دهد . کبریه قدرت سرکوب بسیاری سلاحهای معدون میشد کاری از پیش برد ، ۳۰۰۰۰۰۰۰ دلار و معدون ترین و مخرب ترین سلاحهای امریکائی در حفظ رژیم کندیده و فاسدی چون رژیم سایگونی ، توفیق می یافت . جنبش نوین ایران که با صغیر گلوله قهرمانان سیاهکلی ، در ۱۹۰۹-۱۳۴۹ آغاز شد ، با اینکه گامهای اولیه و مراحل تدارک و آمار گسی را سبک راند ، با اینکه آن در این فاصله کوتاه ، موفقیتهای چشمگیری بدست آورده و بارها پیروزه کثیف عبوزه پیراسته مار را بخاک سائیده است . شاه ، این غلام حلقه بگوش امیرالایسم ، که مدعی بود ظرف دو سه هفته " قائله شورش ظفار " را خواهد خوابانید ، پس از گذشت دو سال ، هر آن مژه شکستهای بزرگتری را می چند و هر بار ، با ارسال سلاحهای معدون ترو با اعزام افراد بیشتر ، شکستها و تلفات بیشتری را متحمل میگردد . هیچ قدرتی عظیم تر از قدرت توده ها وجود ندارد .

جسبه رهائی بخش ملی ویتنام جنوبی ، چند توپ ضد هوایی و چند بمب زمینی به سوا ، برای خود تهیه کرده بود . ارتش تپو ، سلاحهای مخوف و نیروی فراوانی در اختیار خود داشت . فقط نیروی هوایی او ، از نظر تعداد هواپیماها ، چهارمین کسبور جهان بشمار میرفت . جسبه ، از نظر کمیت افراد و سلاحها ، در مقابل رژیم تپو ، در مرحله بسیاریا این تری قرار داشت . در این موقعیت ، آنچه نقش تعیین کننده را ایفا کرده و پیروزی انقلاب را ممکن گردانید ، حمایت توده ها و برتری استراتژی انقلاب بیون بود .

در سال ۱۹۷۲ ، در زمان عقد قرارداد صلح پاریس ، با اینکه انقلاب بیون قسمت عظیمی از زمین ویتنام جنوبی را آزاد کرده بودند ، با اینکه ، شهرهای معدوم و مرکز کمیته چهار ایالت ویتنام جنوبی ، در تحت فرمان رژیم سایگون قرار داشت ، در سال ۱۹۷۵ ، دقیق تر اینکه در ظرف دو ماه مارس و آوریل همین سال ، شهر معدوم از شهر و ایالت بعد از ایالت بود که از دست رژیم تپو بیرون می رفت . اگر دینورد کوتاه مسدود " بان مه تپوت " و " خوان لوک " را کنار بگذریم ، انقلاب بیون ویتنامی ، آن شهرها و ایالات را غالباً بدون شلیک گلوله ، بدون تلفات قابل توجه ، بدست آورده است . چه قدرت شکست آوری دارد يك جنگ انقلابی در مرحله عالی آن ! قبل از اینکه انقلاب بیون از راه برسد ، هنوز فقط زمزمه یا شایعه نزد يك شدن آنها وجود داشته ، که نیروهای ارتش ویتنام جنوبی ، همه چیز را رها کرده و با فرار میگذشتند . طبق گزارش خبرنگاران مطبوعات غربی ، افسران و افراد پلیس و ارتش رژیم سایگون ، در وسط خیابان ، در زیر چشم عابران ، اونیفورمهای خود را از تن در آورده و با يك زبوشلواری در زیر باران براه خود ادامه میدادند . تعداد عظیمی از آنها تعلیم یا اسیر میشدند . فقط در حوالی داناتگ ، ۱۰۳ هزار نفر از اینها اسیر شده اند . هزاران هزار نفر از ساکنان شهرها و ایالات تسخیر شده ، بطرف مناطقی در یکر یا فرار می گذارند . امیرالایسم و ارتجاع و سخنگویان آنها در غرب ، اینطور مدعی شدند که : " مردم از دست کمونیسم سیسا می گریزند " . مطبوعات " آزاد بخواه " غربی تیترو میزند : " ویتنام جنوبی با پایهای خود علیه کمونیستها رای میدهد " . این ریاکاران دروغ باف خوب میدانستند

که این مردم وحشت زده ، نه از کمونیستها ، بلکه از ترس امیرالایسم رژیم حلا و تپو می گریختند . چه آنها ، در این زمینه سوابق تلخی را بداد داشتند ؛ در گذشته هر سخته ای که بدست انقلاب بیون می افتاد ، آن نقطه بلا فاصله با هواپیماهای غون بیکر ب ۲۲ و فانقوم با خاک یکسان میشد .

پیروزی انقلاب بیون ، سرعت اعجاب انگیزی بخود گرفت . رژیم پوسیده و ویتنام جنوبی ،



از روی متلاشی شده بود - رژیم ضد خلقی تپو، در میان مردم، پایتختی نداشت، و شریان آن، که حمایت و کمک امریکا بود، قطع شد و نمود. رژیم بیمار، محکوم به مرگ محتوم بود.

وقتی که مائین عظیم جنگی رژیم تپو را که بر بنیاد اقتصاد کاملاً مصنوعی استوار بود (۱۹۶۶ در صد از منابعش به ایالات متحد و وابست بود)، مورد توجه قرار دادیم، در آن ایستاد محکومیت و شوارش نواند بود. پس از امضاء قرارداد صلح پارسی، روحیه و ظرفیت جنگی آن مردم در حال سقوط و افول بود.

بحران اقتصاد جهانی، تقابل کمک امریکا، مسائل زیگناریهای مربوط به یک اقتصاد غیر تولیدی (۱۹۶۹ درصد از نیروی کار و بیتنام جنوبی در اختیار ارتش و پلیس و ادارات دولتی قرار داشت و ۹۹ درصد آن، فاقد اشتغال بود) و سیاست محاصره اقتصاد در مناطقی تحت تسلط حکومت وقت انقلابی، یک تورم مردم در حال تصاعد و قحطی بسیار شدیدی مواد غذایی را بد نبال آورد. به همه اینها، باید فساد و تعسیر یافته را اضافه کرد. (نه تنها برای ارتقا درجه یافتن، یک پست بی درد سر را اشتغال کردن، و میباید رتبه را داد؛ بلکه حتی برای بدست آوردن حاد ریک هلیکوپتر در صورت مجروح شدن، یا جلب حمایت هوایی در هنگام نبرد نیز با بست باج سهیل بود اخت). در این وضع، عجیب نیست که روحیه سربازان - که بر اثر از دست دادن امتیازات متعدد و راحت طلبی، متداوم، خراب شده بود - به پیش ازین، ناپدید گردید. در واقع، امریکاییها به آنها آموخته بودند: "نباید سوار ریک کامیون شد، و وقتی که یک جیب وجود دارد، از سوار شدن در ریک جیب باید خود داری نمود، و وقتی که امکان سوار شدن در ریک هلیکوپتر موجود میباشد."

یک مرحله مهم از انقلاب ویتنام، با پیروزی مطلق بر امپریالیسم امریکا، تحقق یافته است. مرحله مهم دیگری باقی مانده است و آن، ساختمان یک جامعه سوسیالیستی میباشد. از شرایط اولیه تحقق مرحله اخیر، اتحاد و بخش ویتنام با اجرای ماده ۹ برنامه حکومت انقلاب ویتنام میباشد که در قطعنامه ۸ ژوئن ۱۹۶۹ اعلام شده بود: "پس از رهایی جنوب، اتحاد و بخش ویتنام، قدم به قدم، از طریق مسالمت آمیز، بر اساس توافق بین دو منطقه، بدون دخالت خارجی، انجام خواهد شد." اتحاد و بخش ویتنام، یعنی برگردن یک دره عظیم: دره ای به عمق ۲۰ سال. راه جو (Giai Phong) (رهائی بخش) در همان روزهای اول بدست گرفتار

قدرت در سایه بگین بوسیله انقلابیون، اعلام کرده است که: "یکی از اساسی ترین تلاشها، ازین برودن ره آورد های جنگ و حضور امریکائیان است." از همان روزها اول، بارها، Night-club ها، اماکن "عیش و عشرت" شد. سیره کسرخانه ها، توسط انقلابیون بسته شده اند.

"هر کس که مانند امریکائی رفتار کند، یا او او اطوارهای اسلوب امریکائی را آورد، پشت مجازات خواهد شد."

منظور انقلابیون این نیست که ویتنامی ها را بصورت متحد انشکل در آورند، بلکه هدف آنها اینست که زندگی میلیونها شهروند بویزد چهار میلیون ساکنین را که طی سالها تحت تاثیر فرهنگ استعماری، عادات و رسوم بیگانه با عادات و رسوم ویتنامی، مسموم شده اند، بصورت عادی در آورد و اثرات ویرانگر این مسموم را محو کنند.

روزنامه Sai-Gon Giai-Phong (سایگون - رهائی بخش)، در یکسی از شماره های دهه اول ماه مه ۱۹۷۵ خود چنین نوشت: "ما باید خود را ازین سده انقلابیهای امپریالیسم امریکاهمه آنچه که به آن تعلق دارد - که از مایک خلش بر ریشه ساخته است - رها کنیم. دولت، خلق را رهبری خواهد کرد تا از سایگون یک شهر ریشه آشکنگر شدن، قوی و شاد بسازد."

تلاشی عظیم برای مرمت خرابیها و مضایک جنگ در از دست و ویرانگری در انتظار خلق ویتنام است. عظمت خسارات و خرابیها، تصور نکرد نیست. در نواحی مختلف زمین بطور مطلق غیر قابل بهره برداری شده است. جنوب ویتنام، از سال ۱۹۷۰ به بعد، در حدود یک چهارم گله های خود را از دست داده است. بر اساس بازرسی اخیر یکی از سوکمیسیونهای سنای امریکا، ویتنام جنوبی که حتی تا سال ۱۹۶۰ سالانه در حدود ۱۰ میلیون تن برنج به خارج صادر میکرد، در همین سال ۱۹۶۰، به میزان ۲۵۰ هزار تن برنج توسط حکومت ویتنام جنوبی، وارد کشور شد. و بالاخره، کار بجائی رسید که در اوائل ۱۹۷۴، بر اساس مفاد رجای طلبجات سایگونی، خانواده های متعدد از زور فشار گرسنگی و قحطی، بطور انفرادی یا دستجمعی، خودکشی کردند. سیاست ناپودگری مزارع و جنگلها، با برب ها و مواد شیمیائی، توسط جنایتکاران امریکائی، کار را بجائی رساند که اکنون کارکت برنج، خوراک اصلی ویتنامی ها، بوضع دردناکی در آمده است. سیر کردن شکم بیست میلیون نفر از مردم جنوب ویتنام، بصورت یکی از عمده ترین اشتغالات فکری رهبران ریشتمند و ثروتمند شیمیائی، مدتهای دراز بر جا باقی خواهد ماند. لازمست صد ها هزار سب و خیاره منفجر نشد و را از کار انداخت. لازمست میلیونها مردم بی خانمان شده را بچهل



اینهمه ، گاریست که سالیان دراز، وقت می طلبد و دشواریهای فراوان را بدنبال دارد . انسان ویتنامی نشان داده است که هیچگاه از دشواریها و اهرمه نمی گسند . سالها ، حتی يك قرن ، در مقابل چهارهزارسال تاریخ ویتنام ، بمثابة يك لحظه است . و پیروزی سوسیالیسم ، در ویتنام ، در ایران ، و در همه جا ، حتی است . مادر ما را آنقدرترین لحظات مبارزه خلق ویتنام علیه جلا در آن ضد تاریخ ضد انسان ، در پیروزی این خلق ، يك لحظه شك نکرده ایم . ما ایمان آوردیم که این که يك لحظه شك نکنیم که :

پیروزی در ویتنام ، در ایران ، در همه جا ، با ما است !

حواشی

(۱) ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ بیش از ۷۳۰۰۰۰ ویتنامی در ویتنام گسسته یا مجروح شده اند . عقیدت در موزه Indochina Resource Center واشنگتن ، از اول ژانویه ۱۹۶۱ تا اول ژانویه ۱۹۷۰ در ویتنام ( شمالی و جنوبی ) ۷۳۱۳۱۹۰۴ نفر گسسته یا مجروح شده اند . در جنگ لاوس از ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۴ ، در حدود ۸۰۰۰۰ نظامی و غیرنظامی گسسته شده و ۱۴۰۰۰۰ نفر مجروح گردیده اند . در کامبوج ، بمقید و خمرهای سرخ ، از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ ، ۷۰۰۰۰۰ نفر گسسته شده اند . يك منبع امریکائی ، معلولین جنگ کامبوج را به ۴۰۰۰۰ نفر برآورد کرده است . ( خبرگزاری فرانسه )

(۲) هر چند که حال خوبی کردن ندارند ، زیرا از مرگ و مفلوج شدن مراد نه انسان امریکائی و ویتنام جنوبی سابق و سایر کشورهای آسیائی که بزرگوار با بخاطر فرود آمدن آگاهی بوسیله امپریالیسم و نوکران محلی اش ، به میدان های نبرد ویتنام گسسته شده بودند . مناسقم . از یک مشت جانان بالفطره و سرسیردگانی که آگاهانه بخند مت امپریالیسم و نوکران محلی اش در آمدند که بگذریم ، ما حساب جوانان امریکائی و آسیائی را که بزرگوار با بخاطر فرود آمدن آگاهی بخند مت امپریالیسم امریکا و نوکرانش در آمده اند ، از حساب ملت امریکا و ملت آسیائی اسیر در جنگ امپریالیسم ، جدا نمی کنیم و از گسسته یا معلول شدن آنان در میدانهای نبرد ویتنام ابد احساس خوشحالی نمی نمائیم .

(۳) نام جنگی علیها و فتح سایگون ، هوشی مین بوده است .  
 (۴) افکار عمومی ملت امریکا - که جنبش مخالف جنگ \* با فعالیت خود از سال ۱۹۶۵ به بعد ، در مسیر آن ، نقش عمده داشت - ، نه در نتیجه نهائی جنگ ، بلکه در کوتاه تر شدن شکست امپریالیسم مهاجم ، در شکست تلاشهای مذبحخانه کی سینجر - فورد ، برای طولانی تر کردن جنگ ، تاثیر بسزائی داشت . کنگره امریکا ، راهی جز این ندانست که با کمکهای اضافی به رژیم تئو - لون نول مخالفت کند . حتی ارتجاعی ترین و جنگ طلب ترین نمایندگان کنگره برای اینکه موقعیت خود را بخطر نیندازند ، در رها کردن کی سینجر - فورد ، تردید نکردند . طبق آماري که از رنجش آید \*

اولین شان برگرداند . لازمست صد ها هزار زنان فاحشه ، مردان ولگرد و بیچاره و معتاد را بطرف زندگی سوقی داد . باید یا صد هزار کودک یتیم و بیانا شروع ( تحفه سربازان امریکائی ) را مورد حمایت قرار داد . باید برای يك میلیون انسان يك پاشی ، چوب زبر بخل تهیه کرد . باید برای سه میلیون بیکار ( از جمله يك میلیون نفر از افراد ارتش و پلیس حکومت سابق سایگون ) ، کار فراهم نمود . باید میلیونها انسانی را که تحت تشنیه فرهنگ استعماری ، فاسد شده اند ، عوض کرد و از آنها ، انسانهای نوه انسانها سوسیالیست ساخت . رفیق لود وان ، در پیراویل حزب کارگران ویتنام شمالی ، در ۱۵ مه ۱۹۷۵ ، در ضمن میتینگی که بمناسبت پیروزی خلق ویتنام در رهائی تشکیل یافته بود ، اعلام داشت : " باید تمام نشانه های انگلی را از زمین برد ؛ باید تمام کپکبه و طعطراری تصنعی را که دشمن نابکار به جنوب کشورمان تحمیل کرده است ، نابود کرد . . . باید ویتنامی را به انسان نو تبدیل کرد . که تا حاکم بر زندگی خود ، جامعسه خود و طبیعت خود باشد . "

# سقوط اجتناب ناپذیر نگوین وان تیو

بدست آمده، در مورد از امریکائیان با تقاضای کمک نظامی فوراً به سایگون مخالفت نمودند و فقط ۱۱  
 در صد عقیده داشتند که امریکای باید مجدداً در ویتنام جنوبی به دخالت مستقیم نظامی بپردازد.  
 بنا بر این، فوراً با اندازه تیو، تنها وی باور ماند. مسئله فقط بر سر یک مخالفت نبود که در داخل اجزای  
 مختلف گسترش می یافت بلکه بر سر یک جنبش وسیع ملی بود که مرز احزاب، طبقات و نسلها را در هم می  
 شکست. در امریکای نظیر ویتنام جنوبی، بدینگونه بود عکس العمل مردم در مقابل یک جنگ طولانی  
 بر خیز، قتل عام کننده و وحشت.

(۵) ژنرال بی ژار، دبیرکل فعلی وزارت دفاع فرانسه، یکی از تشکیه گران خلق الجزایر، پس از  
 شکست امپریالیسم امریکای در مصاحبه ای با یکی از روزنامه های ولایتی جنوب فرانسه بنام "مید و  
 لبر" Midi Libre \* چنین اظهار داشته است:

" این شکست اجتناب ناپذیر بود. در یک طرف هر می وجود داشت که در ناز و نعمت زندگی می کردند؛  
 ناز و نعمتی که امریکائی ها در اختیارشان قرار داده بودند. در طرف دیگر ارتشی مرکب از جوانان،  
 ویتنامی های شمالی، خشن، متولد شده در نبرد، سیاسی شده از همان سنین کودکی. من آنها  
 را خوب می شناسم و زیرا با آنها جنگیده ام. آنها موفقی نشده اند. پسان امواج دست به حمله  
 میزنند و بدین اینکه در فکر جان خود باشند. فکرشان متوجه وطنشان است. آنها ایدئال شکست  
 انگیزی دارند... حتی اگر تعهد امریکائیان شد بدتر هم می شد، چیزی را حل نمی کرد.  
 G.I ها و ویتنام جنوبی ها می توانستند مناطق را اشغال کنند. بعد که چه بشود؟ وقتها  
 آنها را محاصره می کردند... به فد اگر بیعتان در می دادند، فد اگر بیعتی که زمان قادر به  
 محدود کردن نشان نیست. ده سال، بیست سال، اگر لازم میشد، صد سال. علیه یک ملت  
 محتمل هیچ کاری نمی شود کرد. چه کمونیست باشند، پانته، فکروطن، مونیست که هنوز معادل  
 آن اختراع نشده است."

(۶) ژنرال وین لوک، رئیس ستاد ارتش، چند ساعت قبل از انجام این نطق، با ابرار گذشته  
 بود.

(۷) عدم تعهد بیطرفی (Non-alignment)، بطور عام، بمعنای استقلال رای  
 در مقابل دو قدرت بزرگ شرقی و غربی است. الجزایر و تعدادی از کشورهای راست یار، روغ، از این  
 فرضیه عوار آری میکنند. اما، Non-alignment یا عدم تعهد، بمعنای خاص،  
 عبارتست از حفظ بیطرفی در مقابل اختلافات چین و شوروی. رهبران ویتنام و کامبوج که بارها  
 بروی این اصطلاح تکیه کرده اند، مفهوم اخیر آنرا در نظر دارند. چه این دو کشور، هیچگاه  
 اعتقادات سوسیالیستی خود را منقحی نکردند و اند؛ و بعدی آنها از تحقق انقلاب، ساختن یک جامعه  
 سوسیالیستی بود. بیطرفی یا عدم تعهد از زبان رهبران کامبوج و ویتنام را باید به مفهوم  
 اخیر دریافت، و نه به مفهوم عام - که ذکرش رفت.

## نوشته: نگوین خاک وین \*

کار رفتن پرزیدنت نگوین وان تیو، شکست یک تلاش غول آسا و بی نهایت پرخرجی را  
 به ثبت رساند که برای برپا کردن یک دستگاه با قدرت سرکوب سیاسی - نظامی،  
 بعمل آمده بود. پس از سقوط نگوین در ۱۹۶۳، همه چیز در جنوب در حال  
 متلاشی شدن بود. جز چند دسته آشوب طلب و جرجاه طلبی های فردی، چیسزی  
 باقی نمانده بود - که اینها نیز در بین خود، به دریدن هم مشغول بودند. لیند و  
 جانسون، از این وضع بتلخی شکوه میکند:

" غالباً در بین ویتنام جنوبی ها (۱) یک تمایل طبیعی شد بد به خود کشی سیاسی  
 چشم میخورند. اینها بد شواری بسیار میتوانند بد و هم جمع شد و بر خاستند  
 حکومت کنند. من لحظات بسیار دلسرد کننده ای داشته ام. اینطور احساس  
 میکردم که ویتنام جنوبی ها، بدترین دشمن خود بشمار میروند." (۲)

با اینحال، برای پوشاندن سرتاسر کشور، واشنگتن از سال ۱۹۵۴، به ایجساد یک  
 دستگاه نظامی و پلیسی دست یازید. بود که میبایست بصورت مهربانه اساسی سیاست  
 امریکای ویتنام در آید. هرچه بر شدت جنگ افزون میشد، تعداد پناهندگانی  
 افزایش می یافت که بد نیال ناپود شدن در هات شان بوسیله بصب و پناهنده مسوار  
 شیعیانی، بشهرها رومی کردند. این توده پناهندگان، برای سایگون بمتابعت عده  
 ترین منبمی بشمار میرفت که سرمازان و پلیسهای خود را از آن استخراج میکرد.

در واقع، پناهندگان سالم، حتی امکان فرار از خدمت را در اختیارند اشندند، در هات  
 و مزارع شان بطور کامل، ناپود شد. بود. آنها برای تامین مخارج و احتیاجات  
 خانواد خود، چاره ای جز این ند اشته اند که در ارتش یا پلیس استخد ام شسوند.  
 بدینگونه مجموعه نیروهای منظم، ایالتی و محلی، از ۵۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۵۴،  
 به بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۶۵، و به بیش از یک میلیون نفر در سال ۱۹۷۲ رسید.  
 تمامی این نیروها در ۵۰۰ پاسگاهی بخش شدند که سرتاسر کشور را بصورت یک خانه  
 شطرنج در آوردند.

\* در مجله "مطالعات ویتنامی و بیک ویتنام"، از انتشارات هانوی.

کوشش اساسی بعدی وقف این گردید که برای این ارتش، افسرانی مطلقاً وفادار آماده و برای اجرای هرگونه اوامری، خلق و تربیت کنند. فرانسویها، در حالیکه گروههای بومی را بخدمت میگرفتند، با این وجود به ویتنامی ها اجازه نمیدادند که به پستهای افسری راه یابند؛ فقط کسانی این حق را داشته اند که بتابعیت فرانسه درآمده و خانوادها ایشان بهترین تضمین وفاداری آنها بشمار میرفت. بعد از خلق ارتش "باشو داتی"، مجبور شدند که از میان فرزندان خانواده های ثروتمند، تعدادی را برای تعلیم افسری انتخاب کرده و به مدارس نظامی فرانسه بفرستند که اصول جنگ قرار دادی را فراگیرند. تعداد کمی از این افسران، که از سال ۱۹۰۵ و بعد به خدمت وارد شدند، توانستند به درجات عالی راه یابند.

در کنار اینها، نسل جدیدی از مردان پاهرصه وجود گذشت که از میان جنگ برخاسته بودند. هر قدر که جنگ پیشروی میکرد، بهمان حد خصیصه قرار دادی خود را از دست میداد تا بصورت یک جنگ کامل علیه مردم درآید، و بهمان حد نیاز به وجود مردانی احساس میشد که بتوانند بر افراد آلت دست فرماندهی کنند که در عطیاتی شرکت میکردند که چند ان قرار دادی بشمار نمی رفت؛ مثل عام مردم، نابود کردن دهات، شکنجه زندانیان، برگرداندن سلسل بستن ها، توقیف های دسته جمعی، و شراک کردن جمعیت در نقاط خاص، که همه اینها بطور قریباً بی شک در ارتد ابیسر عوام فریبانه همراه بود. در جامعه ای که از سرتا ته آن توسط یک جنگ دراز مدت در هم ریخته شده است، پیدا کردن آدمهای عوضی و حادثه جویانی که به انجام بدترین کارها قادر باشند کار دشواری نبود.

نیروهای نظامی سایگونی، در آغاز سال ۱۹۷۵، بیش از ۲۰۰ هزار نفر بود که ده هزار تن از آنها، افسران عالی رتبه و در حد و یکصد ژنرال بودند. دستگاه اداری آن نظامی بود؛ فرماندهان ارتش، بخشهای نظامی در سطح ایالتی، وزیرستان اینها در سطح ولایات، در عین حال وظایف اداری را برعهده داشتند. در شوراهای ایالتی یا ولایتی، نظامیان اکثریت را تشکیل میدادند؛ هر بخش را یک ششگانه از پاسگاههای نظامی ویلیسی، در بر میگرفت و مقامات غیر نظامی میبایست در همه امور به فرامین فرماندهان نظامی گردن می نهادند. در سایگون، یک "شورای نظامی انقلابی"، تمام تصمیمات مهم سیاسی را اتخاذ میکرد، و دولت (غیر نظامی) مشربکی پیش نبود.

افسران، با اشغال مقامات نظامی و سیاسی، پیچ و مهره های اقتصادی را نیز در اختیار خود داشتند و بدینوسیله می کوشیدند در کوتاه ترین مدت، هر چه بیشترین

ثروت جمع آوری کنند. در سطح پایین دستگاه نظامی، غارت اموال در جریان عملیات نظامی، به زور تهیه بد پول گرفتن از زندانیان یا افراد مظنون، و در زبیه های کوچک از اجناس و تجهیزاتاتی که بطور فراوان توسط ایالات متحد و در اختیار گذاشته میشد، کافی بود که ثروت قابل توجهی برایشان فراهم کند. همچنین میشد ورقه های حقوقی واحد های مرموزی را به امریکائیان معرفی کرد؛ صد ها سرباز، خسته از جنگ، میتوانند برای چند ماه گردان را ترک کنند، فرمانده گردان همچنان بدریافت حقوق افراد کل گردان ادامه میداد. همچنین میشد دیاسه برابر بیشتر رقم کامیونها یا وسایل دیگری را اعلام داشت که در جریان یک کیمین نابود شده بودند، و بدین طریق اضافه بر آورد را جیب زد. نظریاتی که تقسیم کمک اقتصادی امریکانیزان در دست افسران رد میشد، منبع دیگری برای سوء استفاده در اختیارشان قرار می گرفت.

در سطح بالای نظامی، دردی کلان بود و دیگر "آفتابه دردی" معنای داشت؛ صد و درجواضاد رات و واردات، قاچاق ارز و مواد مخدر، صد و درجواضاد ساختمانهای چند طبقه و هتل های بزرگ، امریکائی، غارت و چپاول در مقیاس بزرگ. نظیر چپاول کشتزارهای بزرگ کاکئوچوی متعلق بفرانسویان بهنگام اشغال کامبوج در سال ۱۹۷۰. افسران عالی رتبه سایگونی و اقوام نزدیکان، یک طبقه جدید از کپراد ویران تشکیل میدادند برانتب ثروتمند تراز کپراد ویرهای زمان استعمار فرانسه. بدینگونه فرقه جدیدی بوجود آمد که در عین نظامی بودن، بوروکراتیک و قاچاقچی نیز بود؛ از طرف دیگر، منافعش و شیوه زندگی و اندیشه اش بنحوشدیدی با سیاست امریکا پیوند داشت. در تفاوت با استعمار قدیم - که بربیک طبقه فئودال بر خاسته از جامعه ویتنامی سنتی، (بر طبقه ای) قدر مسلم منحل ولی ریشه دوانید و در کشور، تکیه میکرد -، نو استعمار امریکائی، بوسیله قدرت تکنیکی و مالی خود، قشر جدیدی را خلق کرده که بعنوان تکیه گاه او بکار گرفته میشد. این قشر، قدرت خود را از قدرت امریکا کسب میکرد، ولی محکوم بیک درد موروثی علاج ناپذیر بود، زیرا که ادامه حیات او به حفظ کمک امریکا وابستگی داشت. این "حزب کاکئی" (۳) - در سایگون بدین نحو نامیده میشدند - بود که جای ماند اران ها و فئودال های سابق را اشغال کرده بودند.

در آغاز امریکائیان فقط میتوانستند بنیاد هائی را بخدمت خود در آورند که از فرانسویان به ارث برده بودند و کون تان نوامبر ۱۹۶۳ - با رضایت و تصویب واشنگتن - توسط "ژنرالهای قدیمی" علم شده بود که پستیهای عهد "راد" شورای نظامی انقلابی " اشغال میکردند و در براس آنها، ژنرال روانگ وان مین قرار داشت .

این "ژنرالهای قدیمی" - مین ، دون ، کیم ، خوان - ، از خانواده های ثروتمند طرفدار فرانسه برخاسته بودند و به سرویسهای امریکائی اعتمادی نداشتند . اینها آموزشهای نظامی کلاسیک دیده بودند ، (آموزشهایی) که در آن ، شسیوه ها و تاکتیکهای ضد شورش که دست پخت مشخصان پنتاگون بود ، جای کمی را اشغال میکرد . وخصوصا ، نظریه وابستگی هایشان به فرانسه و تاثیر کم و بیش مستقیمی که "حامیان" سابق آنها میتوانست برویشان داشته باشند ، وفاداری شان را نسبت به سیاست واشنگتن مشکوک جلوه میداد .

باری ، فرانسه - همانطوریکه در وگل در سال ۱۹۶۱ با سروصدای بسیار اعلام داشتند بود - ، از یک راه حل بیطرفی حمایت میکرد ؛ بهمین نحو ، حمایت از بیطرفی بشدت اقتدار متوسط جامعه سایگونی را که با آن "ژنرالهای قدیمی" پیوند نزدیک داشتند ، بخود جلب کرده بود .

لیندون جانسون در پیام اول ژانویه خود ، که کمی بعد از سقوط دیم برای حکومت سایگون فرستاده بود ، او را از هرگونه تلاش در جهت حمایت از بیطرفی برحذر داشت . و یک ناماراه در گزارشی که در همان آیام ، به رئیس جمهور تقدیم کرد ، چنین تصریح نمود :

" موقعیت بسیار وخیم است . گرایشهای کنونی ، اگر در ظرف دو سه ماه آینده مهار نشوند ، در بهترین حالات به طرف یک سیاست بیطرفی ، و احتمالا بطرف ولتسی که توسط کمونیستها کنترل شود ، کشانده خواهند شد . حکومت جدید ، بزرگترین منبع ناراحتی بشمار میرود . متغیرو نامصم است " ( ۲ )

چون موقعیت نظامی همچنان به وخامت میگرایید ، واشنگتن مجبور بود به جستجوی کارهای مصمم تری بپردازد . نظامیان جوانتر با بیصبری انتظاری کشیدند و آماده بودند که وظایف قدیمی هارا برعهده بگیرند . در ۱۹ ژانویه ۱۹۶۴ ، ژنرال نکویسن خان ، با همکاری ژنرال تران تین خیم ، طی یک کودتای بدون خونریزی ، ژنرال روانگ وان مین را از کار برکنار کرد ؛ عملیات بدون جار و جنجال برگزار شد ، سیا از مدتی قبل چراغ سبزشان داده بود . نکوین خان ، در آن آیام سی و هفت

سال داشت ، او فرانسویان خدمت کرده بود ، سپس در ایالات متحد ، در صورت له وینورث ، آموزش دید ؛ بعد از این کار آموزشی به ستاد ارتش سایگون منتقل شد و فرماندهی تیمی در ولتای مکونگ منصوب گردید . او بویژه از اعتماد ژنرال هارکینسز برخوردار بود . آقای مک نامارا او را با چنین عبارتی مورد تمجید قرار میدهد :

" (ژنرال) خان ، شناخت عمیق خود را در زمینه عناصر روانی ، سیاسی و اقتصادی لازم برای جنگ آوردن پیروزی ، با اشیا رسانیده است " ( ۵ ) .

نگوین خان به تدابیر جنگی شدت بخشید ، فعالیت طرفداران بیطرفی را غیرقانونی اعلام کرد ، بیماریان علیه شمال را اشکارا مورد تائید قرار داد . یک فرماندهی مشترک ویتنامی - امریکائی ، رسما برای رهبری عملیات ، ایجاد شد . برای اینکه خصیصه نظامی گرای حکومت جدید ، بیش از حد چشم نخورد ، یک نوکری غیر نظامی بنام نکوین تون هوان از حزب " داتی ویت " را بعنوان دستیار نکوین خان برگزیدند . مخالفت توده های ملی علیه حکومت نکوین خان بشدت جان گرفت ، و دستگیری نوکری غیر نظامی نتوانست دردی را داند . نکوین خان عدم لیاقت خود را تسلط بر موقعیت نشان داد ، عذرش را خواستند ، و ناچار شد که بفرانسه مهاجرت کند .

در اوت ۱۹۶۴ ، " شورای نظامی انقلابی " در " ونگ تو " تشکیل جلسه داد . پنجاه و هفت افسر " منشور "ی را مورد تصویب قرار دادند که تاکید میکرد که : " وظیفه راه گشای خلق به ارتش بر میگردد " . این " منشور " ، دارای ارزش و اعتبار قانون اساسی تلقی گردید ؛ و قدرت قوای مقننه ، اجرائیه و قضائیه را در اختیار ارتش قرار داد . در واقع ، در پشت سر این افسران جوان که بنازگی ارتقا درجه یافته بودند ، سیاست امریکا قرار داشت که دارای یک چنین فلسفه ای بود ؛ برای بدست آوردن پیروزی در جنگ ، یک دیکتاتوری قوی پنجه در آرای یک استخوان بندی قوی و محکم لازمست . واشنگتن می کوشید بهر قیمتش شده از فروریختگی حکومت سایگون مانعست بعمل آورد ، و گزارشهای رسمی که به کاخ سفید میرسید اشاره میکرد به " وخامتست نفاق هاوی لیاقتی هاد رسایگون ، به ناامیدی در پیروزی و تخییر جهت دادنهایی که گریبانگیر مقامات رسمی ویتنام جنوبی است ، به امکان ورود عناصر چپ گرا در حکومت ، حتی از آب سرد آوردن یک جبهه ملی " ( ۶ ) .

رقابتهای شخصی ، جاه طلبی های فردی و تمویبه حساب کردنها ( بین نظامیان و غیر نظامیان ، و بین گروه افسران عالیرتبه ) ، نمیتوانست در نحوه هدایت جنگ تاثیر خود را باقی نگذارد . در یک جلسه فراموش نشدنی ، ماکسول تایلور ، ژنرال هسپاسی



سایکونی را بد و برخورد جمع کرده و با آنها حالی کرد که زمان جنگ و نزاعهای شخصی باید خاتمه یابد .

يك " کمیته رهبری دولت " مرکب از ۵ ژنرال تشکیل شد که در رأس آن ، نگوین وان تیو ، بعنوان رئیس جمهور قرار داشت ؛ يك کابینه جنگی ، بانو بعنوان رئیس دولت و نگوین کائو کی بعنوان نخست وزیر ، ایجاد کردید . بلافاصله حالت جنگی در کشور اعلام کردید ، يك جوبه اعدام در يك میدان بزرگ سایگون برپا شد تا اعلام خطری باشد برای مخالفان . روابط سیاسی با فرانسه قطع شد . سایگون بطور رسمی از ایالات متحده درخواست کرد که تعدد نیروها ، اعزامی خود را تا دو هفته هزار نفر بالا ببرد .

گاری دستی که بوسیله تیو - کی کشیده میشد ، تمام قدرتها را در خود متمرکز کرده بود ارتش و ادارات تصفیه شد ، صدور اعلامیه های جنگ طلبانه افزایش یافت ، خیابانها تشدید بمباران شمال اعلام کردید . در فوریه ۱۹۶۷ ، لیندون جانسون در هونولولو شخصاً با تیو کی ملاقات کرد تا بر حمایت خود از آنها تأکید کند ؛ همفری ، معاون ریاست جمهوری ، کمی بعد به سایگون فرستاده شد تا متحدان بروی این موضع گیری تأکید نماید .

در یکتانوری نظامی که بدینگونه مستقر شد ، بود با يك مخالفت قهرآمیز توده های ملی حتی در ایالاتی که بوسیله گروههای امریکائی و سایکونی کنترل میشد ، مواجه گردید . رقابتهای شخصی بین ژنرالها ، سرهنگان و سیاست پیشه ها همچنان ادامه یافت . نگوین شان تی که ارتش اول ، مستقر در ایالات جنوبی را فرماندهی میکشید ، با تکیه بروی يك جنبش مخالفان بودائی ، با يك قسمت از ارتش تحت فرمان خود ، سر بشورتن برداشت و در آوریل ۱۹۶۶ ، يك بحران بسیار وخیمی را بوجود آورد . حمایت امریکا از تیو و کی ، اینان را به مات کردن این شورش یاری داد . این سرکوب سریع ، باین توهم خاتمه داد که جنبش بودائی بنهایی قادر است که کشور را بطرف رهائسی آن رهنمون شود . يك ژنرال دیگر بنام نگوین هوئو کو ، که برای سرنگونی تیو و کی توطئه چیده بود ، بعنوان سفیر به تابوان فرستاده شد . در مارس ۱۹۶۷ ، در گوام ، جانسون از نو ، سرود تحسین از ویرمستقر در سایگون را سرداد . انتخابات مجالس مقننه بشیوه سایکونی ، یعنی بیاری يك پلیس همه جا حاضر و آماده برای سرکوب ، انجام شد ، و يك باصطلاح گسترش " کمیته رهبری دولت " ، با ورود غیر نظامیان مطیع و نالایق ، صورت گرفت تا در مقابل افکار عمومی امریکا - که بدستی در جریان وقایع قرار نمی گرفت - ،

صورت ظاهری از يك رژیم دموکراتیک را ارائه دهد .

همه اینها مانع از رقابت بین تیو و کی نمیشد که علیه هم توطئه چینی میکشیدند . واشنگتن تصمیم گرفت که برای حفظ ظاهر هم شده يك " رئیس جمهور " انتخاب شود ، و این امر ، نفاق هارابه اوج رساند . فرصت این انتخابات ریاست جمهوری در سپتامبر ۱۹۶۷ ، يك تصفیه حساب واقعی بین تیو و کی بود . کاخ سفید در ستیاجه شد : " يك انشعاب در نیروهای نظامی بخاطر وفاداری نسبت به دو مرد ، عواقب وخیم و خطرناکی میتواندست بهر آورد " ( ۷ ) .

بانکر ، سفیر امریکا در سایگون ، ناچار بدخالت شد و ژنرالها را بد و برخورد جمع کرد و اعلام داشت که واشنگتن نمیخواهد بیش از يك کاندید را برای ارتش وجود داشته باشد . تیو در رأس لیست قرار داشت و کی مجبور به اطاعت شد . ولی در مارس ۱۹۶۸ وقتیکه نیروهای تیو ، ای تهاجم خود را علیه شهرها برپا داشتند ، کی برای سرنگون کردن تیو دست بتوطئه زد که " سیا " و بانکر بلافاصله خبردار شدند . برحسب تصادف ، يك هلیکوپتر امریکائی را کی را به يك عمارت اعیان نشین پرت کرد که در آن ، مردان مهم رژیم ، از جمله نگوین نگوک لوان ، رئیس شهر یانی کی ، وجود داشته است . اینطور حدس زد ، میشود که آنها از همدستان کی بودند . نگوین وان لوك ، يك غیر نظامی که نخست وزیر و از طرفداری آن کی بود ، از کار برکنار شد و شخص مطیع بنام تران وان هوانگ ( ۸ ) ، بجای او برگزیده شد .

تیو و کی ، هر دو ، با هم در يك مدرسه ( نظام ) ، تعلیم دیده اند . ولی کسی ، باند ازه کافی " سیاسی " نبود ، در اجتماعات غیر خصوصی ، سخنانی را به زبان میآورد که ظنی ناخوشایند داشت ؛ ستایش از هیتلر ، رفتار " کابوی " مآبانه اش برای يك رئیس جمهور ، والبته برای دستگیری يك جنگ و همچنین برای استقرار بعضی از جنبه های زیاد چشمگیر سیاست امریکا ، شایسته نمی نمود . برعکس ، نگوین وان تیو که از يك خانواده خرد مالک برخاسته ، زیر نظر ژنرال فرانسوی ، وانوکس ، بعنوان افسر سررشته داری خدمت کرد ، در رژیم دیم به فرماندهی مدرسه نظام " دالاس " برگزیده شد ، و يك کارآموزی در ایالات متحده به حمل آورد و در سال ۱۹۶۰ توجه ژنرال ماکسول تایلور را بخود جلب کرد ، بود ، تصویر قابل قبول تری را ارائه میداد .

فقط حمایت واشنگتن بود که توانست از سال ۱۹۶۷ ، بیحد ، ثبات قابل توجه رژیم تیو را تأمین کند ، همانطوریکه قبل از آن ، بین ۱۹۵۴ و ۱۹۶۳ ، ثبات رژیم دیم را تأمین کرده بود . ولی قدرت تیو ، بر دستگای سیاسی - نظامی فاسدی متکی بود که به تشریح



# تئوری قیام مسلحانه

آن پرداخته ایم . همین ماشین خیره کننده است که تلاش شده است . شاید صورت تئو اجتناب ناپذیر نبود . بهرحال ، سقوط او ، اجتناب ناپذیر بود .

ترجمه از : آدر مبشر

نویسنده : امیلیو لوسو  
émilio lussu

- (۱) در مسلم منظوری تمام جنسی هائی میباشد که روی جای پای امریکائیها قدم میگذاشتند ، در زیر سایه آنها رشد میکردند . ترجمه فرانسوی
- (۲) رجوع شود به کتاب Vantage Point ، نوشته لیندون جانسون ، ص ۳۰۰ ن
- (۳) Kahi نوع خاصی از رنگ سبز است ( رنگ سبز لباس کار نظامیان ) . در اینجا منظور از " حزب " کاکئی ، اشاره می است به استهزا ، بدور هم جمع شدن زیر یک شمشیر " کاکئی " پوشان با نظامیان . م
- (۴) به کتاب Pentagon Papers ، ص ۲۷۱ مراجعه شود . ن
- (۵) به کتاب " راههای قدرت " ، ص ۵۹ ، نوشته تئودور دراپر Theodore Draper مراجعه شود . ن
- (۶) رجوع شود به Pentagon Papers ، ص ۴۲۲ ن
- (۷) به کتاب مذکور در فوق لیندون جانسون ، ص ۲۶۲ مراجعه شود . ن
- (۸) همین تران وان هوانگ بود که بعد ها به معاونت ریاست جمهوری انتخاب شد و پس از استعفا ، تئو ، بر ریاست جمهوری منصوب گردید . م

ترجمه : از سازمان چریکهای فدائیان خلق

قبل از همه ، این وطن پرستی - و نه هنوز کمونیسم - بود که اعتماد مرانسیت به لنین و انترناسیونال سوم جلب کرد . مرحله به مرحله ، در طول مبارزه ، ضمن شرکت در فعالیتهای حزب ، با مطالعه مارکسیسم - لنینیسم بود که متد رجا به این نتیجه رسیدم که فقط سوسیالیسم و کمونیسم اند که قادرند ملت های تحت ستم و طبقه کارگر سر تا سرجهان را رهائی بخشند

هوشی مین - " چگونه لنینیسم را انتخاب کرده ام "

مقدمه بر چاپ ایتالیائی

این اثر که قبل از جنگ جهانی دوم در زمانی که فاشیسم موسولینی از بد تها قبل در ایتالیا جای پای خود را محکم کرده بود - نوشته شده است، هنوز کمونیت و تازگی خود را حفظ کرده است. غالب

فصول آن و از جمله در فصلی که در این شماره بنظر بنام میرسد، چه تعلیمات سرشاری بسرای جنبشهای انقلابی امروز میتواند در برداشته باشد! مسائلی که در این کتاب عنوان میشود غالباً چنان تازه و مسئله روز است که گوئی همین امروز نوشته شده و چه سال فاصله بین زمان نگارش آن و امروز وجود ندارد. بیک مفهوم، قریب نصدت سال پس از انقلاب کبیرا کبیر پس از چه سال

از زمان نوشتن این کتاب، هنوز چیزهای عوخر نشده است. هنوز فورویستها و سوسیالیستها در موکراتها برادر خوانده و هایشان همچنان در مقابل جنبشهای انقلابی ایستاده اند و همانطوریکه یک وقت، اجداد سرخوستان در مقابل لنین ایستادند. یک تفاوت جزئی: رفورمیستها و سوسیالیستها موکراتهای آن روزی مانند پلخانف ها و مارتوف ها و بگران، خود را یک سرو کردن از لنین برتری میدادند و ولی رفورمیستها و سوسیالیستها موکراتها برادر خوانده و هسای امروزی شان، برای اینکه خوبی بد لها بپند از بد تا کسی جرات مخالفت با آنها را پیدا نکند چه چهره خود را در زیر نقاب "مارکسیسم - لنینیسم" پنهان میکنند، یا اینکه برای "تکمیل" مارکسیسم لنینیسم، یک شخص ثالث یا یک ایسم ثالث را در کنار آن می چینند.

بدین دلیل است که ترجیح داده ام که در چاپ حاضر، چیزی - چه در متن و چه در حواشی - را تغییر ندهم. و نه حتی چند اشاره ریشخند آمیز در مورد قابلیت زنان در مبارزه را - اشاراتی که، بهنگام نهضت مقاومت، همه جا پشتات مورد تکرار شده اند.

حتی تکامل موقعیت ایتالیا، با آنچه که من پیش بینی کرده بودم، متفاوت از آب در آمد. است؛ ولی این اثر (در آن زمان انتشار خود)، میخواست یک بررسی انتقادی را عرضه کند، و نه یک دید پیا میرانه را.

دیگر اینکه، جنگ پارتیزانی، در ایتالیا و جاهای دیگر، ابعاد بی خود گرفته است که در گذشته ناشناخته بود. اندک، معذالک، این امر، اصول تئوریک قیام مسلحانه (۱) را که در این نوشته، بر اساس یک تجربه کلی مشخص شده اند، تغییر نمیدهند.

نوامبر ۱۹۴۹  
امیلیو لوسو

این اثر که قبل از جنگ جهانی دوم در زمانی که فاشیسم موسولینی از بد تها قبل در ایتالیا جای پای خود را محکم کرده بود - نوشته شده است، هنوز کمونیت و تازگی خود را حفظ کرده است. غالب فصول آن و از جمله در فصلی که در این شماره بنظر بنام میرسد، چه تعلیمات سرشاری بسرای جنبشهای انقلابی امروز میتواند در برداشته باشد! مسائلی که در این کتاب عنوان میشود غالباً چنان تازه و مسئله روز است که گوئی همین امروز نوشته شده و چه سال فاصله بین زمان نگارش آن و امروز وجود ندارد. بیک مفهوم، قریب نصدت سال پس از انقلاب کبیرا کبیر پس از چه سال از زمان نوشتن این کتاب، هنوز چیزهای عوخر نشده است. هنوز فورویستها و سوسیالیستها در موکراتها برادر خوانده و هایشان همچنان در مقابل جنبشهای انقلابی ایستاده اند و همانطوریکه یک وقت، اجداد سرخوستان در مقابل لنین ایستادند. یک تفاوت جزئی: رفورمیستها و سوسیالیستها موکراتهای آن روزی مانند پلخانف ها و مارتوف ها و بگران، خود را یک سرو کردن از لنین برتری میدادند و ولی رفورمیستها و سوسیالیستها موکراتها برادر خوانده و هسای امروزی شان، برای اینکه خوبی بد لها بپند از بد تا کسی جرات مخالفت با آنها را پیدا نکند چه چهره خود را در زیر نقاب "مارکسیسم - لنینیسم" پنهان میکنند، یا اینکه برای "تکمیل" مارکسیسم لنینیسم، یک شخص ثالث یا یک ایسم ثالث را در کنار آن می چینند.

ترجمه در مقدمه و در فصل اول "تئوری قیام مسلحانه" که بوسیله چریکهای فدائی خلق صورت گرفته، بدست ما رسیده است. فصول دیگر به میزان و ترتیبی که بدستمان خواهد رسید، در مجله منتشر خواهیم کرد. و این احتمال هم وجود دارد (در صورتیکه ترجمه متن کامل کتاب، زودتر انجام شود و ما برسد)، که بقیه آنرا، نه در مجله، بلکه بصورت کتاب مستقل، در انتشارات عصر عیسیل، چاپ و پخش کنیم.

رفقائی داخل بهمانند کرده اند:

\* این ترجمه را باید در حد یک ترجمه و حتی توضیحات مترجم را تا حد نظر مترجم بد بسرفت، نه بیشتر.

عصر عیسیل

این اثر چند سال است که همینطور دست بدست میگردد، هر چند که فرانکو گریچی در بخش مربوط به آلمان آن همکاری کرده است. در اینجا من با محبت و تاسف از او یاد میکنم.

از کتاب عالی نوبرک Neuberger که - وانگهی نتوانسته است در مورد اروپا جز در قیام مسلحانه کوچک محلی را بشناسد و مورد مطالعه قرار دهد - بگذریم، اثر جالبی در این مورد وجود ندارد. این کپی در ادبیات سیاسی معاصر، قابل درک میباشد. فقط احزاب انقلابی، که در کشوری با موقعیت انقلابی زندگی میکنند، به این مسئله علاقه نشان میدهند.

امروز، مسئله برای چند کشور با رژیم دیکتاتوری فاشیستی، مسئله روز میباشد. و آدم بانوشتن کتابی در این زمینه، با این خطر مواجه نیست که او را جز "آدمهای بشمار میآورند که در آسمان خیال پرواز میکنند؛ با جز" کین کرده های پرده ها، با جز" پروفیسورهای استراتژی در هنر پرکن و بر طمطراقی. در زمان صلح، آثار پشماربست که درباره جنگ بنگارش درمی آید؛ چرا در دوره انتظار، نوشتن اثری در زمینه قیام مسلحانه بحث جلوه کند؟

نوشته حاضر، اینطور فرض میکند که خواننده با اصول قیامهای مسلحانه بعد از جنگ (۲) آشنائی دارد. نگارش اثری موشکافانه در مورد قیامهای بعد از جنگ، متوقع کاری با گستردگی فوق العاده بود و برای بسیاری از خوانندگان ملال آور جلوه میکرد. قبل از نگارش این کتاب، مطالعاتی که الزاماً در زمینه این قیامها بحث آورده ام، بمن امکان داده اند که بتوانم بنوعی سریع، در ارزیابی های انتقادی ارائه شده در طول کتاب، آنها را مورد توجه و بررسی قرار دهم.

قیام مسلحانه بلشویکی اکثر، جای مقام اول را در این نوشتن اشغال میکند. در واقع، این تنها قیام مسلحانه زمان ماست که - توسط یک پیشاهنگ، سیاسی و نظامی رهبری شده - با پیروزی همراه بوده است. حزب بلشویک، تنها حزبیست که، با دنبال کردن یک تئوری قیام مسلحانه، به آن دست یازید ماست؛ بدون هیچ فکر ساخته و پرداخته شده از پیش، در بررسی آن، و نه در بررسی سایر قیامهای مسلحانه. من همانها را - با مجرد کردن رنگ سیاسی احزابی که آنها را برانگیخته اند - مورد مطالعه قرار داده ام، و فقط عناصری را که در پیروزی یا شکستشان تعیین کنند، بوده اند، مشخص کرده ام. همانگونه ای که یک منتقد امور نظامی، نبرد را مورد مطالعه قرار میدهد،

بدون اینکه ملیت ارتشهایی که در آن شرکت داشته اند بتوانند در قضاوتش تاثیر بگذارند.

با اینهمه، نمیتوان ادعا کرد که من مرتکب باره ای اشتباهات نشده باشم. جمیع آوری عناصری که برای ترکیب مجدد یک نبرد بین ارتشهای منظم لازمند، امسیر و شواری میباشد. اینکار وقتی دشوارتر میگردد که قضیه بر سر یک نبرد شورشی باشد. در مورد اخیر، حتی کسانی که در آن نقشی داشته اند، دیدی که از قضیه دارند فقط مربوط به بخشی میباشد که در آن فعالیت میکردند. هر یک، قضیه را بشیوه خاص خود دیده است، و به وقایعی اهمیت میدهند که از امور ثانوی بوده اند و در مقام مقایسه با تکامل کلی عطیات، اموری فاقد اهمیت و بیمعنی جلوه میکنند. همه، در حکایت خود، وقایع را بنحوی غیر دقیق بنمایش میگذارند. به همه اینها، باید این امر را اضافه کرد: در قیامهای مسلحانه ناموفق، همیشه قسمتهایی ناشناخته باید شناخته شده و عمیقتر و بدینگونه باقی خواهند ماند. رزمندگان جان بدیده، آنها را مغفی کرده یا با آنها لباس بدل خواهند پوشاند تا بدینوسیله بدشمن، انگیزه ای را ارائه ندهند که بتواند به انتقام گیریهای وسیع تری مبارزت ورزد.

حتی تاریخها، که فاقد اهمیت سیاسی میباشدند، نادقیق باقی میمانند. نمونه بد هم: معدنچیان شورشی چه تاریخی وارد اوویدو (Oviedo) شدند؟ برای بررسی مجموع عطیات نظامی، تاریخ نقش عمده ای ایفا میکند. الف - در مقاله ای متکی بر اطلاعات موثق که در "لوموند" (شماره ۳۱، نوامبر ۱۹۳۳، ص ۱۵) منتشر شده، روز شنبه یعنی ۶ اکتبر تعیین میکند. الف - تاسکا، در نشریه "پولیتیکا سوسیالیستا"، در مقاله ای بعد مقاله اولی مستند (شماره ۲، ص ۱۶۱ سال ۱۹۳۵)، تاریخ ۹ اکتبر را اعلام میدارد. بلازمینو توماس، یکی از بزرگترین رهبران سازمان سندیکائی معدنچیان و شورشی، در مصاحبه ای (منتشر شده در "لوپولر دو پاری"، ۵ ژانویه ۱۹۳۵)، تاریخ ۸ اکتبر را بشبوت میرساند. سانوئل گروس، اونیزیکی از عمده ترین رهبران شورشی، در کتاب خود تحت عنوان La insurrezionelle Asturie اثبات میکند که واقعه در صبح روز ۶ اکتبر انجام یافته است و جریان نبرد ها را تشریح میکند. برای اینکه از این اختلافها نتیجه گیری کنم، سعی کرده ام که بلازمینو توماس که بخارج پناهنده شده است تماس بگیرم، ولی از اینکار - با اینکه رابط های من و رفقای سیاسی او بودند -، نتیجه ای بدست نیآوردم.

در اینجا یک نمونه را بعنوان مثال ذکر کرده ام. درباره قیامهای مسلحانه بلشویکی،

اسپانیائی و ویژه اتریشی، میتوانم در همانگونه مشابه، در مورد تاریخها، محلها و وقایع را بدست بدهم. در یک چنین وضعی، خواننده در صورتیکه در یک مورد خاص، اطلاعات دقیقی دارد، مرامتیم نکند که در بررسی خود، موارد غیردقیقی را ارائه داده ام. اگر اثر من، فاقد اطلاعات جالب متعدد میباشد، بخاطر اینست که بچنگ آوردن آنها - از برای نوشته ها و شواهد خود رزمندگان - برای من امری غیرممکن بوده است، هرچند که بایستاری از آنها، از میان پناهندگان سیاسی پاریس و سوئیس، تماس برقرار کرده ام.

فکر کرده ام که لازم است، مطالعه قیامهای مسلحانه در چین را - بعلمت فقدان انتشارات مستند و نیز بدلیل اینکه فضای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آسیا، بیش از حد متفاوت با وضع مادر اروپاست - کنار بگذارم. در نظر گرفته بودم که قیام مسلحانه را بطور کلی، بدون ارائه اهمیت اساسی به موقعیت در ایتالیا، مورد توجه قرار دهم ولی متعاقباً توجه شد مادم که این امر غیرممکنست. مادر ایتالیا، دوره ای را میگذرانیم که دارای موقعیتی استثنائی است. اگر نتوانیم از آن بهره برداری کنیم، این خطر وجود خواهد داشت که فاشیسم، حیاتی طولانی در پیش داشته باشد. بهمین دلیل است که محرک عمده این نوشته، در این امید خلاصه میشود که رهبران سیاسی پرولتاریای ایتالیا، از کوچک و بزرگ، باین سوکشانده شوند که مسائل مربوط به قیام مسلحانه را مورد توجه و مطالعه قرار دهند. همانطوریکه اقتصاد سیاسی، علوم مالی یا سیاست خارجی را مورد توجه و مطالعه قرار میدهند. قیام مسلحانه، امری که به حکم اجبار، تمامی گوشه‌نمایان بجان آن کشانده خواهد شد، در نتیجه نادرک و آمادگی و قابلیت‌های افراد بسیار، حاصل خواهد آمد. واقعیت قیام مسلحانه - که در این نوشته، بخند مت فراخوانده شده است -، در اینست: زمانی که موقع مناسب برای عمل بمنظور تسخیر قهرآمیز قدرت سیاسی فرارند، دیگر فرصتی برای این نیست که مطالعه تئوری یا تکنیک آنها آغاز کنیم. ناگهان، هرکس، در بخش مربوطه اثر، خود را مجبور می‌بیند، بمنظور مرحله عمل در آوردن آنچه گفته می‌دهد، همکاری که از دستش برمی‌آید انجام دهد. بهمین دلیل است که برای انجام دادن کاری، باید در این زمینه، زیاد دانست و خیلی خوب دانست.

در مورد موقعیت ایتالیا، فقط در راه حل وجود دارد: یا پرولتاریا موفق خواهد شد که قدرت سیاسی را تسخیر کند و یا پایانی برای این رژیم فاشیستی وجود نخواهد داشت. و پرولتاریای ایتالیا، امروزه، جز از طریق قهرآمیز، طرق دیگری برای تسخیر قدرت، در اختیار ندارد.

تمام کسانی که فکر میکنند با خلق ساخت و یاخت ها و مترسکهائی نظیر مبارزات پارلمانی، پروژه نابودی فاشیسم را تسریع خواهند کرد، کاری جز این انجام نخواهند داد که، ناخواسته، بر طول عمر آن بیفزایند. علیه فاشیسم ایتالیا، در خط مقدم مبارزه، فقط یک طبقه وجود دارد: پرولتاریا، فقط یک تاکتیک وجود دارد: انقلابی

کمان می‌کشد که من جزو کسانی باشم که در خارج از کشور، بطور مداوم در طول مدت زمان طولانی، با ایتالیا در رابطه بوده اند. کسی نیست که منکر این تجربه باشد. این تجربه، کامل و بی نقص است. تنها طبقه زحمتکش است - هرچند که <sup>هنوز</sup> ضعیف و سازمان نیافته باشد - که از برای یک اقلیت قهرمان، یک موضع کاسنی ناپذیر علیه فاشیسم را اشغال میکند. مخالفین جدی دیگری وجود خارجی ندارند. چه لطفی دارد که استثنائاتی از افراد منزوی را یاد آور شویم؟ بورژوازی لیبرال و موکراتیک، یا جا روشده و یا با رژیم به همکاری پرداخته است. اینها را بگرد ایتالیا بحساب نمی‌آیند. بورژوازی، کلیسا و سلطنت خواهان - هرچند که بحران تاریخ قیامت شدید تر شود -، هرگز علیه فاشیسم، یعنی علیه خودشان، موضع نخواهند گرفت.

این، برایشان بمنزله خود کشی خواهد بود. اینها امید آنند که با فاشیسم در هم فرو ریخته خواهند شد، و یا، با فاصله کوتاهی، او را در گور، دنبال خواهند کرد. سقوط فاشیسم در ایتالیا، همچون قبل از آن، سقوط تزاریزم در روسیه، تحویل دوره فسترت پرولتاریا و موکراسی بورژوازی را نوید نمی‌دهد. قدرت بزرگ سنتی و سرکوب گری مشروطه سلطنتی، برای همیشه، در هم فرو ریخته شده است. خوش بینانی که امید وارند با فراخواندن ارتش و یا مجبور کردن موسولینی به رها کردن قدرت و انتقال آن به کابینهای مرکب از زرنرها و اعضای قدیمی پارلمان، دوباره خواهند توانست حکومت مشروطه سلطنتی را علم کنند، سخت در اشتباهند. موسولینی به ده کودتا دست خواهد زد، مانند هیتلر در سی ژوئن، توطئه گران را قتل عام خواهد کرد، ترجیح خواهد داد که بنبر خبیاتی تن در دهد و هزار عمل جنون آمیز انجام خواهد داد، و لسی قدرت را بدون مبارزه رها نخواهد کرد. او اکنون فرمان های ارتش و پلیس را در کنترل خود دارد، و خود را همچنان بنحوی گویا و بیرمعی، به ورزشکاران جوان تحمیل میکند. وانگهی، شاه، دیگر چنان افکاری را در سر نمی‌پروراند.

فقط شورش توده ای است که میتواند رژیم را از پای در افکند. این امر، مشکلات عظیمی را عنوان میکند. ولی راه حل دیگری وجود ندارد.

باید که پرولتاریا خود را سازمان بدهد و برای رهبری قیام مسلحانه - برای لحظه ای که

مناسب نمودن آن طولی نخواهد کشید - و خود را آماده کند .

ژانویه ۱۹۳۶

۱-ل

شکست غیرمنتظره نهضت مقاومت همیشه ، علی رغم ظواهر قضیه ، چیز زیادی از موقعیت سیاسی در ایتالیا را تغییر نخواهد داد . خلق ایتالیا اینک محکوم بکار اجبار است برای حمایت از یک امپراطوری سحر و شعبده بازی . فاشیسم همینکه دوره هدایت نهضت را چون آموخته‌های روزی را پشت سر گذاشت ، با افسردگی های عمیق بیشتری آشنائی خواهد یافت . امپراطوری نگاری جز این نخواهد کرد که دست طبقات حاکم را بیشتر توی حنا بگذارد . بحران ایتالیا ، فقط میتواند یک راه حل انقلابی داشته باشد .

ژوئن ۱۹۳۶

۱-ل

### در زمینه قیام مسلحانه

در بررسی حاضر ، باید نمای اخلاقی - حقوقی شورش را روی طاقتی گذاشت . آیا انسان حق دارد سرشورش بردارد ؟ سؤال مهم است . انقلاب آمریکا ، از طریق اعلامیه فیلادلفیا ، و انقلاب فرانسه ، از طریق اعلامیه حقوق بشر و مومنان ، قیام نمود و ای علیه سرکوب را جیره بندی کرد و اند . انقلاب بلشویک ، حتی بخود زحمت نداد که - با انگیزه های سنتی - برحق بودن عملیات خود را توجیه کند . قبل از

همه ، لنین ، با تفصیل عبارتی از کلمه ویتنز بروی جای پای کونسکی ، جنگ و در نتیجه جنگ داخلی را همچون ادامه سیاست از طریق وسایل دیگر ، تلقی میکرد . این تعریف ، اعتبار زیادی نداد ، زیرا با منطق یکسانی میتوان حکم را وارونه کرد و گفت که سیاست ادامه جنگ داخلی است از طریق وسایل دیگر . اسپنگو ( ۳ ) ، بارها ، زور زد که از روی این نمونه ، درباره جنگ و درباره صلح ، ظفرمائی کند .

بهرتقدیر ، قیام مسلحانه و جنگ ، در اصطلاح مشابه از یک معادله مشابه اند . وقتی که بین دولت ، روابط نتواند از طریق عادی ، یا تویهای حقوقی بین الملل عمومی ، ترمیم گردد ، جنگ بروز میکند . وقتی که مبارزه سیاسی نتواند از طریق قوانین داخلی - که دیگر قابل پذیرش جلوه نمی کنند - ، رام شود ، قیام مسلحانه بروز میکند . و از هر یک از این دو ، حقوق جدیدی تولید می یابد . وانگهی ، این یک پروسه عادی است . زیرا که اولین منبع حقوق ، چیزی جز قهر پیروزنده آن نیست .

این بررسی ، فقط قیام مسلحانه را مورد مطالعه قرار میدهد ، یعنی یک مرحله راه ولسی مهم ترین و اساسی ترین مرحله از آن در سیاست را که انقلاب نامیده میشود . انقلاب یک کل است ، قیام مسلحانه ، یک جزء آن .

قیام مسلحانه ، قبل از هر چیزی ، مفهوم قهر مسلحانه است که تسخیر قدرت سیاسی را نشانه میگیرد . در عمل ، نه تنها توده های ملی ، بلکه همچنین اقلیت اشرافی نیز میتواند سرشورش بردارد . شق اخیر ، با بررسی حاضر ، بیگانه است .

بنابراین ، نوشته حاضر ، فقط قیام توده ای را مورد توجه قرار میدهد و در حد است اصولی را که بر عملیات پیروزنده آن حاکمند ، مشخص کند ؛ قیامی که نه بسوز و زاری ، بلکه پرولتاریا ، پیشاهنگ خلق ، در رأس آن جای گرفته است . بدین معنا که قیام مسلحانه ما ، قیام کلاسیک قرن ماضی است .

این قیام ، هیچ ربطی با جنبشهایی ندارد که با همدستی ارتش یا ، خیلی ساده و راحت ، با همکاری ارتش بعنوان یک پای معامله ، این هدف را دنبال میکنند کسه افرادی را بجای افراد دیگر ، احزابی را بجای احزاب دیگر فرار دهند - کسه در حقیقت ، علی رغم بکار بردن رفقین رقیب ، جز جد الهای در وطن یک خانواده ، چیزی نگری نیستند . این جنبشها ، قیام مسلحانه نیستند ، بلکه در سینه چینی و

pronunciamientos ( توطئه ) یا کودتا بشمار میروند . اینها غالب اوقیاسات توفیق می یابند که اقتدار وسیع توده ای را بطرف خود جلب کنند ، ولی سیستم ششان بنحویست که خلق در آن نقش قربانی را ایفا میکند

مکزیک را که کارکنان آرمی، بطور کلی، بدینگونه اند باصطلاح "انقلابها" ی آمریکا  
لاتینی، که علیه نیروهای سنتی ارتجاع داخلی - کلیسا و خود الیسم روستایی -  
هدایت شده اند، به فتح یا لاطه به شرکت در دولت توفیق یافته اند، و از پرتغال  
منعنی تمام توده های روستایی، مزد بگیران و دهقانان فقیر ساخته اند.

همچنین گلیه در سیه چینی هائی که در کشورهای مختلف اروپائی، ارتجاع را قدرت  
رساند مانند کودتا بشمار میروند، نه قیام مسلحانه. از این جمله است قیام مسلحانه  
فاشیستی، علیه رژیم زمان آینده گرای آن. وانگهی، تاریخ نگاری فاشیستی، از قیام مسلحانه  
بلحقی نژاد حرف میزند. زیرا بد شواری میتوان راه پیمائی بطرف دم را چنین نامید - مانوئل  
بسیار پیچیده و راکد در جریان آن، موسولینی با چشمانی خیره ماند و بجانب میلان  
راه پیمائی میگرد، در حالیکه "لژیون" های نقش "گلون میلا" (۴) را در برآورد  
و متفرق ترین مناطقی ایتالیای مرکزی ایفا میگردند، در قطار هائی که بنحو اختصاصی  
برای امور ولتی تجهیز شده بود، مجانی یا با تخفیف، به مسافرت میبرد اختنند. کورزیو  
مالا پارتی (۵) که در این اقدام شجاعانه شرکت داشته در وان در وان خود را بسه  
فلورانس رسانید و بود، با الهام از ماکیاول، رساله ای در زمینه هنر - فوق العاده  
سهل و مطلقاً بدون خونریزی - تسخیر حکومت، نگاشته است. و بروی تمامی اشرف  
هموار حمایت کنند، روح متواضع پیر سود رینی پرچمداره از نو بصورت فاکتاء تجسم  
می یابد. خلاصه اینکه مالا پارتی از کودتا صحبت میکند، نه قیام. موسولینی  
شخصاً اعلام داشته است که انقلاب فاشیستی در سوم ژانویه ۱۹۲۵ آغاز شده است،  
بدینگونه، با پایهای بهم پیوسته، در اکتوبر سر نوشتی شلنگ می اندازد که فاشیستها  
را بد است که بروی اسبهای زره پوشان شاه، وارد ریح شده اند.

۱۹۱۲ تا ۱۹۲۶ میلادی سکی (۶) - که به همراه چند هتنگ باغی، علیه بلود رصورت  
گرفت، و بجای اینکه بیانگر خواست کشور باشد، نمودار خواست سرهنگان بود -، یک  
کود تابود، نه قیام مسلحانه؛ وجه ساده لوح بودن سوسیالیستهای روشوکه با اعلام  
اعتصاب عمومی، خواستند از آن حمایت کنند، و بدینگونه به سنتر - Don Pruest  
anda Oboedientia ی انارشیم روی انگیز لهستانیهای قرون گذشته اوست  
بخشیدند.

کود تابود نه تمام آن راه پیمائی ها و ضد راه پیمائی هائی که خصیصه مبارزه سیاسی بعد  
از جنگ (۲) را در مالکان مشخص میکنند، که از کوند لیس، ژنرال یونانی، یک شمشیر  
لا ینقطع در حال گردش، ساخته اند.

ما فقط به قیام مسلحانه توده های پر ازیم - توده هائی که در قرنهای ۱۸ و ۱۹،  
بورژوازی انقلابی را بعنوان پیشاهنگ داشته اند، و پیشاهنگ امروزی شان:  
پرولتاریا می باشد.

منظورمان از این جمله این نیست که نقش انقلابی بورژوازی، خانه یافته است. در  
کشور هائی که وحدت ملی شان جد بد است، و بطور کلی، در تمام کشورهای کوه  
سازمانهای کارگری تحت قیومت احزاب مترقی، و مکراسی بورژوازی بسر میبرند یا در هر  
حال، در آغاز تکامل سیاسی خویش می باشند، طبقات متوسط، هنوز برای رهبری  
خلق در مبارزه سیاسی او، فراخوانده میشوند. اما، در کشورهای که پرولتاریا،  
ببین شرایط اقتصادی و سیاسی مناسب، توفیق یافته است که حیات خود مختسار  
مخصوص بخود را ابراز کند، جای او، جای پیشاهنگ توده ای است. حتی اگر  
ارتجاع، او را برای مدتی سرنگون کرده یا در هم شکسته باشد.

منظورمان این نیست که قیام مسلحانه، تنها وسیله ایست که پرولتاریا بواسطه آن  
خواهد توانست اختیار حکومت را در دست گیرد. در اولین روزهای سپتامبر ۱۹۱۷،  
لنین حتی باورد داشت که شکل مسالمت آمیز بودن خشونت، امکان پذیر است. نوشته  
او، تحت عنوان: در زمینه صالحه ها، در صد و نشان دادن این امکان، بر میآید.  
متعاقباً، وقایع، در رد بگروستفاوش بخود گرفتند. ولی این چیز است که بابلا کون (۷)  
در مجارستان گذشت.

پرولتاریا که بدون خونریزی قدرت میبرد، بنا به اراده توده ای در یک دور قاشفتگی  
داخلی، فراخوانده میشود، میتواند، در صورتیکه توسط اکثریت عظیم مردم مورد  
حمایت قرار گیرد، بنحو استوار جای پای خود را محکم کند. ولی برای انجام این امر،  
باید سرعت دست بکار شود و یک ارتش توده ای را - که قادر باشد تحقق برنامه های  
فوری یا اضحلال و نابودی حکومت سابق را تضمین کند -، بر پا آورد. این کاری  
بود که بلا کون در سال ۱۹۱۹، با اشتباهات فراوان و در یک موقعیت بیسن الطسی  
نامساعد، در صد و انجامش برآید. این کاری بود که سوسیالیستهای انریشی - هر  
چند در یک حکومت مشترک با احزاب دیگر -، در سال ۱۹۱۸، با ایجاد ارتش خلقی،  
انریشی با خصیصه پرولتری، با نجاش پر داشتند.

هر چند که این امر در براتیک هیچگاه - جز در مجارستان، در سال ۱۹۱۹ - روی  
نموده باشد، با اینحال، باید - ولو در تئوری - قبول کرد که پرولتاریا، بعد از اینکه  
در یک دوره بطور استثنائی مساعد، بطور مسالمت آمیز، قدرت حکومت را در دست



گرفت، میتواند آنرا برای دفاع از منافع خود، تغییر دهد. ولی برای انجام اینکار، پرولتاریا باید با جان و دل، در میدان قیام مسلحانه، دست به عمل زند. موزه ولینوی هیتلر و ولفوس (۸)، هر یک در کشور مربوط به خود، ارزش واقعی دولت را در دست فاتحان آن، به نشانند او مانده. و ما عهد آرند عهد که در اینجا قضیه بر سرگند ارازشکلر یک دولت سرمایه داری به شکل یک دولت دیگر - ایضا سرمایه داری - است. بین یک دولت لیبرال و یک دولت دیکتاتور پال، یک دره فاصله وجود دارد. و دولت اخیرا مذکور، نهفت های مقاومت را بنحوی در هم شکسته و مخالفان را چنان نابود کرده است که متصور امکان پذیر جلوه نمی نمود.

ولی نباید به این احتمالات تئوریکي یا حدسی، دلخوش داشت. وگرنه، به استقبال انتظار محبت و فریب خوردگی ها خواهیم شناخت. در باره ای از کشورهای قبل از همه در ایتالیا، باید فقط به قیام مسلحانه اندیشید و خود را برای آن آماده کرد. اگر بگوییم حوادثی - امروزه غیر قابل پیش بینی -، خود را به پرولتاریا معرفی کردند که تسخیر قدرت از طریق دیگر امکان پذیر می باشد، پرولتاریا، دست او به سینه این طمسرق نخواهد گذاشت. ولی طبقه کارگر بخوبی واقف است که وظیفه او پیش بر اینست که پیشاهنگ صلاح خود را تشکیل دهد، پیشاهنگی که قادر باشد در اولین فرصت مساعد، پیروزندانه دست بگراشود. و هرگاه این فرصت رخ نمود، نباید گذاشت که هدس برود. وگرنه، خود با تهاجم دیگر ارتجاع، در هم شکسته خواهد شد (۹). در روسیه چه پیش می آمد اگر بلشویکها به فشارهای طرفداران، همین که هست، خوش است، تسلیم میشدند و از قیام مسلحانه انکار ۱۱۷ جنم پوشی میکردند؟ مسلم اینست که گراوند وک سی ویل هنوز بر روسیه حکومت میکرد و هنوز روسیه مقدس پابرجا بود. در ۱۱۷، کرتسکی، هنوز میتوانست با یک قرارداد صلح جداگانه، خود را نجات دهد؛ این تر، حتی در محافل روسی، معتقدانی داشت. ورکونسکی، وزیر جنگ، که شروع کرده بود سرانجام در بحال ناخبره نگه دارد، سرانجام، در بیستم اکتبر، نتیجه گیری صلح فوری و حتی جداگانه را به کمیسیون نظامی پارلمان موقتی آورد. نتیجه گیری صلح میتوانست تصاعد بلشویکها را در ارتش و توده ها، کاهش دهد. حکومت موقتی و جانشینانش، میتوانستند چنان زیر سای خود را مستحکم کنند که در زمینه مسئله زمین، در حالت یک ورکونسکی دیگر، بتواند فاتحه انقلاب را بخواند. وانگهی، این همان چیز است که بعد ها در آلمان و اتریش پیش آمد. در روسیه، و لنین، جلوی فاجعه را گرفت.

خود را برای قیام مسلحانه آماده کردن، بمعنای این نیست که پرولتاریا، ساده ترین راه حلها را در پیش گیرد. از میان تمام مسائل، مسئله قیام مسلحانه از همه وحشتناک تر است. قیام مسلحانه، قبل از هر چیز، یک درام عظیم میباشد. پرولتاریا، با آن، بر سر هست و نیست خود بازی میکند. ولی اگر از آن چشم پوشی کند، چه بر سرش که نخواهد آمد!

در سوارتر از این، موقعیت احزاب پرولتری است. اگر اینها فروریست، هواداران قانون و دموکراتیک باشند، زمانیکه قهر بمثابة تنها وسیله دفاع از نهاد هائی جلوه خواهد کرد که در آنها عضویت دارند، خود را در توسل به قهر، عاجز نشان خواهند داد. اگر انقلابی باشند، در کشور بیگانه میمانند. دوران بعد از جنگ (۲۰)، یک تجربه طولانی بود. بحران، نه تنها برای انترناسیونال دوم بلکه همچنین برای انترناسیونال سوم در اروپا، عظیم بود. احزاب کمونیست، موفقیتها و بزرگتر از احزاب سوسیالیست بدست نیاروند. فقط یک حزب با شکست مواجه نشد بلکه پیروزی بدست آورد و پیروزی مطلق بدست خواهد آورد، و آن، حزب بلشویک روسیه است. دلیل این امر، همانقدری ذهنی است که عینی. تاکتیک انقلابی و تاکتیک دموکراتیک، محصول شرایط سیاسی داخلی میباشد.

در کشورهای با قانون اساسی لیبرال - دموکراتیک، اکثریت پرولتاریا، به توسعه یک تاکتیک دموکراتیک، گرایش پیدا میکند و رکارد ولت، جامیگیرد. آن قسمت (کوچک) از پرولتاریا که بمخالفت با دولت برمیخیزد و پیمان انقلابی سخن میگوید، عقیده توده ای را با خود به همراه ندارد. یک بخش کوچکی از پیشاهنگ روشنفکران، جوانان، و فقط بخش کوچکی از کارگران به همراه اوست. خرد و بورژوازی، مخالف اوست و توده، با او نیست. انقلابیون آنچه کمبود دارند، فضاست - فضائی لازم برای اینسکه بشیوه ای جالب، جریانهای غیر قانونی، سازمانهای مخفی، شوروهیجان برای انقلاب، توسعه و گسترش پیدا کنند. دعوت به قهر، بازتابی نمی یابد. توده، جز در حالت قریب الوقوع بودن مبارزه و در امید به پیروزی، بشوروهیجان نمی آید. انقلابی که فقط در یک آینده دور است، امکان پذیر جلوه کند، نظرتوده را به خود جلب نمیکند. بهمین دلیل است که علی رغم انقلاب روسیه، بحران بزرگ (۱۰)، بیکاری و محرومیتهای پرولتاریا، و با وجود یک سازمان صنعتی قوی نظیر انگلستان، آلمان، بلژیک و فرانسه، احزاب کمونیست توفیق نیافته اند بطور جدی خسود را بقبولانند. و بهمین دلیل است که در کشورهای ایتالیا و آلمان، و حتی پرولتاریا،

از دو جانب بوسیله ارتجاع و نهادهای دموکراتیک، مورد حمله قرار گرفت، پرولتاریای  
 رفورمیست - دارای اکثریت -، به علت عجزش قادر بر مبارزه نشد، و پرولتاریای انقلابی  
 - در اقلیت -، امکانات مبارزه را در اختیار نداشت. اولی، بخاطر تعلیم و تربیتش  
 در هواداری از قانون، خود را از میدان نبرد کنار کشید، دومی، بخاطر ناتوانی اش.  
 اینست درام کشورهای که فاشیسم در آنجا پیروزی یافته است.  
 در کشورهای نظیر ایتالیا، آلمان و اتریش، که یک موقعیت انقلابی وجود دارد،  
 پرولتاریا الزامات برای باز یافتن وحدت خود، بطرف یک میدان انقلابی کشاند، شد  
 است. رفورمیستها و هواداران قانون، دیگر را اینجا، حق حیات ندادند. اختلاف  
 نظرها در زمینه بینش نظام سوسیالیستی، ناپدید میشوند و توقع منحصر فردی که  
 خود را تحمیل میکند: انقلاب است. اکثرانیتهای دیگر، قابل درک نیستند. یک  
 ایدئولوژی سیاسی انقلابی باید به همراه یک ایدئولوژی سیاسی - نظامی شورشی حرکت  
 کند. اگر ایدئولوژی اخیرالذکر وجود نداشته باشد، نه قیام مسلحانه خواهیم  
 داشت و نه انقلاب.

در شواریهای دیگر طرف هموار شد، در طرف دیگر از نوظهور میشوند و تکثیر می یابند.  
 زیرا که باید همه چیز از صفر شروع کرد، سازمانهای گذشته دیگر هیچ دردی نخواهند  
 خورد. فاشیسم نابودگر، از روی آنها عبور کرده است. طبقه کارگر، باید بچشم  
 فدائگاری تن در دهد و چه شهیدانی بدهد تا اینکه یک مشت از مردان تابسل  
 اعتماد، خود را به خلق بقبولانند، بصورت پیشاهنگر رهبری کنند، در آیند، و خلق  
 را بطرف پیروزی رهنمون شوند!



تئوری لنینیستی قیام مسلحانه

قیام مسلحانه، یک هنر است نظیر جنگ، و نظیر سایر هنرها تابع پارامی از قوانین است که  
 از یاد بردنشان حزب را - که با رعایت نکردن آنها مرتکب جرم شده است - بطرف  
 نابودی خود سوق خواهد داد. لنین بدینگونه حرف میزند. از طریق همین  
 اندر زاست که میتوان به انگلس نزدیک شد - به کسی که تمامی رفتار قیام مسلحانه  
 اکبر، طعم از اوست.

مارکس (در زمینه نظامی) مرد عمل نبود. او فرمولهایی را برای به جنین داد. او  
 توده ها را هدایت میکرد و ولی در زمینه استراتژی و تاکتیک خود را در اختیار انگلس قرار  
 میداد. او انگلس را چون یک فرد اهل فن قبول داشت و در صحبتهای خود مانی او را

"ژنرال" صد امیزد. و او خود را در اختیار انگلس میگذاشت، بهمانگونه که قدرت  
 سیاسی، در زمینه مسائل تکنیکی، خود را در اختیار مقامات نظامی میگذارد.

انگلس، همواره شور و علاقه ای خاص در زمینه مسائل نظامی داشته است. رویارویی ها،  
 مطالعات تطبیقی و این در بد روشن و مستمر در زمینه قیام مسلحانه، در نزد او از همینجا  
 ناشی میگردد. او مدت یکسال بعنوان داور طلب در هنگ توپخانه کار خود مست  
 کرد، و در این دوره ای زیسته است که حتی استاد آن فلسفه، در پروس، هنر نظامی  
 را می آموختند. این دوره ای بود که کارهای نظامی و سیاسی جنگهای پیروزنده اند  
 ۱۸۶۴، ۱۸۶۶، ۱۸۷۰، از آن برخاسته اند. انگلس از این تجربیات بهره گرفت  
 - همانطوریکه لنین از تجربیات جنگ روس و ژاپون بهره برداری کرد -، آنها را  
 در خود تحلیل برد و جوهر اصول اساسی -ی که بر پیروزی حکم راندند - را از آن خود  
 کرد. اگر رهبران پرولتاریای انقلابی بعد از جنگ (۲) از انگلس پیروی کرده بودند،  
 احتمال بسیار زیاد وجود داشت که فاشیسم در صعود خود با مشکلات عظیم مواجه  
 گردد. ولی در تمام مدت پس از جنگ اروپائی - تا سال ۱۹۳۴ -، این نه اردوگساده  
 پرولتاری، بلکه اردوگساده پیروزی بود که با روحیه جنگجوی آشنائی یافت.

انگلس، در انقلاب و ضد انقلاب<sup>(۱)</sup> که مدت های طولانی و حتی تا همین سالهای اخیر  
 به مارکس نسبت داده میشد، یک تعدد اصول پایه ای را مقرب میدارد، با اینکه  
 در سال ۱۸۵۱ نوشته شده، هنوز امروز اعتبار خود را حفظ کرده اند. لنین، منبع  
 الهام خود را در این اصول - که او نیز آنها را از آن مارکس می پنداشت -، جستجو  
 میکند، و تفصیلات خود را، با تعمیق مطالعات خود در هنر نظامی، بر اساس آنها  
 توسعه میدهد.

لنین نمیگذارد که دریافت حقوقی و سیاسی دولت دموکراتیک اروپای غربی - در یافتی  
 که قسمت اعظم سوسیالیستهای قرن نوزدهم، از جمله سوسیالیستهای روسی در آن  
 سهیم بودند -، او را گول بزنند. دریافت مارکسیستی از دولت، بزجاج سوسیالیست  
 دموکراتهایی که در فضای لیبرالی چون انگلستان یا فرانسه (و تاحدی، حتی تحت  
 اشکال فاهد تجربه و دیپلوم، چون ایتالیا و آلمان) می زیسته، سازگار نبود و حتی خلق  
 و خوی شان را تنگ میکرد، و در میان سوسیالیست دموکراتهای روس، افرادی نظیر  
 پلخانف و مارتف، بیشتر اروپائی بودند تا تاتار. لنین، در دولت روس، در محکم  
 دشمن را می دید که در آن - حالا معضاری برج و باروهایش هر طور که میخواهد  
 باشد -، طبقه حاکم لانه کرده است. بنابراین، شکی وجود نداشت: در محکم،

فقط اسلحه در دست، میتواند مورد حمله قرار گیرد، و باید آنرا با خاک یکسان کرد. در کشورهای بزرگ با رژیمهای مبتنی بر قانون اساسی و دموکراتیک، دولت، بنظر اکثر سوسیالیستها، بمثابة دژ محکم دشمن جلوه نمی کند، بلکه يك كستارگاه بزرگ بهمان گذشته و از یاد رفته بنظر می رسد، بنحویں بهتر، بمثابة يك اقامتگاه بزرگ و راحت جلوه میکند که در آن برای همه جا وجود دارد. اقامتگاه ملی که کسی ادعای مالکیتش را نمیکند، ولی هر موسسه ای که قادر به پرداخت مال الاجاره باشد، حق وامکان دارد که آنرا به اجاره خود در آورد. دولت، که بنای نهاد بد کند و شومش، از نظر گساة لنین، از همان آغاز خستگی سیاسی اش، همچون دژ محکم سن پیر و سن پل، و همچون کاخ زمستانی، پناهگاه سلطنت مستبد و خون آشام پطرگبیر و کاترین دوم جلوه میکند که سلاحهای نمایشی و چشمگیر ابتکاری انداخته، و تسلیحات درو را با توپهای کالیبر کوچک و متوسط، مدرنیزه کرده اند. و در گرد آن، نه سربازان زره بتن کرد و تشریفاتی بانیم تنه هائی از حلی سفید مظلای کاری شده، بلکه قفقازیهائی ریشو با کراوات و تفنگ کارابین بچشم میخورد. برای خلق، هیچ راه ورودی بد داخل آن وجود ندارد.

از همینجا، شکل گیری خود انگیزه روانشناسی انقلابی لنین تولد یافت، که با طرز فکر طرفداری از قانون و مشروعیت طلبی رفقای سوسیالیست اروپائی یا اروپائی شده اس متفاوت است. در قیقا همانطوریکه دژ محکم سن پیرو سن پل یا کاخ زمستانی با کاخ بوکینهام یا حتی المیزه تفاوت دارند (۱۲). بروی این دید مادی از دولت مستبد، و بزودی، به شیوه ای معقول، يك دید انتقادی پیوند میخورد. تئورئی از آن حاصل خواهد آمد، که برای همیشه و بنحوی جدائی ناپذیر به پزانتیک متصل شده است. ماکه در تحت يك رژیم فاشیستی زندگی میکنیم (۱۳)، امروزه منطبق مطلقا بر این موضعگیری را درك میکنیم.

در حالیکه تمامی سوسیال دموکراسی، بعدت بیس سال، به شرکتهای تعاونی، به سندیکاها و به پیروزی پارلمانی می اندیشند، اندیشه لنین، و نتیجه سازمان کارگری است، البته با فکرو دیدی بسیار متفاوت از فکرو دید لایپارت (Leipart)، آرگونو (Aragona) و توماس (Thomas). اوها همان فکرو دیدی به قضایای نگرد که يك فرمانده ستاد - و قتیکه بخواهد ارتش را در احتمال بروز يك جنگ، سازمان دهد. بهمین دلیل است که او در کنار مسائل مهم سیاسی و اجتماعی که پرولتاریا باید با آنها مواجه شود، مسئله قیام مسلحانه را قرار میدهد. و قتیکه،

در ژانویه ۱۹۰۵، در مسکو در سن پترزبورگ، این خمیرمایه انقلابی شکل گرفت و بزودی خود را بنمایش گذاشت و ابعاد پیش بینی نشد مای بخود گرفت، بننن از قیام مسلحانه از نقطه نظر و گانه تئوریک و پزانتیک آن یعنی: ایدئولوژی و سازماندهی، سخن می گوید. در همین ایام است که در میان مسخره و اعتراض طرفداران اقدام در چهار چوب قانون، خاطرات گروزه ره (Cluseret)، ژنرال کمون پاریس، در زمینه تاکتیک نبرد خیابانی را انتشار میدهد. پس از شکست قیام ماه دسامبر همین سال، پلخانف و شاگردانش اعلام میدارند که اسلحه بدست گرفتن يك اشتباه کور کانه بوده است. لنین، بنویه خود، اعلام میکند که اگر اشتباهی رخ داده در این بوده است که با مهارت لازم، اسلحه بدست گرفته نشده بود. پلخانف بر این تجربه را تجویز می کند، لنین به اصلاح و تکمیل آن حکم میدهد. اولین "دوما" از این نظر بوسیله لنین بایکوت میشود، که او تنها کسی بود که اعتقاد بداشت تزارسم بتواند شتقی چون بنای دموکراتیک، پس بدهد. و او خود را موافق تشکیل تریلا فاصله ای برای عملیات، اعلام میدارد. طغیانهای "اسوآپورک" و "کرونستات" که بهنگام انحلال دومین "دوما" پیش آمد، لنین را بشور و هیجان انداخت. در قیقا همانطور که کمون پاریس، مارکس را بشور و هیجان در آورد، بود -، و ضرورت این امر را اعلام داشت که تمامی طبقه کارگر وظیفه دارد که از این طغیانها حمایت کند.

از این تاریخ به بعد، حتی یکسال سپری نمیشود که لنین، مسائل مربوط به قیام مسلحانه را همچون اولین مسئله سازماندهی پرولتری مورد توجه قرارندهد. در میستها با تحقیر، او را بلا تکلیف میخوانند، تقریبا مثل اینکه بلا نیکی يك دیوانه زنجیری، يك عاشق دلباخته کور تابوده است. لنین همچون يك حرفه ای بمطالعه هنر نظامی می پردازد، از وری نوشته هایش بروشنی مشخص است که او نه تنها با گروزه ویتز (Clausewitz) همیقآشنائی یافته است، بلکه حتی مولتکه (Moltke)، فون در کولتز (Von der Goltz) و همچنین با احتمال زیاد، گوخ (Goch) را مورد مطالعه قرار داده است. او علاقه ای خاص به گروزه ویتز داشت، به کسی که در مبارزه ۱۷۹۱ در ایتالیا و در تئوری جنگ بزرگ، اصول و مانور نبرد، در قیقا بهمان نحوی مورد مطالعه قرار میگیرد که گوش تاثیر خود را در ارتشهای توده ای و در نبردهای ژنرالهای ژاکوبن فرانسه انقلابی، باز یافته اند. گروزه ویتز، یعنی تجربه آموزی ها ناپلئون، اجبارش به مدرسه رفتن برای اینکه بتواند يك بلوتشر (۱) هشتاد ساله را شکست دهد، کسی را که در میان ریشخند درباریان و خیریت ژنرالهای پروسی از شلیك يك گوله خود داری میگرد، مگر اینکه قبلا آیات تاکتیکی فرد ریک (گروزه ویتز)

رایبورت طلبیده باشد. گویزه ویتزه یعنی اصول جنگ مدرن. اگر قیام مسلحانه هنری مانند جنگ است، لازمست که جنگ را نیز عیقا بشناسیم، بمنظور اینکه قادر باشیم روزیکه پرولتاریا بیک نبرد بی امان تن درخواهد داد - یک تعداد از اصول اساسی آنرا مورد اجرا در آوریم.

چه تجانس آرای در این تدارک تئوریک بی چشم میخورد که خاص لنین بود! حد و دره سال بعد، در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، بهنگام جلسه کمیته مرکزی حزب بلشویک که در مسکن تشکیل یافت، طبیعی بنظر میرسد که لنین بگوید که اگر موقعیت برای قیام مسلحانه پخته و مناسب جلوه کند، این قیام مسلحانه اجتناب ناپذیر خواهد بود، و لازمست که آنرا همچون یک هنر تلقی نمود.

بدینگونه تئوری قیام مسلحانه در نزد او پیش ازینست قوام میگیرد. رفورمیستها ایراد خواهند گرفت که در مقابل یک ارتش مجهز با سلاحهای مدرن و توپهای با شلیکهای سریع، فکر پیروزی در نبرد های خیابانی، امری جنون آمیز بنظر میرسد. لنین میداند که تجربیات تمام قیامها - همچون تجربیات تمام جنگها - نشان داد است که پیروزی همواره امکان پذیر است، البته در صورتیکه یک تعداد از اصول پایه ای - تغییر ناپذیر، علی رغم تبدیل و تغییرات قرینها - به شیوه ای مناسب، ترجمه و تفسیر گردد و مورد اجرا در آید. بهمین نحو - همانطوریکه (مارشال) فوش Poch میگوید - اصولی که مکانیک در اختیار هنرمعماری میگردد از تغییر ناپذیر میباشند، چه مسئله بر سر بنا هائی سنگی باشد، چه چوبی، چه آهنی، و چه سیمانی.

بدین ترتیب، تدارک سیاسی، برای لنین و برای رفورمیستهای اروپائی، معنائی کاملا متفاوت پیدا خواهد کرد. و نتایج پراتیک نیز کاملا از هم متفاوت بود مانند. در لحظا و تعیین کنند، و لنین، زنجیر الزجام قیام مسلحانه میگذرد و قدرت را در دست میگیرد! رفورمیستها که در کنگره های "گوتا"، "ارفورت" و "هایدلبرگ"، بهم پیوستگی شرافتند انه ای را ابراز میداشتند، مترابویزها را علیه "باند های راهزنان" پرولتاریای انقلابی بکار گرفتند، و همچون سرجوخه های درخشان من آبد ارخانه های امپراطوری، تکمیل کردند و تسلیم شدند. با اینهمه، اینها تجربیات ایتالیائی، سرشار از تعلیمات، را در اختیار داشتند! اینها به دولت یعنی سازمان عالی اعتقاد داشتند، که از مرز طبقات در میگذرد - حتی وقتیکه این دولت بوسیله ژوکرها و مارشالهای امپراطوری دفاع کرد که دولت، در دست آنها همچون کارابینی میباشد که بوسیله توپ بچنگ آید. لنین، گول ظاهر دولت

جمهوری، یا بصورت چنین دولت در آمدن، را نمیخورد، و حکومت موقتی منسوخ از انقلاب فوریه را همچون جانشین و ادامه دهند، و او ستم و سرکوب رژیم تزاری تلقی میکند. مگر کرنسکی نبود که به گرانند وک میشل گفته بود: " شما بخشنده تریم انسانها هستید؟ " و وقتیکه گرانند وک، در مقابل اعضای حکومت موقتی، خلع خود را - خلعی که لا اقل بخیال خودش موقتی می نمود - اعلام داشت، کرنسکی کسدر آنوقت وزیر ادگستری بود، با تاثری صاد قانه ابراز داشت: " عالیجناب، شما نجیبانه جام مقدس قدرت خود را در اختیار ما قرار دادید. من در مقابل تسان سوگند یاد میکنم که این جام را، بی آنکه یک قطره از محتوی آن بزمین بیفتد، به مجلس موسسان تحویل خواهیم داد. " لنین، چنان جام پر دست اندازی در زیر پای این جانشینان بوجود آورد که نه تنها در طول راه، نوشابه گوارا بزمین برت گردد، بلکه حتی خود جام نیز، گم و گور شود. برعکس، سوسیال دموکراسی آلمان، با چنان تحق و متانت، با پاهای لاک پشتی، راه پیروزی که توفیق یافت جامی را که گیوم دوم در اختیارش گذاشته بود به هیئت ارتف بهم کند، بی آنکه یک قطره از نوشابه گوارایش بزمین بیفتد.

هرگونه فکر حادثه جوشی با اید تلوژی مبارزه مسلحانه لنین بیگنافاست. از نقد برهناید توقع زیادی داشت. قیام مسلحانه همانند جنگ، خطرات و نگرانی های مخصوص بخود را دارد، ولی در صورتیکه پرولتاریای انقلابی، بنحوشایسته در یک میدان گشود، عمل کند و هیچگاه تد ابرایش را از یاد نبرد، این خطرات و نگرانی ها میتواند بحند اقل تنزل یابد. برای حمله کردن، قبل از هر چیز باید عقب جبهه ای برای پوشش داشت. لنین برای قیام مسلحانه، حتی اصول نظامی امنیت استراتژیک را مورد اجرا می گذارد. مانور ارتش ژاپن در راه پیمائی تهاجمی اش، در خاطره او حک شده بود: ارتش اول، در "جینامپو" پیاده میشود، ولی قبل از آن، تیپ دوازدهم پیاده شده است که نقش پیشقراول را بعهده میگیرد. همینکه عملیات پیاده شدن ارتش اول انجام شد، بنوبه خود، نقش پیشقراول را بعهده میگیرد و عملیات پیاده شدن و راه پیمائی ارتشهای دوم، سوم و چهارم را تضمین میکند. در اینصورت در هر لحظه، در هر نقطه - قدرت دشمن هر چه میخواهد باشد - احتمال غافلگیری و ضربه خوردن غیر ممکن خواهد بود. بطور خلاصه، این تمرکز تکامل یافته ارتشهایست که مولتکه در سال ۱۸۷۰ برای اشغال فرانسه، فرماندهی میکرد. ولی لنین، قضایا را از نزد بکتر، در کسور خودش، مورد توجه قرار میدهد. بهمین

دلیل است که پرولتاریا هیچگاه کورکورانه خود را بدامن یک اقدام مسلحانه نمی اندازد، بلکه منحصرأوقتی دست بجنبه میزند که بسیج عمومی خاتمه پذیرند، میدان مبارزه مورد مطالعه قرار گرفته و کارآئی واقعی - نه حدسی - ساختمانیش کنترل شده باشد. اگر این مقدمات را بخوبی مورد توجه قرار دهیم، درک خواهیم کرد برای چه لنین، مصلحانه با قیام سوم و چهارم ژوئیه ۱۹۱۷ مخالف بود، برای چه در ماه اوت همین سال، بهنگام اقدام ارتجاعی کورنیلف، لنین پرولتاریا را فقط علیه این شخص، و نه علیه حکومت موقتی، برانگیخت؛ و بالاخره، برای چه، کسی بعد، چنین ارزیابی کرد که لحظه موعود برای عملیات فرارسیده است.

معیار حاکم، عبارتست از تشکیلات سیاسی و نظامی یک پیشاهنگر بخوبی تدارک و آماده شده - برخلاف عقیده منسوب که فکر میکرد برای بدست گرفتن قدرت سیاسی باید صبر کرد که آگاهی تمامی طبقه کارگر حاصل آید. چگونه ممکنست کمترین اهدی به تجربیات تمامی یک قرن و به روشنگری توهمات لاسال، نارود و لنتسی ها (Narodnitsi) روسی و تمام رفورمیستهای اروپائی - که خیال میکردند که آرای عمومی از طریق انتخابات، بزودی، اکثریت مطلق و آگاهی سیاسی را به کارگران و دهقانان، اعطا خواهد کرد - قائل نگردید؟ مارتف، باتکیه کردن بچند تاکید انگلس - که به شیوه ای دکامتیک آنها را تفسیر و تفسیر میکرد، و به خیال خودش تصور می نمود که در ارد امروز صحبت میکند -، چنین ارزیابی میکرد که زمان انقلابهای انجام یافته برای پیروزی غافلگیرکننده و پیش بینی نشده قدرت - از طرف یک اقلیت کوچک آگاه، که در یک حالت ابهام آمیز و بد مشخص شده طغیان، خود را در رأس توده ها قرار میدهد - برآمده است. ولی نقش ژاکوبین ها و بد بازار قرن نوزدهم هنوز خاتمه نیافته است.

لنین، مرکزاندیشه خود را بروی قیام مسلحانه میزان میکند، بنحویکه قبل از او کسی هرگز با اینکار دست نروده بود. نباید عبارات او را بطور مجزا گرفت و آنها را مطلق تلقی کرد، بلکه لازمت که بخشهای مختلف تئوری او را بمثابة میزان آزمایشی تلقی نمود که در روشن کردن اندیشه اصلی او ماریاری می دهد. ماهین نوشته های سال ۱۹۱۰، که مهمترین همه از نقطه نظر تئوریک، اثریست که با همکاری زینوویف نوشته است، و نوشته ۱۹۱۲ اش که تحت عنوان نامه به رفقا انتشار یافته است، خواننده ای که جز این دو سند را شناخته باشد، ممکنست اختلاف و حتی تضاد را مشاهده کند؛ ولی حقیقت چیز دیگریست. نامه به رفقا، بیشتر یک مقدمه اصول تئوریک، موقعیت را بدان گونه که در اکتبر ۱۹۱۷ بود، است، معرفی میکند. این قبل از هر چیز، یکمنوع

بحث و گفتگوست بدین منظور که نشان بدهد که موقع مناسب برای قیام مسلحانه فرارسیده است. وانگهی، بخش اصلی، متکی بر نقاط اساسی تئوری اوست، که بطور مد اوم در کلیه نوشته های او میتوان بازیافت. و بخش ثانوی، همچون معرف عناصر لا زمیست در باره ای از اوضاع و احوال های مساعد که لنین در آن هنگام در موقعیت روسیه برخوردار کرد - که بد شواری میتوان، بیک شیوه کلی، (تحقیق آنها را) متوقع بود -؛ بتعبیر دیگر، هیچ قیام مسلحانه دیگر، در تحت روشنائی این معیارها، دیگر هیچگاه نخواهد توانست بصورت امری امکان پذیر جلوه گرشود. زیرا که موقعیت اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بطور استثنائی مساعد بود و زیرا که آنهمه عناصر تحریک کننده به عمل را در اختیار داشت که فقط نصف آنها، امروز کافی خواهد بود که دست یازیدن بیک قیام مسلحانه - با امید موفقیت - را تحقق پذیر کنند. اما خصیصه تحریک در آشن نامه به رفقا - که بمنظور بسیجیان در آوردن نوشته شده و نه برای بصورت تئوری در آمدن -، در محتوی، حتی بانوشته های پیشین او - نوشته هائی که تکامل زیرین را ارائه میدهند - مغایرتی ندارد.

۱- هیچگونه قیام مسلحانه امکان پذیر نخواهد بود مگر در صورتیکه طبقات حاکم در یک بحران سیاسی شدیدی بسربرند و قادر به حکومت کردن نباشند، و مگر در صورتیکه ناراضی و محرومیتهای در حال تزايد، طبقات مستبدید را بطرف طغیان سوق دهد. فقط این عناصر هستند که میتوانند موقعیت انقلابی بطور یقین مساعد را تشکیل دهند. ولی، اگر با طرفیت انقلابی توده ها و کاررها پیش بر خورد نکنند، به قیام مسلحانه منتهم نخواهد شد. بزبان دیگر، قیام مسلحانه فقط در صورتی امکان پذیر است که شرایط عینی و شرایط ذهنی به یاریش بشتابند. قیام های مسلحانه هیچگاه نمیتوانند در شرایط عادی، فرماندهی شوند.

۲- قیام مسلحانه نه باید بر اساس یک توطئه (لنین غالباً این کلمه را بکار میرود) بمنجهت خاص آن، بلکه برای مشخص کردن سیمه ای که بوسیله چند فرد چیده میشود، و توده با آن بیگانه است) پایه گذاری شود و نه بر اساس یک حزب، بلکه بر پایه یک طبقه پیشرو، طبقه ای که بنوبه خود، باید بروی فشار انقلابی تمامی یک خلق تکبیه کند. قیام مسلحانه باید در در ورفانقلاب بد در حال تصاعد منجر شود، یعنی بهنگام اوج شود و هیچجان پرولتاریا، در زمانی که دشمنان در تردد بسر میرند، و به همراه آنها متحدان ضعیفند و بنحو کجد اروم نیز رفتار میکنند.

۳- قیام مسلحانه باید بهنگامی برپا کرد که بتواند تنها بروی تسخیر قدرت سیاسی، بلکه همچنین بروی دفاع از آن و نگهداری اش، حساب کرد.



اینها اصولی هستند که حتی تروتسکی، و وقتی که میخواهد شرایط قبلی یک قیام مسلحانه را نشان دهد، معین میدارد. یعنی: عدم قابلیت مبرهن طبقات حاکم در پیدا کردن راه حلی برای بحران و خصوصاً خشم اکین علیه نظم از قبل برپا شده، آثار ضایعی طبقات متوسط و تابلشان برای حمایت از پرولتاریا.

انشرناسیونال کمونیست (۱۰) و تئوری قیام مسلحانه لنین را بحساب خود میگیرد و اعلام میدارد که قیام مسلحانه فقط زمانی امکان پذیر است که طبقات حاکم از هم پاشیده شده اند، زمانی که توده ها در حالت خمیرمایه انقلابی بسر میبرند و در نتیجه برای دست بعمل زدن و اقدامی کردن آماده اند، و بالاخره زمانی که عناصر بینابینی (خرده بورژوازی و اقلتاری از طبقات متوسط) مورد دند و نظری پرولتاریا تسامیل پیدا میکنند.

این اصول کلی - که تجربیات کلیه قیامهای مسلحانه موفق و ناموفق، آنها را به بنایه اصولی محقق و جدی نماید - را به اینهاست: - راه با اینهمه، نه باید وحی منزل تلقی کرد. بهمین نحو، نباید این تاکید - که بر اساس آن، قیام مسلحانه مانند جنگ، یکسک هنراست - را مویه میند برفت. اصول کلی که بر هنرجنگ حاکمند، قرص ترا اصولی میباشد که بر قیام مسلحانه فرمان میرانند. قبل از هر چیز، در جنگ، رزمندگان - از ترس محکوم شدن به مرگ -، مجبوره جنگیدن میباشدند، در حالیکه در قیام مسلحانه، لاهل در مرحله اول که دشوارترین مراحل است، شرکت رزمندگان، در اول طبلانسه صورت میگردد. در جنگ، در هر لحظه، در قیام مشخص است که چه تعداد جنگندگان ترا میتوان میدان نبرد گسیل داشت، در جنگ داخلی، همه چیز نامعلوم و غیر محتمل است. در جنگ، برای پیشرفته ترین دولتها، تسلیحات لازم از هر جهت تضمین شده میباشد؛ در قیامهای مسلحانه، حتی قیامهایی که با انانسی تهیه و تسد ارتک شده، ممکنست، در آغاز، فاقد اسلحه بوده و یا اسلحههای نامناسبی در اختیار داشته باشند که جوابگوی نیازشان نبوده باشند. در جنگ، جبهه ارتشها، کاملاً مشخص شده است؛ در قیام مسلحانه، این امر در تنهای مدید نامشخص میباشد. در جنگ، ارتشها همواره از نوعی آزادی در مانور برخوردار میباشدند؛ در قیام مسلحانه، این آزادی با اولین ضربه، محدود میگردد. با اینهمه، همینکه قیام مسلحانه برپا گردد، در یگر نمیتوان متوقف کرد.

این تفاوتها به قیام مسلحانه اصولی را ارائه میدهند که انعطاف پذیرند و باید اطلاق نیستند. وانگهی، قیام مسلحانه را با مطالعه قیامها میتوان فراگرفت، یعنی از طریق

تجربه، و نه قبل از هر چیز با استخراجهای نمود آمیز. باید از طریق استنتاجهای احتیاط آمیز، از برای تجربه، فقط تجربه، دست بگارشند.

توضیحات

(۱) Insurrection یا Insurrezione را در فارسی میتوان

شورش یا شورش مسلحانه ترجمه کرد.

اما متاسفانه در زبان فارسی بعضی ازواژه ها بد نام شده اند. از یک مقدار آنها که بگذریم، این امر، ریشه تاریخی و فرهنگی دارد. غالباً ارتجاع با فرهنگ ارتجاعی خود، در مارک بدزدن بروی بعضی ازواژه ها، کمک شایانی میکند. مابقی اینکه قصد "خوشنام" کردن بعضی ازواژه های بد نام شده را داشته باشیم، مثلاً برای نمونه باید بگوئیم ارتجاع که خشن ترین و وحشیانه ترین انواع تروریسم را اعمال میکند، برای کوپیدن انقلابیون، ریاکارانه و عوام فریبانه ازواژه "تروریسم" کمک میگیرد. وجود همین واژه تروریسم چه "موهبت آسمانی" است برای رژیم تروریستی شاه جلال، و صیهونیستهای اسرائیلی و سایر رژیمهای مرتجع پنج قاره و مطبوعات "لیبرال" آمریکائی و اروپای غربی!

رژیمهای دیکتاتوری و همچنین غالب رژیمهای با اصطلاح لیبرال پنج قاره، و خشن ترین و وحشیانه ترین انواع دیکتاتوری را اعمال میکنند، ولی مزورانه و عوام فریبانه بد دیکتاتوری پرولتاریا را بیاد حمله و مسخره میگیرند. تا سفاک انگیزاست که رفورمیستها بدون اینکه بکوشند مفهوم عالی و دقیق و عمیق انسانی دیکتاتوری پرولتاریا را (که در یک دوره معین، و برای ساختمان جامعه کمونیستی، یک جامعه بدون طبقه، اجتناب ناپذیرست) برای توده ها روشن کنند، بد نیست این اصطلاح را بطور کلی از فرهنگ لغات خود حذف کرده اند. وقتی رفورمیستها چنین کنند، در یگر حساب سوسیال دموکراتها سا پاک روشن است ❖

❖ مثلاً ماریو سوارز، رهبر حزب سوسیالیست پرتغال، در آوریل ۱۹۲۵، در زمان مبارزات انتخاباتی مدعی شد: "ما از نوعی مارکسیسم الهام میگیریم، نه از لنینیسم" و بد نبال آن، ساده لوحانه اضافه کرد: "ما مخالف هر نوع دیکتاتوری هستیم حتی دیکتاتوری پرولتاریا".



خلاصه اینکه: شورش نیز، بدلیلی دیگر، جزو واژه های "بدنام" شده است، در حالی که واژه قیام، چنین "اثر" بدی را ندارد. بحکم همین اخبار، ما در ترجمه این اثر، بجای شورش (Insurrezione)، واژه قیام مسلحانه را بکار بردیم.

بهر حال، Insurrection را میتوان شورش یا قیام مسلحانه و حتی بیک مفهوم مبارزه مسلحانه ترجمه کرد.

(۲) منظور از جنگ، در اینجا همه جا، بعد از جنگ اول جهانی است، زیرا همانطوریکه نویسنده در مقدمه بر چاپ ایتالیائی اشاره کرده است، کتاب "تسوری قیام مسلحانه"، در سال ۱۹۳۶، یعنی قبل از جنگ دوم جهانی، انتشار یافته است.

(۳) Oswald Spengler، فیلسوف و مورخ آلمانی که در شهر "بلاکتورک" تولد یافته است (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶). افول غرب، از آثار معروف اوست.

(۴) Colin maillard، یک بازی و منجمعی که در آن، یکی از بازیگران، با چشمهای بانوار بسته شده می کوشد، کورمال کورمال، دیگران را پیدا کرده و باز شناسد.

(۵) Kurt Suckert Malaparte معروف به - Curzio Ma-laparte، نویسنده ایتالیائی که در ریرانو متولد شده است (۱۸۹۸ - ۱۹۵۷)، اضافه کنیم که چند اثر مالا پارت (در دست مانند پاره ای از اشعار شاعران فرانسیسی - امریکائی، ازرا پوند)، بهت روشنفکران "گریزان از سیاست" و طرفداران "هنسبر" برای هنسبر، به فارسی ترجمه شده است.

(۶) Jozef Pilsudski (۱۸۶۷ - ۱۹۳۵)، مارشال و سیاستمدار لهستانی. پیلسودسکی، در آغاز، یک مبارز سوسیالیست بود (در دست مانند موسولینی، که سردبیر Unita - ارگان آنوقت حزب سوسیالیست و ارگان فعلی حزب کمونیست ایتالیا -، بود). پیلسودسکی در سال ۱۹۱۴، "لژیون" های لهستانی را سازمان داد و در کنار قدرتهای اروپای مرکزی، با روسیه بجنگ پرداخت، ولسی در سال ۱۹۱۶، بد نبال رد درخواست او برای استقلال لهستان، از فرماندهی ارتش معزول گردید. در سالهای ۱۸ - ۱۹۱۷، در آلمان زندانی بود. در نوامبر ۱۹۱۸ اولین رئیس دولت لهستان شد. پیلسودسکی، توجه اش را باین معطوف داشت که مرزهای شرقی خود را گسترش دهد و در سال ۱۹۲۰ با دولت شوروی بجنگ پرداخت، در سال ۱۹۲۲، از حکومت برکنار شد، ولی در سال ۱۹۲۶، باین یک کودتای موفق،

علا حاکم مطلق العنان لهستان گردید و تا مرگ خود، بعنوان دیکتاتور لهستان در رأس حکومت باقی ماند. او با اینکه با هدفهای توسعه طلبی رژیم نازی آلمان بخوبی آشنائی داشت، ولی تحت تاثیر سرهنگ بک، رئیس ستاد ارتش که بعد از پیروزی اموز خارجه اوست، مستقیماً با رژیم برلین رابطه و ستانه برقرار کرد (معاهده عدم تجاوز آلمان و لهستان، ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴).

مرگ او در سال ۱۹۳۵، با امکان نداد که بصورت هیتلر تمام مبارز لهستان درآید. (۷) Bela Kun (؟ - ۱۸۸۶)، انقلابی مجارستانی. او در سال ۱۹۱۹ قدرت را در مجارستان بدست گرفت، ولی انقلاب مجارستان، با کنگه رومانی توسط دریا سالار رهوتی، با شکست مواجه گردید، بلا کون، به شوروی پناهنده شد. در اینجا، در کشور شوراهای، شغلی در کمیته ترن باوواگد ارگردید، ولی بعد ها (گویا در سال ۱۹۳۸)، بعنوان یکی از قربانیان بیشماره به نادرست اعدام شد. در سال ۱۹۵۸، در مجارستان، از بلا کون، اعاده حیثیت بعمل آمد.

(۸) Englebert Dollfuss (۱۸۹۲ - ۱۹۳۴)، عضو حزب سوسیالیست مسیحی، از سال ۱۹۳۲ به بعد، صدراعظم و وزیر امور خارجه اتریش، او در دوره بحران دائمی، با احزاب ناسیونال سوسیالیست (نازی) و سوسیالیست مسیحی (حزبی که خود عضوان بود)، مبارزه پرداخت. اولی، در سال ۱۹۳۳، و دومی، در سال ۱۹۳۴، پس از مبارزات خونین وین، منحل و غیرقانونی اعلام شدند. در اینوقت، دولفوس، یک حکومت مذهبی - استبدادی را برپا داشت. در روز شنبه ۱۹۳۴، در هنگام یک کودتای ناموفق نازی ها، به قتل رسید.

(۹) از دستهای بزرگ قیام مسلحانه اکتبر ۱۹۱۷ که - رفورمیستها سعی در فراموش کردن آنها دارند - بگذریم، این امر، یکبار دیگر، در آخرین روزهای آوریل ۱۹۲۵، بوسیله خلق قهرمان ویتنام تأیید شد. وقتی که نیروهای امپریالیسم و ارتجاع، با دورهای سرسام آور (این یکی از عمده ترین اختصاصات جنگ انقلابی در مرحله عالی آنست، که "مراحل" را با دوری باور نکردنی و سرگیجه آور، پشت سر می گذارد، در یک لحظه، فاصله سالها را می بیند و ماشین جنگی دشمن را در مدت زمانی کوتاه، همچون یک کاغذ شنی، درهم فرو میریزد)، بجانب قهقرا سوق داده شدند، ارتش یک میلیونی سایگون تارومار شد و غالباً بدون کمترین مقاومتی پابفرارگذاشت، در ظرفی یک هفته، سه "رئیس جمهور" جابه جاشد و ارتجاع در آخرین لحظات احتضار خود، همچون غریقی که بهرگاهی جنگ می اندازد، تمام

شرایط انقلاب بیون ویتنامی را بدو چون وجرا پذیرفت؛ اکنون، موقع آن فرارسید و بود که انقلاب بیون ویتنامی، لحظه به لحظه، شرایط خود را سنگین تر کنند. بسیاری از نیروهای شرقی و صلحدوست و حتی رفرمیستها (البته این بار بدو اینگونه چندان جرات کنند که فکر خود را، بطور علنی و رسمی، بزبان یا بقلم بیسازند) تعجب میکردند چرا انقلاب بیون ویتنام، با اینکه تمام شرایطی را که برای مذکور شد در خواست میکردند (شرایطی که مدتها، و تا همین چند روز پیش، ایجاد آنرا شرط آغاز مذکور میدانستند)، برآورده شده است، همچنان بجنگ ادامه میدهند. این حضرات گناهی ندارند، زیرا چیزی از قوانین علم جنگ انقلابی، درک نمیکند.

درست در این مقطع تاریخی، در این لحظه تعیین کننده، دیگر در رفتن ژنرال نیو، کنار رفتن تران وان هوانگ، روی کار آمدن ژنرال مین، و فراخفت آمیز امریکائیان مطرح نبود، دستگاه اداری و ماشین جنگی ارتجاع میبایست یکبار برای همیشه درهم شکسته شود.

ویتنام، سی سال نبرد و "صالحه" راپشت سرداشت، و دیگر نمیخواست که این دور جهانی وی انشأ، یکبار دیگر تکرار شود؛ دیگر نمیخواست که متحدان روسی و چینی، مانند سال ۱۹۵۴ و سال ۱۹۷۳، دایه های مهربانتر از مادر شوند و برای صالحه، او را تحت فشار بگذارند. خوشبختانه، امپریالیسم، آخرین و بهترین مهره خود را چند روز، فقط چند روز، برتر جلوراند و بود. ژنرال مین، دیر از راه رسید. این یکی از بهترین محافظهای "استراتژ" های امپریالیسم امریکایی بود. در روز ۲۸ آوریل، آغاز ریاست جمهوری در ورژن ژنرال مین، انقلاب بیون ویتنامی، با پیروزی مطلق بر امپریالیسم امریکایی و هموطنان محلی شان، یک قدم بیشتر فاصله نداشتند. این فرصت گرانبها، بهیچ قیمتی نمیبایست از دست میرفت. در روز ۲۸ آوریل، وقتی که راد بو جیه فونگ (راد بوهائی بخش)، قیام عمومی را اعلام داشت، با چه دبدب عمیق استراتژیکی اضافه کرد:

"این فرصتی ست که در یک قرن، دویار در دسترس قرار نمیگیرد!"

(۱۰) منظور بحران بزرگ ۳۰-۱۹۲۹ اقتصاد سرمایه داری است.

(۱۱) انقلاب و ضد انقلاب، چند سال پیش توسط سازمان جوکیهای فدائیس خلق بفارسی ترجمه شده است. تکثیر این ترجمه در خارج بتعمیق افتاد و در این فاصله، ترجمه دیگری از آن، بوسیله رفقای دیگر در خارج انتشار یافت.

(۱۲) مارکس، انگلستان را جز "کشورهائی بشمار نمی آورد که میبایست با انقلاب بهای بود" ای، خرد و خاکشیر شود؛ زیرا، (در آن زمان)، انگلستان، علی رغم گاه پیتالیست بود، کشوری بود بدون بورژوازی و بدون هارت و بورژوازی. (توضیح از نویسنده کتاب)

(۱۳) بطوریکه میدانیم نویسنده ایتالیائی است و در زمان نگارش، تئوری قیام مسلحانه، حکومت فاشیستی موسولینی در ایتالیا بر سر قدرت بود.

(۱۴) Blücher عنوانیست نظیر مارشال یا ارتشبد. و در اینجا، منظور گیسهارد له بریخت (۱۸۱۹-۱۷۴۲)، فرمانده عالی ارتش پروس است در هنگام نبرد با فرانسه در سال ۱۸۱۴. او در آغاز، در سال ۱۸۱۵، از ناپلئون شکست خورد ولی در روز بعد، خود را به واترلو بژنرال ولینگتون رساند و بطوریکه میدانیم در همین جا بود که ناپلئون شکست خورد.

(۱۵) منظور طرفداران انترناسیونال چهارم، تروتسکی و تروتسکیستهاست.

# آخرین مصاحبه با رفیق میگوئل انریگز



مترجمان: شاهرخ - د. بهروز

رفیق میگوئل انریگز، رهبر انقلابی (جنبش چپ انقلابی) شیلی، در ۱۹۷۱ میلادی در سن ۳۰ سالگی درگیری با نیروهای دشمن و پس از مقاومتی قهرمانانه به شهادت میرسد.

MIR مانند ERP (ارتش انقلابی خلق) اروانتین حاصل وراثت تروتسکیست داشت. بعدها MIR مانند ERP در جریان مبارزه به مارکسیسم لنینیسم گروید و هر دو جنبش انقلابی، مبارزه مسلحانه را بعنوان عمده ترین شیوه مبارزه انقلابی برگزیدند. و تشکیل دیگر مبارزه، در محور مبارزه مسلحانه و در توافق با آن، برایشان مطرح گردید.

رفیق انریگز، بویژه از سال ۱۹۶۹ (زمانی که رهبری "میر" را - پس از خروج عمده ای که توسعه و تکامل سازمان را در شرایط عمومی می انداختند - در این سال بدست گرفت) به بعد، در این جریخ اساسی در نحوه دید و محتوای مبارزه و نقش بسیار مهم داشت. در دوران رهبری "میر" بوسیله او بود که اعلامیه چهار جنبش انقلابی امریکای لاتین (شماره ۲) عصر فصل، صفحات ۱۱۵-۱۰۴ (مراجعه کنید)، انتشار یافت. اعلامیه ای که در آن، اصل مبارزه مسلحانه بعنوان اساسی ترین رکن مبارزه، شدیداً تأکید شده است.

با کشته شدن میگوئل انریگز و با اسیر گشته شدن برجسته ترین رهبران و کارهای "میر"، و با روی کار آمدن انسد رس پاسکال النده و رهبرانی جدید، تصور می شود که "میر" بنوعی به اصل خود رجعت کرده است. نشانه این امر میتوان در شماره های "El Rebelde"

(ارگان رسمی "میر" که در شیلی و مغفانه منتشر میشود و ترجمه آن بزبانهای اروپائی، در خارج انتشار می یابد)، و بویژه در مصاحبه اخیر پاسکال النده، ملاحظه کرد. اخیراً پاسکال النده، در یک ناحیه کارگری در یکی از شهرهای جنوب شیلی، بطور مغفانه، با یک گروه روزنامه نگار (بکفرا از خبرگزاری RFE.SA بکفرا از خبرگزاری فرانسه، بکفرا از روزنامه "Avvenire" چاپ میلان، بکفرا از "Guardian" چاپ منچستر، یک روزنامه نویس مستقل و با حق - و ترجمه کنندگان از روزنامه نگاران "El Rebelde"

ارگان رسمی "میر"، مصاحبه ای به عملی آورد. متن کامل این مصاحبه در "AMERICAN Presse" (یکی از نشریات تروتسکیست) شماره ۲۱، مارس ۱۹۷۰ چاپ شده است. پاسکال النده، در این مصاحبه فصلی بطور تقریباً فنی (اگر نگوییم واضح و صریح) و مبارزه مسلحانه را رد میکند. خوشبختانه ترین نظری که در باره این مصاحبه میتوان داد اینست که برای پاسکال النده، مبارزه مسلحانه، یکی از اشکال ثانوی و کمکی مبارزه بشمار میرود، دقیق تر اینکه: جریخ پنجم در شبکه این صریحاً و شدیداً از مفاصل اعلامیه چهار جنبش انقلابی امریکای لاتین است که "میر" یکی از اعضا کشتگان آنست.

البته با شماره های تأکیدی که جنبش را (بطوریکه در مصاحبه رفیق انریگز نیز به چشم می خورد) در مسئله موقعیت مشخص از مبارزه، بارها استراتژیکی آن عوض نمی گویم. ولی آنچه قرار در موضوع گیری های جدید "میر" بویژه صراحتاً مصاحبه پاسکال النده نگران کرده است، درست عوض گرفتن این دو جنبش است.

با اینجه و امیدواریم که آینده، این نگرانی ما را بی اساس جلوه دهد.

این مصاحبه از روی دست ترجمه انگلیسی و فرانسوی - El Rebelde منتشره در خارج، بوسیله دو همکار ما به فارسی ترجمه شده است.

**EL REBELDE**  
EN LA LUCHA REVOLUCIONARIA

ORGANO OFICIAL DEL MOVIMIENTO DE LIBERACION REVOLUCIONARIA  
SEPTIEMBRE DE 1974 SANTIAGO DE CHILE No 100

**A IMPULSAR LA RESISTENCIA ACTIVA**

- UN AÑO DEL GOLPE.
- ENTREVISTA A MEDVO PASCAL A.
- LA LUCHA DE MASAS EN LA DICTADURA.
- COMO COMBATIR LA REPRESION MASIVA.
- ENTREVISTA CON SCHUCHER Y SUYA EDICION DE EL REBELDE.
- PRECISIONES SOBRE LA TACTICA DEL P.L.R.
- DICTADURA Y ECONOMIA.



سؤال - موقعتیت " شورای نظامی " در حال حاضر چگونه است ؟

جواب - بطور مختصر باید بگوئیم که یک گروه از افسران عالیرتبه و حکومت را سرنگسود کرده است و در هبها هزارتن را زندانی کرده و شکجه داده و بقتل رسانیده است ، با وحشیگری ، طبقه کارگرو خلق را در هم کوبیده است . از همان لحظه ای که براریکه قدرت تکبیه زد و اندک سیاست سرکوب داعی را گسترش داده اند و یک سیاست اقتصادی فوق ارتجاعی وضد خلق را بمرور اجرا گذاشته اند ؛ خصلت آن ، با تقطیل ناگهانی درآمد طبقه کارگرو خلق ، با افزایش عظیم بیکاری و با لارفتن سرسام آور هزینه زندگی ، قابل تشخیص میباشد .

هدف این سیاست اقتصادی که بر پایه استثمار فوق العاده از نیروی کار و سرکوب هر نوع صدای اعتراض و استوار میباشد اینست که منافع هنگفت را برای سرمایه داران بزرگ شاهی تامین کرده و امکانات جلب سرمایه گذاران خارجی را بدینگونه فراهم نماید . این سیاست ، بهرآه خود ، کاهش سریع حمایت پایگاه و بیکانوری را با رضان آورد است ازیرا با آسیب رساندن وضربه زدن ، نه تنها به طبقه کارگرو کارگران ، بلکه همچنین باقتدار بگری از خلق ( پیشه وران ، دارندگان وسائل نقلیه صا حیسبان کارگاهها و موسسات کوچک وغیره ) یعنی بخشهایی که در گذشته از سقوط حکسومت ( الله ) حمایت میکردند ، این پروسه را تسریع کرده اند . بدینگونه ، حکسومت و بیکانوری گوریلها ، با این جهت کشانده شد که تقریبا بطور انحصاری به دستگاه سرکوب و تکیه کند .



استنداد ، در دست آوردن ثبات ، توفیق نخواهد یافت

در راه دسامبر ، گوریلها آگاهی یافتند که نمیتوانند جنگ داخلی ، معدودیت

جمهوری و سطح وحشی سرکوب را برای همیشه حفظ کنند . در اینحال ، تصمیم

گرفتند که سرکوب وسیع و همه گیر را کاهش داده و در مقابل ، به میزان سرکوب و سنجیدن شده بپردازند . بدین ترتیب ، آنچه انحراف در اخلاقی را بوجود آورند که نظیر روشه



همین سال ( ۱۹۷۴ ) به آنها امکان داد که باره ای از آزاد بهار به مردم اعطاسا

کنند ، حالت جنگ داخلی را از میان بردارند ، محدودیت ساعات عبور و مرور را حذف نمایند ، و سرکوب را - لایق بصورت ظاهر - تقلیل دهند . اینکارها ضرورت داشت برای اینکه انزوای بین المللی رژیم را تخفیف میداد ، تصویر آزادیات و آراش را عرض میداد ، حمایت برخی از بخشهارا از نو برایش فراهم می نمود و توجه سرمایه گسزاران خارجی را جلب میکرد .

رژیم به این هدف نرسیده است . برعکس : انزوای بین المللی شان افزایش یافته است ، تصویر کارمینه به این معناست که تسلط ارتش بر سایر بخشها و تسلط سرمایه بزرگ ( داخلی ) - متحد سرمایه خارجی - بیشتر شده است ، تورم همچنان در حال صعود است ، هزینه زندگی ، در پاپانزد ، باره ترفی کسوده است در حالیکه در آرد کارگران ، کثرت از نصف آن ، بالا رفته است . بخشهای تازه و بسیار مهمتری از خلق ، با استبداد تغار پیدا کرده و آرد و کاه مخالفین رژیم را فشرده تر کنند . عدم توافقی آن با کتیسوا و احزاب پروروائی - حتی عدم توافقی بین گویلیها - شدید تر شده است . بیگاری تاکنون نزدیک به ۲۰ درصد افزایش یافته است ، سرکوب نه تنها کاهش نیافته ، بلکه برعکس همیزان آن اضافه نمیشد ، است و امروزه در نیمه اوت ( ۱۹۷۴ ) ، رگبار مسلسلها ، تفتیش بدنی در خیابانها ، آزار و توهین ، دستگیری و شکنجه همیزان وسیع مشاهده میشود که یاد آور ما ههای سیتا پروا کثیر سال گذشته میباشد .

طبقه کارگر و خلق ، خود را سازمان میدهد و از نو در و جرات خود را بازمی یابد



فصل

گویلیها اشتباه کرده بودند . محاسباتشان عوضی از آب درآمد . آنها به طبقه کارگر و خلق ضربه زد ، سازمان و تشکیک شان را بهم زد ، بودند ، آنها به احزاب چپ و انقلابیون شدید آ ضربه وارد کرده بودند ، ولی تا محو و نابودی شان فاصله بسیار زیادی در پیش داشتند . علی رغم فراوسیع کارهای P . U ( اتحاد توده ای ) و سرکوب شدیده ، احزاب چپ و ویژه " میسر " توانستند ، بطور زیرزمینی ، تجدید سازمانند هسی کنند ، بموازات این امر ، بخشهای پيشاهنگ طبقه کارگر سازماندهی مجدد و خود را آغاز کردند و در و جرات خود را بازمی یافتند . بدینگونه ، يك نهضت مقاومت خاموش ولی قسوی ، به گسترش خود ادامه میدهد .

" میسر " ، از پایان ۱۹۷۳ به اینطرف ، پلا ترفی را برپا داشته است که محتوی اساسی آن عبارتست از : مبارزه برای استقرار مجدد آزادیهای دموکراتیک ، دفاع از سطح زندگی توده ها ، مبارزه برای واژگونی دیکتاتوری و ایجاد يك حکومت جدید . " میسر " تشکیل يك جبهه وسیع مقاومت - که بخشهای ضد گویلیو حزب دموکرات مسیحی ، احزاب منشک P . U ( اتحاد توده ای ) و " میسر " را در بر میگرفت - و تشکیل يك نهضت مقاومت توده ای - که بر پایه کمیته های مقاومت مخفی از طریق جبهه ها ، ساخته میشود - را پیشنهاد کرده بود .

در اطراف این خط مشی سیاسی - وحتى اگر تلاش برای وحدت احزاب ، با توفیق بسیاری ترین نبود ، است ، بدلیل اینکه از یکطرف ، بخاطر توده های آن بخش از حزب دموکرات مسیحی و از طرف دیگر ، بخاطر توهما بخشهایی از فروریسم که میکوشیدند هرچه بیشتر " فری ایسم " ( ۱ ) خود را بهبود دهند - ، با اینحال : مقاومت هر بار ، قدرت بیشتری بدست آورد ، طبقه کارگر و خلق و چپ را بطرف وحدت با پایه سوق داد و همزاران کمیته مقاومت ایجاد کرد و بد اثر نفوذ خود در طبقه کارگر افزود و تعداد بیشماری از اعضای پيشاهنگ پرولتری را بطرف خود کشاند .

توسعه دادن يك جنگ فرساینده علیه سرمایه بزرگ

س - بنظر " میسر " ، چشم اندازها که اند ؟

ج - این مربوط میشود به اهدافی که انقلابیون ، طبقه کارگر و خلق بعمل خواهند آورد . اگر حکومت دیکتاتوری در حفظ " نظم عمومی " و در رفوی استثمار طبقه کارگر

(۱) منصوب به ادوارد فری ، رئیس جمهور شیلی قبل از سالوادور آلنده .



بدون تور از مجازات - توفیق پیدا کند ، علی رغم بحران عظیم اقتصادی که کشور را در بر گرفته است و علی رغم انزوای بین المللی اش ، قادر خواهد گردید که سود های کلانی را برای سرمایه داران داخلی فراهم کند ، و سرمایه داران خارجی را - بیمن تضمین های برده واری که نقد بمان خواهد کرد - بطرف خود جلب نماید . در این حالت ، در ظرف دو یا سه سال خواهد توانست خود را بطور قطعی تثبیت کرده و حتی یک بهبود نسبی وضع اقتصادی را بدست آورد . وظیفه انقلابیون و کارگران بر اینست که هر باره با وسعت و قدرت بیشتر ، در زمینه " نظم عمومی " با حکومت دیکتاتوری به مخالفت برخاسته و مانع از آن شوند که در حیطه فوق استثمار کار ، توفیقاتی بدست



ورد .

اگر در عالم واقع ، رشد کجکهای بین المللی به شبلی مهم است ، چیزی که اساسی میباشد اینست که ما موفق خواهیم شد که خود را در کشورمان توسعه دهیم . فوری ترین وظیفه مبارزه انقلابی در شبلی عبارتست از سازماندهی بخشهای پیشاهنگ طبقه کارگر و خلق بصورت کمیته های مقاومت و استقامت کردن از آنها بعنوان قوه محرکه برای تبلیغ و ترویج توده ای دست زدن به مقاومت فعال و آغاز کردن جنگ فرساینده علیه حکومت دیکتاتوری و سرمایه بزرگ ، چیزی که بعضی از اشکال خرابکاری را در سر می گیرد ( بازگذاشتن در ادارات و روشن گذاشتن جراحها و غیره ) ، بعضی از اشکال کارگند و بطنی ( تقلیل دادن میزان تولید و کیفیت کالا از طریق کند کردن ریتم کار از

طریق متوقف شدن ، از طریق مرتکب شدن اشتباهات در اجرای کار ) ، بعضی از اشکال خرابکاری جزئی ( مراقبت نکردن از ماشین ، شکستن قطعات کوچک آن ، به انحرافت وارد شدن کار بعضی از قطعات طرف و قیق ، قاطی کردن روشن ماشین با بنزین ، شکستن شیشه ها و جراحها ، بکار بردن وهد در ادن هر چه بیشتر جنس و مواد اولیه ، بالا بردن هزینه تولید ، با اینحال نباید ماشینها را نابود یا فلج کرد ، چیزی که بمعنای بیکار کردن کارگران خواهد بود .



این مبارزه از طرف ، در وسط شهرمانندگای بوسه نیروهای سرکوبنده محاصره شده است ، اسلحه بدست ، از خود دفاع میکند . روزنامه های دستگاف دیکتاتوری زیر این عکس چنین نوشته اند : " قبل از اینکه ازای درآید " .

انقلابیون باید در گفتار و عملیات تبلیغاتی مسلحانه ، با سرعت گام بردارند - چیزی که مبارزه مقاومت را تقویت خواهد کرد .

س- منظور از تبلیغات مسلحانه چیست؟

ج- ... يك تعداد از عطیات محدود و بطور باطنی در رابطه با منافع کارگسران ، ساره و به اشکال گونه گون ، منحویکه بتدریج بتوانیم کمیته های مقاومت را به پیروی از آنها برانگیزیم . ماهد بتگونه پایگاههایی را برجا خواهیم گذاشت ، بمنظور ایجاد يك ارتش انقلابی خلقی واقعی - که حکومت دیکتاتوری را بطور اوم زله کرد و وسسته خواهد آورد .

با این شیوه ، طبقه کارگر و خلق در واقعیت یک جنگ توده ای دراز مدت ، غوطه ور خواهند شد - که به درهم شکسته شدن حکومت دیکتاتوری گویلی ، منتهیس خواهد گردید .

بدینگونه گویلیها از یای در نخواهد افتاد . حکومت دیکتاتوری از یای در خواهد افتاد اگر فقط بطور منفعل ، در شبلی یاد رخارج ، منتظر مانیم که با مرالهی یا همچون نتیجه يك اتحاد توعی با بخشهایی ارتجایی و روزروائی نظیر فری ( Frie ) - که فعالانه در سقوط حکومت ( الفده ) و در سرکوب کارگران همکاری کرده اند ، که حتی امروز ، در عمل ، در سیاست ضد توده ای و سرکوب گرانه حکومت دیکتاتوری ، شرکت دارند و آنرا مورد حمایت قرار میدهند - ، این حکومت واژگون شود .

س- نتیجه سرکوب چه بوده است ؟ مفهوم کنونی آن چیست ، زیرا که میدانیم در این ماههای اخیر ، تعداد ای از کارگاهها و کارخانه های اسلحه سازی شما کشف شده و تعداد زیادی از کارهای شما توقیف شده اند ؟



هرگز رشد میکند و توسعه مییابد

ج- در واقع ، از نبرد های سپتامبر به اینطرف ، ماضیبات سرکوب گرانه متعدد در یرا دریافت داشته ایم . در پایان ۱۹۷۳ ، دههاتن از کارهای ما در جریان نبردها زندگی خود را از دست داده اند یا اینکه تیرباران شده و یاد روزی شکیجه بقتل رسیده اند ، در حالیکه تعداد دیگری دستگیر و زندانی شده اند .

درست است که از این بیعد ، در مقام مقایسه با احزاب و گروههای چپ دیگر ، ما در مقابل سرکوب ، بهای بسیار گزینی پرداخته ایم ، و این ، بیمن تجربیات زندگی مخفی ما در سالهای ۷۰ - ۱۹۶۹ بوده است . متعاقبا ، ما به شدت توسط دستگاه سرکوب گویلیها ضربه خوردیم ، یکبار در پایان ماه مارس و بار دیگر در پایان ماه مه . این ، بهای فعالیت ما ، بویژه در جنبه توده ای ، بوده است . ولی اتمام این وقایع مادرس گرفته ایم و در رسها و تجربیاتی را استخراج کرده ایم . حتی امروز هم ضریانی بما وارد می آید ولی بنحومادی و مبتد اول : ما مشغول سازماندهی و آماده کردن خود میباشیم برای دریافت کردن ضربه ها و ما هرآنچه در رفتن ، ما بکار کردن در میان توده ها ، به توسعه دادن مبارزه توده ای در شرایط کنونی و به آماده کردن آغاز تبلیغات مسلحانه ادامه خواهیم داد .

ما انواع واقسام منابع را از دست داده ایم ولی منبع اساسی را حفظ کرده ایم . علت اساسی این پرداخت بهای سازمانی ناچیز ، در مقابل حملات مداوم سرکوب - که از ماه مارس بیعد ، علی الخصوص سازمان مارانسانه گرفته است - ، و همچنین ( علت ) رشد وسیع و سریع ما در جنبه های توده ای عبارتند از :

- حضور هیات های رهبری و کارهای ما در شبلی .
- شیوه ای که اکثریت کارهای ما در مقابل شکیجه اعمال کرده اند ، بدون اینکه سخنی بربیبیاورند مقاومت نموده اند ، بویژه از میان رفتای دفتر سیاسی حزب نساء باید از بوتیستا وان شوون ( Bautista Von Schouwen ) نام برد که از ماه مارس با اینطرف ، بوحشیانه ترین نحوی شکیجه شده است و همینطور دهها تن از کارهای کارگری و روستائی ما .

- عده ترازمه اینکه ، ما به شدت هرچه بیشتر بروی توده ها تکیه کرده ایم ، توده ها بمادرس آموخته اند و ما آنها را رهبری کرده ایم و در همین حال ، به تود بد کنندگان در پیروزی ، به پروپاگاندا بست ها ، به مدافعان وایدئولوگهای فراری به خارج نشان داده ایم که نه تنها در رفتن از جنگ سرکوب امکان پذیر است ، بلکه همچنین امکان پذیر است که در میان طبقه کارگر و خلق - برای سازمان دادن و مستحکم کردن

سر - شورای نظامی ، بزودی دومین سالروز حکومت خود را جشن خواهد گرفت ، آیا "میر" چه راهی در پیش میگیرد ؟

سال مقاومت فعال ، آمار و حرکت است

ج - سال حکومت دیکتاتوری گوریلها ، سالی بود است که خون کارگردان پشیدت ریخته شد ، آبت - سال سرکوب و شکنجه های عظیم ، سال بیکاری و زندان ، سال فوق استشاره گرسنگی و فقر ، و این در همین حال ، سال شکست سیاست گوریلها ، سال شکست سیاست اقتصادی کوتاه مدت ، سال عدم ثبات دیکتاتوری ، سال انزوایش در مقابل اکثریت عظیم مردم شیلی ، و سال رشد فشارهای بین المللی بر حکومت دیکتاتوری نیز شمار میرود .

این سال ، همچنین سال تجربیات بزرگ در مبارزه مخفی برای طبقه کارگر و انقلاب بیسوس بود ، است که در طی آن ، استحکام و آمادگی بخندت بودن کارگران و انقلاب بیسوس بطور تاریخی ، برای مبارزه بنمایش گذاشته شده است ، این سال ، با اطمینان بخشیده است که سال آینده ، سال مقاومت و سال نبرد فعال برای تمام شیلی خواهد بود و در این نبرد ، تبلیغات و مبارزه مسلحانه علیه دیکتاتوری گوریلها ، جای خود را خواهند داشت .

بیدار کردن نیروی مقاومت

"میر" از طبقه کارگر ، خلق و تمام بخشهایی که مخالف دیکتاتوری میباشند میخواهد که نفرت و انزجار خود را به سازماندهی مقاومت تبدیل کنند ، از مبارزین احزاب و بیسوس مبارزین میخواهد که در گروههای سه ، پنج و هفت نفری کمیته های مقاومت - کسه - پلانفرم شان ، وحدت خلقی علیه دیکتاتوری ، مبارزه برای استقرار آزاد بیهای دموکراتیک و مبارزه برای دفاع از سطح زندگی توده ها خواهد بود ، بدور هم جمع شوند .

"میر" علاوه بر سازماندهی و گسترش تلاشهای مذکور در فوق ، آنان را به انجام تبلیغات کار در زمینه جنگ فرساینده ، خرابکاریهای کوچک و غیره فرامیخواند .

"میر" از تمام اعضای مقاومت توده ای میخواهد که برای پیروزی اهداف مقاومت ، با دوستان و با خانواده ، با رفقای کاری و همکاران اداریشان با هر شخص آشنای دیگر - بویژه وقتی که از اعضای نیروهای نظامی میباشند - ، به صحبت بنشینند . نامه هائی از طرف نهضت مقاومت برای تمام کسانی بفرستیم که فکر میکنیم میتوان آنها را بطرف مبارزه

کناند .

بالاخره ، میر از تمام کارگران ، روستائیان ، بیکاران ، دانشجویان ، سرمایه ازان ، کارمندان و از تمام بخشهای خلق میخواهد که از اکنون تا ۱ سپتامبر آینده ، سرتاسر شیلی را با یک شعار پیوشانند . با مداد ، با خودکار ، با خود قلم ، با مداد رنگی ، با کج ، با رنگ ، در دستراحتها ، در اتوبوسها ، در کوچه ها ، روی عاشین های کارخانه ها ، روی میز ادارات ، یک شعار واحد را بنویسیم : تراکتهای جایی ، تایی و دستنویس راتیمه و بخش کنیم پنحوی که سرتاسر شیلی در ۱ سپتامبر ، از یک شعار واحد - شعاری که نیروی مقاومت را بنمایش خواهد گذاشت - ، پر شود .

نهضت مقاومت توده ای پیروز خواهد شد



## مازاینجا تکان نخواهیم خورد

از: توفیق الزیاد

توفیق الزیاد، یکی از اولین کسانیست که در زمینهٔ اعتقاد به بخشیدن مجدد به میراث شعر توده ای عرب، تلاش کرده است و به این مفهوم، او را "راهگشای نسل جدید شاعران فلسطینی می نامند". او در گالیه، در خانه اش تحت نظر سربازان اسرائیلی قرار دارد، و قسمت عمده اشعار وی در زندان نوشته شده است.

اینجا

ماروی سینه هایتان

همچون حصار

پا برجای من مانیم

در حلقوم تان

همچون خرد و کوزه های تزلزل ناپذیر

در چشمه هایتان

همچون توفانی از آتش

اینجا

ماروی سینه هایتان

همچون حصار

پا برجای من مانیم

تابش قاب هاراد رانانک های تاریکشان بشوئیم

تالیوان های آفتابان را برکتیم

تاکف آشپزخانه های کیف تان را برق ببند ازیم

بدین منظور که باتر دستش و زهرکی

قوت لا بیوت کوچولو هایتان را

از زیر دندانهای گلبسی تان بیرون بکشیم

اینجا

ماروی سینه هایتان

همچون حصار

پا برجای من مانیم

گرسنگان

برهنگان

تحریک کنندگان

اشعاری را در کلمه میکنیم

ما پاسداران سایه

تارنجستان و درختان زیتونیم

ما همچون کبک در خمیر

بذراند میشیدن را می باشیم

اعصاب ما از بیخ است

ولی در قلب هایتان آتش زبانه می کشد

اگر تشنه باشیم



شیره سنگ را با فشار در خواهیم آورد

اگر گرسنه باشیم

خاک را برای جویدن بزرگند ان خواهیم گذاشت

ولی از اینجا تا تکسان نخواهیم خورد

و در مورد خونمان خست بخر نخواهیم داد

اینجا

ما مال

و گذشته ای داریم

اینجا

آینده ماست

آه ها در مقابل باجه جواز عبور

(دریل آلن بی)

از: فدوی توغان

فدوی توغان، یکی از معروفترین شاعران فلسطینی است. او خواهر ابراهیم -  
توغان - یکی از قدیمیترین شاعران شعر مقاومت فلسطینی است. فلسطینی  
در نابلس تولد یافته و آثارشاعرانه اش، قبل از ۱۹۶۷ء بطور وسیع در کشورهای  
عربی نشر یافته بود. پس از سقوط نابلس، فدوی توغان در زمان اشغال، به  
شهرهایش چنان لحنی داد که است که از نظر دشمن آشوبگرانه تلقی شده و همین  
امر، توقیف و زندانی شدن بلافاصله اش را "توجیه" کرده است.

توقف در مقابل پل

به تمنای جواز عبور

آه! تمنای جواز عبور

خفتی

نفس بریده

معلق در کوره آتش بعد از ظهر

هفت ساعت انتظار

چه کسی بالهای زمان را بریده است؟

چه کسی گامهای بعد از ظهر را رها کرده است؟

گرما به پیشانی ام شلاق میزند

غرق همچون نمک بروی پلکهای من جاری است

آه! هزار چشم

همچون آینه های درد آلود

در ناشکیبائی

برفراز باجه جواز عبور

معلق اند

نشانی

انتظار، انتظار

ما با تنفا جواز عبور طلب میکنیم

صدای بیروح يك سرباز

همچون شلاق بر چهره جمعیت، کوبیده میشود

"هریها، هرج و مرج، سگها

عقب بروید

به مانع نزد يك نشوید، سگها پارس کنید"



دستی بروی باجه

همچون شلاقی برچهره جمعیت ، کوبیده میشود  
 آه ! از انسانیت من خون جاری میشود ، قلب من  
 زرد اب خود را قطره قطره می چکاند ، خون من  
 بصورت زهر و آتش درآمده است

" عربها ، هرج و مرج ، سگها . . . ! "

كلك . . . كلك . . . !

آی انتقام مردم من ،

من چیزی جز انتظار در اختیار ندارم

چه کسی بالهای زمان را بریده است ؟

چه کسی گامهای بعد از ظهر را رها کرده است ؟

گرما به پیشانی ام شلاق میزند

عرق همچون نمک بروی پلکهای من جاری است

آی جراحت من

جلاد ، جراحت مرا توی یگل دربی خود کشانده است

چه کسی این معصوم بودن را حقارت آمیز مرا

شهادت خواهد داد ؟

من بصورت زرد اب درآمده ام

عرق من مهلك است

نفرتی هولناك

در اعناق روح من غوطه برد است

قلب من از سنگ و گویگرد است

چشمه جهنده ای از آتش

. . .

نفرت من

يك گرسنگی است با پوزه گشاده

هیچ چیز جز جگرهای سیاه شان

نفرتی را فرو نخواهد نشاند

که در زیر پوستم خانه کرده است

آی نفرت هولناك من

آنها عشق را در من کشته اند

آنها خون را در رگهای من

به گل سپرین و قیر بدل کرده اند

ترجمه از: انوشه

از : فدائی شهید رفیق عباس کابلی

از عمر شب سیاه و طولانی قرون  
دیرگاهی می گذرد.  
و عقربه ساعت زمان  
به جانب صبح راستین به پیش می تازد.  
صدای ضربان ساعت  
ضربان قلب انسانهای دردمندیست  
که طی قرون متمادی  
به عشق فردای تابناک و روشن  
در دل این شب سیاه و دراز  
در پرتو پیه سوز جانهای فدا شده  
برای محو سیاهی و سیاهیها  
و کابوس اهریمن صفت تیرگیها  
و حقیقت مرگ خفاش  
به تلاش و جدال پرداخته‌اند  
و اینک زنگ بیداری ساعت زمان  
به صدا درآمده است  
به صدا درآمده است  
تا دمیدن خورشید سرخ انقلاب را  
به خلقهای جهان مژده دهد،  
تا خلقها،  
سرود صبح زندگی را  
با آهنگ جانبخش انترناسیونال  
همصدا کنند.  
عقربه زمان باز هم به پیش می تازد  
اما نه به طرف سیاهی شب،  
در جهت خورشید فروزان  
و به جانب قطب  
قطب آزادی انسانهای از بند رسته  
قطب زیبایی ها، عشق ورزیدنها و دوست داشتن ها  
و قطب سیاهی ناپذیر :  
قطب کمونیزم

موبیستهای افغانی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)